PDF: tarikhema.org

سرآمدان هنر

نگارش

کریم طاهر زاده بهزاد تبریزی

هنرور ببـاید بهـر کشوری
که بی‌وی ندارد شکوه و فری
هنرور چوجانست و کشور تنست
جهـان از فروغ هنر روشنست

در برلین در چاپخانهٔ ایرانشهر چاپ شد ۱۳٤۲

Orientalischer Zeitschriftenverlag «IRANSCHÄHR»
G. m. b. H. — Berlin 1923

٤٢٢٧٤

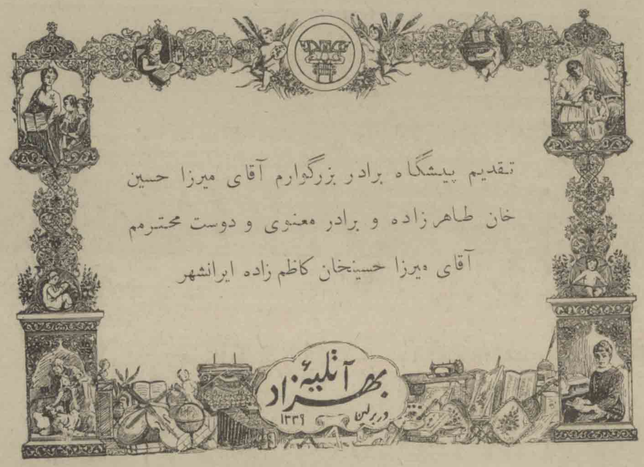

حق طبع و تقلید در همه جا محفوظ است

تقریظ و نظریات

فاضل محترم پروفسور دکتر زاره مدیر شعبهٔ آثار اسلامی در موزهٔ فریدریك برلین در بارهٔ این کتاب

خدمت ذیشرافت جناب آقای طاهر زاده.

بر حسب تقاضای شما در بارهٔ کتابیکه مندرجات آنرا بمن اطلاع داده اید بچند کلمه اظهار عقیده، خودرا خوشوقت دانسته و قبلاً این اثر مهم شمارا با یك مسرت بزرگ خوش آمد میگویم.

در مقدمهٔ این کتاب اظهار کرده اید که در ایران هنوز بهیچوجه مینیاتورهای کهنه‌را تقدیر نمی‌تواند بکنند، بر این مطلب این نکته‌را هم می‌توانید علاوه بکنید که از دو قرن بدینطرف، یعنی از زمانیکه مردم در ایران بصنایع فرنگی اشنا شده و آنهارا تقدیر کرده و بتقلید آنها پرداخته اند یك سقوط روز افزون برای تمام تراوشهای آثار صنعت ایران روی داده است. چنانکه می‌توان گفت که عهد پادشاه بزرگ ایران شاه عباس اول حوالی قرن شانزدهم میلادی درجهٔ اعلای ترقی صنعت‌را در این مملکت نشان میدهد و قرنهای بعد بندرت چند اثر قابل تقدیر و اهمیت بوجود آورده است آنهم غالباً در سایهٔ تشویقات خارجی بوده.

شما مینویسید که ما غربیان معنای صنایع اسلامی‌را و بخصوص صنایع قدیم ایران‌را پیش از همه در یافته و ارزش آنهارا درك کرده آثار این صنایع و پیش از همه مینیاتورهارا جستجو و جمع آوری کرده ایم. این یك حقیقتی است که اگر ما غربیان آنرا انکار بکنیم جز بتواضع دروغی حمل نمی‌توان کرد.

بخصوص از سی سال باینطرف در فرنگستان بتدقیق و جمع آوری این صنایع خیلی صرف دقت و پول کرده اند. ولی این نکته‌را هم توضیح باید بکنیم که کسانیکه در میان ما به تمدن و صنایع اسلامی از نزدیك واقف شده باشند بفهم حقیقت و مزایای آن صنایع نمی‌توانند نائل بشوند زیرا برای ادراك فرنگیها این حقایق در پشت پرده‌های نا قابل مرور پنهان گذاشته شده است. و برای درك آنها فقط یك اتحاد نژاد و مذهب و قوهٔ مفکره و

احساسات. شخص را قادر میتواند بکند. اجتماع این عناصر در میان صنعتکار ایرانی و دوستداران صنعت یك رابطهٔ تنگی تولید میکند که ماها آن را نمی‌توانیم درك بکنیم و از این رو یك اثر صنعت شرقی، روح مخصوص خودرا فقط در جلو شرقیان میتواند جلوه گر سازد.

از آنجا که شما خودتان در رشتهٔ صنایع مستظرفه و بخصوص نقاشی قدم میزنید لهذا کارهای یکی از بزرگترین استادان صنعت یعنی بهزاد نقاش را هم بهتر و کاملتر میتوانید تقدیر بکنید، و چون ملاحظات و تحقیقات محققین فرنگیها را نیز علاوه خواهید کرد این‌ها اثر شما را بیش از بیش روشنتر و مفیدتر خواهد ساخت. ترجمهٔ حال نقاش ایتالیائی رفائل نیز که از مهمترین کتب آلمانی ترجمه و بدین اثر علاوه کرده اید در وطن شما خیلی مورد تحسین خواهد شد. جا دارد که این اثر در وطن شما یك موقع بلند و شایستهٔ احترام پیدا بکند، و من از ته دل خوشبختی و کامیابی شما را در این اقدام آرزو میکنم و به این آرزو ارادت خودرا تقدیم می نمایم.

برلین ۲۸ ماه مه ۱۹۲۳ — فریدریك زاره

دیباجه

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

آشنایان علم روح میگویند چهرهٔ مرد آینهٔ قلب اوست. و خداوندان صنایع مستظرفه هم میگویند که آثار صنایع جمیله مرآت احوال روحی و میزان ذکاوت و استعداد ملتها است. بعبارت دیگر آثار باقی مانده آینه ایست که در صفحهٔ آن علایم خوشی و خرمی و دانش، و لکه‌های نکبت و کدورت و نادانی و مراتب بلندی و پستی هر ملت بخوبی نمایانست. لهذا برای شناختن درجهٔ هوش و ذکاوت، ذوق و سلیقه و طبیعت یك ملت هیچ وسیله بهتر از مطالعهٔ تاریخ صنایع مستظرفهٔ آن نیست. چنانکه خرابه‌های استخر ایران، اهرام مصر، بناها و مجسمه‌های یونان با زبان حال خود ارتقاء مدنیت و میزان علم و اخلاق و کیفیت عقاید و مذاهب ایام قدیم این ملل را بما الهام میکنند.

این قبیل آثار صنایع مستظرفه برگزیده‌ترین یادکار مدنیت، خوبترین و گرانبهاترین متروکات ملتها است و هر ملت با آثار صنایع جمیلهٔ خود میتواند اسم خود را در دفتر مدنیت ثبت بکند، بعبارت دیگر، ملتها که در تحت تأثیرات مذاهب و اعتقادات، اخلاق و عادات خود بعضی آثار بدیعه و شاهکارهای برگزیده از قبیل پرستشگاه‌ها، بناها، تابلوها و کتابهای خطی و محکوکات، مجسمه‌ها، ظروف و نقوش و سایر آثار جاویدان از خود بیادگار گذاشته اند اگر در تاریخ تمدن جهان از آن آثار متروکه صرف نظر بشود در صفحه‌های آن بجز حکایات جنگهای خونین و استیلاهای وحشیانه و تاخت و تازها و غیر از روایات سلطنتهای استبدادی حکمداران خود کام چیز دیگر باقی نمی‌ماند، و چیزیکه بشریت را شایستهٔ تعریف و تمجید قرار بدهد پیدا نمی شود. پس میتوان گفت در نوع بشر که اشرف مخلوقاتش مینامند بدون وجود صنایع مستظرفه این صفت معنای واقعی ندارد. ملت ایران در دوره‌های حیات خود بی بهره ازین منبع فضل و عرفان نبوده است، چنانکه یك نظر اجمالی بتاریخ گذشتهٔ آن ما را بدان آگاه میسازد:

آثار صنایع مستظرفهٔ ایران پیش از اسلام

آثار صنایع ظریفهٔ ایران قدیم، یعنی پیش از اسلام باآنکه چندین بار دستخوش تخریبات استیلای پی در پی بیگانگان گردیده باز می بینیم که باقی ماندهٔ آن یك قسمت مهمی از صفحات تاریخ مدنیت جهان را به خود مشغول ساخته است. ولی بسیار جای دریغ است که بجز آثار معماری و حجاری، از نقاشی و شعر[1] و موسیقی و سایر شعبه‌های آن چیزی زیاد باقی نمانده، زیرا هنگامیکه یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در ۶۴۲ میلادی بر جنگجویان اعراب مغلوب گردید، و قوای معنوی و روحی ملت

[1] در بارهٔ شعر و موسیقی ایران قدیم رجوع شود در جریدهٔ شریف کاوه «شمارهٔ ۲ از سال دوم دورهٔ جدید» مقالهٔ فاضلانهٔ ادیب دانشمند آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در زیر عنوان شعر و موسیقی قدیم ایران.

ایران در هم شکست. فاتحین پابرهنه و بیابان گرد که بر قامت آنان لباس شتر چرانی و تاخت و تاز بهتر از لباس صنعتگری و عدالت گستری زیبنده بود بناهای با شکوه ایران را خراب و معابدی را که سالها پرستشگاه ایرانیان و بوسه‌گاه نیاکان ما بود مورد بسی بی احترامی و خرابی قرار دادند! و سایر آثار صنایع جمیله را نیز که ثمرهٔ قوای دماغی و روحی ملت نجیب ایران بود نابود کردند! حتی کتابهای دینی، و رساله‌های کیشی آنان را نیز که هیچ ملت غالب بجز تازیان مرتکب اینگونه کردار زشت نگشته ست! یا در آتش سوختند. و یا در آب انداختند! و همه گونه جور وستم مالی و جانی را در حق ایرانیهاا روا داشتند! در اندك زمان گلستان جهان مدنیت آنان را که در نتیجهٔ زحمات چندین قرن بدان درجهٔ کمال رسیده بود مانند ریگزارهای عربستان بی آب و علف ساختند! وگلهای رنگارنگ جهان صنایع مستظرفه‌را ریشه کن و بلبلان آن را نیز از نعمت زندگانی محروم نمودند! باندازه‌ایکه از آن مدنیت با شکوه بجز چند پارچه از بناهای شکسته و ریخته چیزی باقی نماند و آن فردوس فضل وهنر مثل خواب وخیال در هم و پریشان گردید! وآنهمه فر وحشمت وبزرگی ماتند آفتاب کسوف یافته در زیر لکه‌های ابر تیرهٔ تازیان نهفته شد.

اما برای ما هیچ جای شبهه وتردید نیست که مدنیت ایران قدیم بالاتر ازینست که تصور میشود. و یقیناً رونق صنایع مستظرفه در زمان ساسانیان کامل‌تر و بهتر از عهد اسلامیان بوده است. زیرا ملتی که در روی سنگها آنهمه تصاویر حیرت آوررا حك و نقش بکند البته دارای پرده‌های نقاشی هم بوده است و پادشاهانیکه تا آن اندازه صاحب ذوق سلیم باشند که قصر اسّخر و ایوان مداین و سایر آثار جاویدان را بسازند یقیناً گروهی از موسیقی شناسان و شاعران وصنعتگران وهنرمندان را نیز در دور خود جمع داشته اند.

آثار صنایع مستظرفهٔ ایران پس از اسلام.

در روی آثارصنایع جمیلهٔ ایران پس ازاسلام ثاثیر زخمهای تیشه زهر آلود جهالت وبدویت تازیان که‌درخت لطیف صنایع ظریفه‌را ریشه کندند مدت مدید باقی ماند وقرنها طول کشید که آن نهال ظریف از نو سر سبز بشود و بلبلان دلباختهٔ خود را در آغوش پرورش بدهد چنانکه اهالی بومی ایران، اول دین تازیانرا از ترس شمشیر بی امان قبول کردند و مدت مدید بطور مخفی کیش خودشان را میپرستیدند ولی با مرور زمان، یعنی تقریباً دوقرن بطول انجامید که دین جدید را دین واقعی خود قراردادند. صنایع‌مستظرفهٔ ایران نیز چندین قرن هدف ملامت و تکفیر و عداوت اعراب و دستخوش تخریبات دشت نشینان و شترسواران گردید! و پس از قرنها توانست که یك نفس آزاد بکشد و از نو آغاز زندگی بکند، ولی آثار صنایع مستظرفهٔ پس از اسلام در لباس دیگر و در شکل دیگر جلوه گرشد. بعبارت ساده روح صنعت همان روح مدنیت قدیم ایران بود اما لباس اسلامیت را در بر داشت، و این مسئله یعنی روح ایرانیت که بقالب تازیان دمیده شد سبب افتخار و مایهٔ تعریف و تمجید از اعراب گردید و بلکه روح عرب نامیده شد چنانکه ما می‌بینیم بر آن زرنگاریها و گل بوته‌ها و سرلوحه‌های کتابهای خطی قدیم و نقشه‌های قالی‌ها که ایرانیها در نمایشگاه جهان مدنیت بر جاگذاشته‌اند فرنگیها «آرابسك» یعنی عربی میگویند! درحالتیکه

خود اعراب این صنعت را از ایرانیها یاد گرفته اند بدلیل اینکه پیش ازاستیلای آنان بر ایرانیها از اینگونه آثار از خود بیادگار نگذاشته اند.

پس از اسلام آثار صنایع مستظرفه که بتوان شایستهٔ تعریف وتوصیف شمرد همینقدر درمیان قرن سیزده وشانزده بوجود آمده است. و پس از این تاریخ ایرانیها بر صنایع مستظرفهٔ فرنگیها آشنا شده واز روی آثار آنها گرده بر داشته اند. و آن اصول و اسلوب را که قدما کار کرده اند ترك و فراموش نموده اند. این تقلید وگرده برداری آغاز سقوط و پریشانی صنایع جمیلهٔ ایران و موجب زوال روح ایرانیت گردیده است. و اگر جلوگیری و محافظه نشود پس از اندك زمان روح و ظرافت و لطافتی که مخصوص به ایران بوده بکلی پژمرده خواهد گردید.

صنایع مستظرفهٔ کنونی

هر ملت دایرهٔ صنایع مستظرفهٔ خود را بمرور زمان وسعت داده و از پرتو آثار آن، روح ملی خود را زنده و هیئت جامعه را بشاهراه ترقی و تکامل دلالت نموده است. اما ملت ایران امروزی از چند قرن با ین طرف قدمی در این راه بر نداشته سهل است که از خراب کردن و نابود ساختن بسیاری از آثار قدیمهٔ ایران نیز کوتاهی نورزیده است بطوریکه امروز در بارهٔ صنایع مستظرفه و حتی در پیشه‌وری نیز از بسیاری از ممالك کوچك دنیا پس افتاده است! فرانسویها یك مثال دارند که میگوید: خواستن توانستن است ولی این مسئله در حق ایرانیها قابل قبول نیست زیراکه خواستن با کوشیدن همراه باید باشد تابدرجهٔ توانستن بتواند برسد واگر نه گفتار بیکردار و آرزوی بی کوشش مانند نوشته‌هائی خواهد بود که در روی برف نقش بسته باشند.

مخترع و ایجادکنندهٔ حقیقی در عالم ترقیات، حس ضرورت و احتیاج میباشد. زیراکه هر یك از اختراعات علوم و فنون امروزی در یك زمانیکه مردمان بدان محتاج بوده اند بوجود آمده است.

خوشبخت ملتی است که در دماغهای افراد آن فکر اصلاح طلبی وآبادی و حس احتیاج بر آموختن علم و ادب و فضل و هنر پرورش یابد! پس در اینجا معلوم میشود که هنوز در ایران بوجود صنایع مستظرفه و سایر اسباب آبادی کشور، احتیاج حس نکرده اند و گفتار آنان نیز مثل کلمات طوطی تقلید صرف است! این بی احتیاجی و عدم میل به صنایع مستظرفه را از مطبوعات ایران که زبان معنوی و ناطق حقیقی‌هر ملت است نیز میتوان احساس کرد! و باتأسف زیاد بایدگفت که تا امروز در زبان فارسی کتاب ویا رساله ویا مجله‌ایکه در بارهٔ صنایع مستظرفه نوشته شده باشد نیست! و فاضل مرحوم فرصت شیرازی که هم شاعر و هم نقاش وبعید نیست که معمارهم بوده است و در نوشتن کتاب آثار عجم بسیار زحمت کشیده، نیز بیشتر از تعریف و شرح چگونگی صنایع جمیله به مقالات دیگر یعنی خارج از

از شعبه‌های صنایع مستظرفه پرداخته. و تاریخ آثار قدیمهٔ ایران را نیز بطور افسانه و بدون اینکه مأخذی نشان بدهد پرشتهٔ تحریر کشیده است. حتی در این ایام که نهضت معارف و رنسانس ایران میرود یواش یواش آغاز بکند. هیچ یك از نویسندگان ایران به پیرامون موضوع صنایع مستظرفه نمی‌گردد. و بعید نیست که پرده‌های رنگارنگ صنایع مستظرفه نمی‌تواند کیك دل آنان را جذب نموده و قطره های باران صنایع جمیله آنقدر توانا نیست که گلهای احساسات آنان را آبیاری بکند! پس این یك دلیل است که هنوز ایرانیها بر مزایای صنایع مستظرفه پی نبرده و از جلوهٔ پرده‌های روحفزای آن رم میخورند!

این بنده پس از پیمودن راه‌های پرمشقت تحصیل معماری و پایداری در تکمیل آن بخصوص در زمانیکه در دماغهای نوع بشر یکنوع عشق پرشور آدم کشی، و یك حس شدید خانمانسوزی پرورش مییافت! و در وقتیکه حس آموختن فضل و هنر و اندیشهٔ تحصیل علوم و فنون و احساسات مهربانی و نوعپرستی از لوایح افکار و خیالات مردمان جهان محو و ناپدید گریده بود! پس از خوردن تیرهای زهرآلود سرزنش و قدر شکنی از طرف بعضی رجال خود نما و خود پسند و شکستن بال و پر امید! و پس از پژمردن احساسات قلبی و نابود گشتن شوق و ندیدن اثر تشویق از قلم نویسندگان و دانشمندان کنونی ایران در بارهٔ صنایع مستظرفه. با اینکه توانائی و استعداد فطری و کسبی نویسندگی در خود نمی‌دیدم. باز تشویقات معارف پرورانهٔ ادیب دانشمند آقای کاظم زادهٔ ایرانشهر را پشتیبان افکار خود قرار داده با یکدل پر متانت و ذوق سرشار و با یك حس فداکاری و عشق مسلك که از دیرگاهی در قلب من تولید هیجان میکرد بفحوای:

کردار بیار و گرد کفتار مگرد. چون کرده شود کار بگویند که کرد.

کار بسته و محض ادای یك خدمت علمی بنوشتن این کتاب ناقابل اقدام کردم تا برای قدرشناسان و دلدادگان صنایع مستظرفه و دانشمندان و معارف پروران و بخصوص برای مشوقان مدارس یك یادگار ناچیز و یك ارمغان کوچك تقدیم کرده باشم.

در این کتاب ترجمهٔ حال حکیم عالیقدر و پیغامبر ایرانی، مانی همدانی، و استاد هنرمند و افتخار ایرانیان کمال الدین بهزاد هراتی و استاد بزرك و موجد رنسانس رفائل ایتالیائی را بنظر خوانندگان میرسانم و از نواقص این اوراق پریشان پوزش میخواهم.

این نامه را بنام برادر بزرگوار عالیهمت خود آقای میرزا حسین خان طاهر زاده که در فن نقاشی و مینیاتورسازی استادما هر بوده و دست چیره وسحر آمیز و قلم معجز شیم او نام و آثار بهزاد را زنده می‌تواند بکند و درگردن این بنده حق پدری و تعلیم و تربیت را دارد. و هکذا بنام حکیم عالیقدر و ادیب دانشمند و مرد با همت و تمثال درستی و صداقت آقای میرزا حسین خان کاظم زاده مؤسس محترم و نگارندهٔ مجلهٔ ایرانشهر که برادر معنوی و دوست جانی و یگانه مشوق این بنده هستند و در بارهٔ این کتاب از هیچگونه همراهی دریغ نکرده اند تقدیم میکنم.

برلین — ماه اکتبر — ۱۹۲۳ ك. طاهر زاده بهزاد تبریزی

نقاش زبردست ایرانی و نمایندهٔ ذکای آریائی
استاد کمال الدین بهزاد

در تاریخ تمدن ملل غرب قرن چهاردهم تا شانزده میلادی را دورهٔ رنسانس یعنی از نوزنده شدن (بعث بعد الموت) مینامند چونکه در این قرنها صنایع قدیم و متروك شده از نوزنده گشته است و در آنضمن گلهای صنایع مستظرفه نیز بشکفتن آغاز نموده است. دراین قرنها گلهای مدنیت جدید از یك منبع فضل و هنر آبیاری شده که نام آن، تمدن یونان قدیم است. درآن عهد که یونان مرکز ارباب علم و هنر و مهد مدنیت و فضل و معرفت بوده مملکت ایران نیز از فیض آن آثار زندگی بخش فن و صنعت بی بهره نبود.

هنگامیکه رب النوع صنایع جمیله تخمهای محصولات آفرینش خود را بخاك یونان میپاشید سرزمین ایران را فراموش نکرده بود و در آن خاك نیز گلهای رنگارنك صنعت و نهالهای روحفزای فن و معرفت را نشانده و آبیاری کرده بود ولی اینها در زیرپای استیلا و قهر و غلبهٔ یونانیان و اعراب و مغول لگدکوب و پژمرده گشتند. گردباد جهالت و بدویت که از جنوب فضای این گلزار را فراگرفت و سیلهای خونخواری و وحشیت که از شمال بدین خاك سرازیر شدند آثاری از این گلها و نهالها در این سر زمین باقی نگذاشتند. شاخ و برك نهالان فن و صنعت چنان خشکید که گوئی این خاك هرگز بوئی از صنعت نبرده و صنعتکاری در آغوش خود نپرورده بود. آخرین نهال فضل و هنر که پس از سر سبز شدن در این گلزار از ریشه درآمد و بلبلان دلباختهٔ خود را بسوگواری و تأثر انداخت **بهزاد** نام داشت. این بنده برای تجدید نام این استاد هنرور و برای ادای هزار یك وظایف حقشناسی و قدردانی بنوشتن این چند سطر اقدام کردم و از خوانندگان متمنی هستم که هرچه بدین صفحات بتوانند بیفزایند تا برای پیروان صنایع مستظرفه اسباب تشویق و دلگرمی فراهم بیاید.

زندگانی بهزاد و مشوقین او

بهزاد از اهالی شهر هرات [1] بوده و کمال الدین لقب داشته است. چندان جای تعجب و حیرت نیست که بعد از کسوف آفتاب اقبال نژاد کیان و پس از طوفانهای استیلای پیدرپی بیگانگان و بر قراری حکومت مغول در اواخر قرن پانزدهم میلادی یك نقاش بیهمتا و فرید عصر (ژنی) یعنی کمال الدین بهزاد هراتی از افق جهان فضل و هنر نمودار شده است [2].

نظر به بعضی منابع تاریخی بهزاد شاگرد پیر سید احمد [3] تبریزی بوده است. درخصوص زندگانی و پرورش و گشت و گذار بهزاد بوثایق خیلی کمی دسترس میشود. از قرار معلوم بهزاد در سال ۱٤٤۰ میلادی تولد یافته و بعد از مدتی بخدمت سلطان حسین میرزا بایقرا آمده است. یگانه حامی و مشوق بهزاد، وزیر و شاعر معروف میرعلی شیرنوائی بوده است. خوشنویس معروف سلطانعلی مشهدی نیز از معاصرین و معاشرین وی بوده و ازکارهای همدیگر نیز استفاده کرده اند. بهزاد با شاعر بزرك جامی نیز دوستی داشته‌است.

بهزاد یك آکادمی نقاشی در شهر هرات تأسیس کرده و در همان ایام ستارهٔ اقبال و سعادت وی درخشان بوده و بعدها شاه اسماعیل [4] صفوی اورا به همراهی خود به تبریز برده است. از بعضی وثایق معلوم میشود که در هر صورت در ۱۵۱٤ میلادی زنده بوده است.

تفصیل ذیل‌را در بارهٔ حیات بهزاد جناب استاد معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی در جواب استفسار این بنده راجع باطلاع در بارهٔ حیات استاد بهزاد مرقوم فرموده اند که در اینجا عیناً درج و تشکرات قلبی خودم را بخدمت ایشان تقدیم میکنم:

«در حبیب السیر تألیف غیاث الدین خواند میر چاپ بمبی جز و سوم از جلد سوم ص ۳۵۰ که عین عبارتش اینست:

«استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صوراست و مظهر نوادر هنر، قلم مانع رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز شیمش ماحی تصویران هنروران بنی آدم. بیت: موی قلمش زاو ستادی جان داده بصورت جمادی. و جناب استاد بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود

(۱) شهر هرات در زمان پیشین مرکز ایالت خراسان بوده است در آن زمان عهد مدنیت و مرکز معارف مشرق زمین بوده و بسیار فضلا و مشاهیر تربیت نموده است.

(۲) این چند سطر از دیباچهٔ کتاب «مینیاتورهای ملل اسلامی در شرق» تألیف استاد محترم دکتر کنل آلمانی عیناً ترجمه شده است. در واقع جناب دکتر کنل در تألیف این کتاب بسیار زحمت کشیده و یك اثر جامعی از خود بیادکار گذاشته است و این خدمت ایشان بمعارف وصنایع مملکت ما از هر حیث شایستهٔ تشکر و تقدیر است.

(۳) استاد پیر سید احمد تبریزی نقاش و مذهب و خود نیز شاگرد استاد جهانگیر بخاری بوده است و استاد جهانگیر نیز از تلامذهٔ استاد گونگ (گنگ) که مؤسس نقاشی ایران و مغول است میباشد.

(٤) در سال ۱۵۱٤ شاه اسماعیل در یکی از جنگها مغلوب میشود و بعد از مغلوبیت اول کسیکه شاه اسماعیل یا اضطراب و نگرانی تمام از حیات و ممات او پرسش میکند بهزاد بوده است.

و حضرت خاقان منصور [5] را نیز بانجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز [6] آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور مرحمت سلاطین انام است و مشمول بی نهایت حکام اسلام بی شبهه این چنین خواهد بود...»

اسکندر بیك منشی در تاریخ عالم آرای عباسی (چاپ طهران ص ۱۲٦) در شرح حال شاه طهماسب اول که از سنهٔ ۹۳۰ — ۹۸٤ سلطنت نمود چنین مینویسد: «آنحضرت (یعنی شاه طهماسب) شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بود. در آغاز جوانی ذوق و شوق بسیار باین کار داشته و استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاقند و در نزاکت قلم مشهور آفاق... آنحضرت با این طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری و ترددات مملکت آرائی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی تربیت دماغ میکردند. در اواخر از کثرت مشاغل فرصت آنکار نمی‌یافتند و استادان مذکور صورت هستی را از رنگ آمیزی حیات پرداختند آنحضرت کمتر متوجه آنکار میشدند.

مسیو هوارت [7] (معلم فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقی پاریس) ذکری از بهزاد میکند که تقریباً عین مسطورات فوق منقول از حبیب السیر است. با یك فقره از منقول بابرنامه که بابر در آن میگوید: بهزاد صورت جوانان امرد را بخوبی مردان ریشدار نکشیده است. مسیو بلوشه کتابدار کتابخانهٔ ملی پاریس درکتاب خود موسوم به نقاشیهای نسخه‌های خطی شرق [8] شرحی در خصوص بهزاد نوشته است که حاوی همان مسطورات حبیب السیر و نامهٔ نامی و عالم آرای عباسی است با وصف بعضی از نقاشیهای کار بهزاد و عقیدهٔ او این است که مدت فعالیت بهزاد از سنه ۸۷۰ تا ۹۳۲ هجری بوده است.

در هر صورت نه تاریخ تولد بهزاد و نه حیات او تاکنون معلوم نشده است همقیدر معلوم است که در سلطنت سلطان حسین بایقرا (۹۱۱) و اوایل سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ — ۹۱٤) وی در حیات بوده است. در عهد شاه اسماعیل اول (۹۰٦ — ۹۳۰) وی رئیس کتابخانهٔ پادشاه مذکور بوده است و در عهد سلطان حسین مذکور وی درهرات پایتخت سلطان حسین بوده است و پس از ظهور صفویه وی بایران آمده و مظهر عنایت شاه اسماعیل شده و شاه طهماسب اول هم پیش وی شاگردی کرده بوده است...

علاوه بر این تفصیلات فوق چنانکه ذکر شد آنرا مدیون به لطف فاضل محترم آقای میرزا محمد خان قزوینی هستم مومی الیه شرحی نیز در مجلهٔ عالم اسلامی فرانسه در تاریخ ماه مارس ۱۹۱٤ راجع بیك مرقع موسوم بنامهٔ نامی که مؤلف حبیب السیر و رفیق بهزاد جمع آوری کرده بوده و در آن ذکری از بهزاد کرده است و حالا بدست کتابخانهٔ ملی پاریس افتاده نوشته اند که بنده به اجازهٔ خودایشان آنرا نیز ذیلاً درج میکنم [9]

(۵) یعنی سلطان حسین بایقرا آخر ملوك تیموریهٔ ایران متوفی در سنهٔ ۹۱۱.

(٦) یعنی سنه ۹٦۹ که تاریخ تألیف کتاب حبیب السیر است.

(۷) C. Huart: Les Calligraphes et les Miniaturistes de l'Orient Musulman, 1908, p. 330—331.

(۸) E. Blochet: Les Pentures des Manuscrits Orientaux de la Biblioth. nationale. 1914—1920, p. 280.

(۹) این وثایق که اغلب آنها توسط غیاث الدین خواند میر مؤلف حبیب السیر تألیف شده حاوی دو قطعهٔ مهم است راجع به بهزاد که یکی از آنها عبارت از توصیق است که خواند میر در بارهٔ مجموعهٔ بهزاد نوشته و دیگری سواد فرمان شاهی است راجع به تعیین بهزاد برباست کل کتابخانهٔ شاهی از طرف خواند میر نوشته شده است.

در توصیف مرقع مرقع که جامع آن مظهر رشد و رشاد استاد بهزادست نوشته شد

نقاش ازل کشاد چون جبههٔ مهر — آراست مرقعی زاوراق سپهر
تصویر در آن نمود بیرنك و قلم — چندین صنم جلوه گر روشن چهر

چون ارادت کاملهٔ مصور بیچون و مشیت شاملهٔ صانع کن فیکون بایجاد صور کارخانهٔ بوقلمون متعلق شد جبهه کشاد عنایت ازلی بقلم مکرمت لم یزلی پیکر انسانی را بر طبق آیت و صور کم فاحسن صورکم بخوبترین وجهی تصویر نمود و جمال حال این طایفهٔ پسندیده خصال را بزیور اصناف علوم غریبه و زینت انواع فنون عجیبه آرایش داده بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا جانب ایشان را بر اکثر طرایف مخلوقات تفضیل فرمود. مثنوی

کلك الهی چو رقم زد صور — مظهر فضل و هنر آمد بشر
در پی اظهار هنر چون شتافت — صفحهٔ ایام ازو زیب یافت
گاه بنوك قلم مشك سای — کرد رقم خط فضیلت فزای
گاه بر انگیخت بهم آبرنك — ساخت عیان ماه رخی بی درنك
گاه بگلزار سخن از هنر — کرد روان جویچهٔ آب زر
گاه بر افروخت درخت بلند — میوهٔ او قوت دل مستمند
ساخت کهی از قلم سحر فن — کلبن پر گل بریاض سخن
کرد بتذهیب سخن چون شتاب — شد خجل از شمهٔ او آفتاب
حسن خط صورت مردم فریب — می برد از خاطر دانا شکیب
دیده شد از صورت خط بهره ور — دل بود از معنی او بی خبر
صورت و معنیش پسندیده است — نور ده مردمك دیده است

ن والقلم و ما یسطرون برکمال شرف خط آیتی است و آیت علم بالقلم از وفور فضیلت کتابت کتابتی. بیت

حظ خط نیك بنزد خرد — بیش بود زآنچه کمان می برد

والتذاذ نفس بشری از نقش و تصویر بر وجهی که صورت حال امیر ووزیر و غنی و فقیرست قابل تحریر نیست و بیان شمهٔ از زیب و زینت و تفریح و ترویح آن صنعت غرابت آیت بامداد قلم وبنان تیسیر پذیر نی لاجرم از بدو ظهور عالم فضلاء اولاد امجاد آدم علی نبینا و علیه (السلام) مادام الخط مصوراً بالمداد والقلم بدین دو امر شریف اشتغال فرموده اند و در میدان کمال و تفوق و ساحت مهارت و فضل قصب السبق از امثال و اقران ربوده چنانچه اسامی سامی بعضی ازین طبقه در مقدمهٔ این مرقع مذکورست و خطوط کرامی و تصویرات نامی که نگاشتهٔ قلم بدیع شیم ایشانست درین اوراق مصور و مسطور

و از جمله مصوران کامل و هنروران فاضل جامع و مرتب این اوراق مرقع (مرقع؟) مظهر بدایع صور و مظهر نوادر هنر نادر العصر صافی اعتقاد سالك مسالك محبت و وداد استاد کمال الدین بزادست. مثنوی

مانی قلم خجسته آثار — نیکیم شیم حمیده اطوار
استاد هنروران عالم — در فن هنروری مسلم
بهزاد یکانهٔ زمانه — مانی بزمان او فسانه
مهری قلمش زاوستادی — جان داده بصورت جمادی
در دقت طبع مو شکافست — وین حرف نه از سر گزافست
تکمیل مهارتش در این فن — باور اکرت نیاید از من
بکشای نظر زروی انصاف — بنگر صور بدیع اوصاف
کآراست جمال این صحایف — افزود کمال این طرایف
در صورت خط وحسن تصویر — زینسان ورقی نیافت تحریر

و بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصاف تا صفحهٔ خوبان کلعذار ریحان خط مشك آثار آرایش یافته مشابه خطوط که درین مرقع مرقوم است قلم بر صفحهٔ کاغذ ننهاده و تا مرقع سپهر بصورت نور افشان ماه و مهر مصور کشته پرتو شعور هیچ مهندس مبصر بر امثال صوری که این اوراق را مزین دارد نیفتاده هر قطرهٔ که غواص قلم گوهربار از لجهٔ دوات بساحل این اوراق رسانیده دربست کران بها و هر صورت که مصور خاطر غرابت مأثر از لوح دل بر صحایف این کتاب نقل نموده حوریست روح افزا. قطعه

هر گوهر مراد که در بحر خوشدلی — پرورده اند جمله در این بحر حاصلست
همچون جمال مشعله افروز دیده هاست — همچون وصال خرمی اندوز هر دلست

و چون تعریف لطافت آن درر ثمین و توصیف نفاست آن صور بدایع آیین پایهٔ هر بی مایه و پیشهٔ هر بی توشه نیست قلم مشکین رقم بایراد رباعیی که درمدح جناب استادی گفته شده اختصار می نماید وهی هذه رباعی

موی قلمت تا بجهان جهره کشاد — بر جهرهٔ مانی رقم نسخ نهاد
بس طبع که صورت نکو زاد ازو — طبع تو ولی از همه آنها به زاد

والحمد لله والثناء لله المصور لصور العباد والصلوة والسلام علی سیدنا محمد مادام الخط مصوراً بالقلم والمداد و آله مظاهر صور الهداية والرشاد وعترته الذين هم شفعاء نا فی یوم التناد.

نشان کلانتری کتابخانهٔ همایون باسم استاد کمال الدین بزاد نوشت

چون ارادت مصور کارخانهٔ ایجاد و تکوین ومشیت محرر نگارخانهٔ آسمان و زمین که بر طبق کلمهٔ و صورکم فاحسن صورکم نقش وجود غرابت نمود بنی نوع بشر در احسن صور بر صفحهٔ امکان

پرداختهٔ قلم قدرت اوست، و تصویر صورت تفضیل (ن ـ تفضل) افراد انسان بر سایر مخلوقات ربانی بمقتضای و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تحریر کردهٔ انامل حکمت او منشور انا جعلناك خلیفة فی الارض را بر صحیفهٔ حل کاری خورشید بخامهٔ عطارد بنام همایون انسام ما امضا نموده و اوراق سپهر لاجوردی را جهت کتابت روزنامجهٔ آثار فتح و نصرت ما بافشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرف کون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب جنان می‌نماید که لوح ضمیر الهام پذیر همایون که مطرح اشعهٔ انوار الهی و مظهر صور آثار خیر خواهی است بدین صورت مصور باشد که هر مهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی و هر امر از عظایم امور کارخانهٔ جهانبانی بهنرمند(ی) دانا و کاردانی فضیلت انتما که بطراحی ذهن باریك بین و رنك آمیزی طبع ظرافت آیین طرح ابدع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از جهرهٔ مطلوب و مقصود تواند کشود مفوض و متعلق باشد بناء علی هذا درین ولا نادرالعصر قدوة المصورین و اسوة المذهبین استاد کمال الدین بهزاد را که از قلم جهره کشایش جان مانی خجل شده و از کلك صورت آرایش لوح ارتنك (ن ـ ارسك) منفعل کشته و پیوسته قلم‌وار سر بر خط فرمان واجب الاذعان نهاده و پرکار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانهٔ همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبان و جدول کشان و حلکاران و زرکوبان و لاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند درممالك محروسه مفوض و متعلق بدو باشد، سبیل امراء روشن ضمیر و وزرای بی شبه و نظیر و نواب درکاه علم‌پناه و ایلچیان (ن ـ ایچکیان) بارکاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی و متصدیان مهام دیوانی عموما و اهالی کتابخانهٔ همایون و جماعهٔ مذکوره خصوصا آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه‌را باستیفا و بر آورد او رسانند وآنچه بر آورد کند بمهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید او که درباب ضبط و ربط امور کتابخانهٔ همایون کوید عدول و تجاوز ننمایند وآنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند و مشارالیه نیز باید که صورت امانت و جهرهٔ دیانت بر لوح خاطر و صفحهٔ ضمیر منیر مصور و مرتسم کردانیده بطریقهٔ راستی درین امر شروع نماید و از میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده از جادهٔ صدق و صواب انحراف واجتناب نکند. از جوانب برین جمله بروند و چون این حکم همایون بنقش توقیع وقیع (کذا؟) اشرف اعلی منقش و مشرف و محلی کردد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنهٔ ۹۲۸ — ۱۵۰۸.

بهزاد در ایران زود معروف شده و بعد از معروفیت وی در ایران و در هندوستان آثار قلم او را باکمال رغبت و اعتناخر یداری و جمع آوری میکردند. بعد از وفات بهزاد آثار مومی الیه بسیار مظهر رغبت و پسند شده و از هر طرف دنیا صاحبان فضل و هنر طالب خریداری و نگاه داری شده اند لهذا این میل و رغبت و جستجوی مردم سایر صورتکران ایران را به تقلید آثار استاد بهزاد وا داشته است.

بعد از وفات بهزاد استاد میرك جانشین او گردیده است. بهزاد بعد ازخاکستر شدن ریشهٔ صنایع جمیله در ایران از نو، نهال صنعت را در سر زمین فضل و هنر نیاکان خود نشانده و اعاظم عصر نیز آن نهال معرفت را با تشویق و قدردانی آبیاری و پرستاری کرده اند.

بعد از غروب آفتاب زندگی بهزاد حوزهٔ هرات رونق خود را کاسته و این نور مدنیت ابتدا به تبریز و بعد از آن بقزوین نقل کردیده است.

آثار بهزاد

نخستین آثار بدیعهٔ بهزاد صورتهای کتاب سفرنامهٔ تاریخ تیمور میباشد که بخط شرف الدین یزدی برشتهٔ تحریر کشیده شده است. این کتاب ظریف در تاریخ ۱۴۵۳ میلادی انجام یافته است.

بعضی از مورخین‌را عقیده بر آنست که این کتاب برای میرزا ابراهیم سلطان نوشته شده است و برخی از تاریخ نگاران را ظن قوی بر آنست که این کتاب همان کتاب اکبر نامه میباشد که مال کتابخانهٔ شاهی همایون پسر بابر شاه مغول بوده و از طرف سلطان علی استنساخ شده و بهزاد نیز نقش و تذهیبش کرده است[1].

این کتاب در ۱۵۳۰ میلادی از طرف لشگر کجرات به یغما رفته بعد از طرف سلطان اکبر کرفته شده و در ۱۵۵۶ بواسطهٔ نادرشاه باز بایران مسترد و بدست سلالهٔ قاجار رسیده است. در حاشیهٔ کتاب مهرها نشان میدهند که این کتاب از کتابخانهٔ دولتی در آمده و مدت مدید در کتابخانهٔ مغول هندی مانده و بالآخره بدست سلالهٔ قاجار رسیده است. در خصوص قیمت این اثر نادر متخصصین فرنگ مینویسند که با قیمت‌ترین کتابهای دنیا بوده است.

یك اثر دیگر بهزاد بنام باغ بهشت هرات بسیار لایق تمجید است و بخصوص سر ستونها که با ترتیب استلاکتیت[2] کشیده و حاشیه‌ای که در دور گنبد کشیده سزاوار همه گونه تعریف و تحسین است.

بهزاد در معماری نیز مهارت داشته چنانکه قدرت خود را در این فن مینیاتوریکه باسم مسجد سمرقند کشیده بخرج داده است. برای شناختن طرز معماری در زمان وی این اثر نمونهٔ خوبی میتواند بود. دیگر بعضی نقشهای آجر و مرمر و کاشی تصویر کرده که یگان یگان سزاوار مدح وتحسین است یك جلد کتاب خمسهٔ امیر خسرو دهلوی که در ۱۴۹۶ نوشته شده دارای ۳۳ مینیاتر میباشد که از کارهای بهزاد است. و نیز در شهر نیویورك در موزهٔ متروپول یك جلد بوستان سعدی هست که مینیاتورهای آن نیز از کارهای بهزاد میباشد[3].

در موزهٔ بریتش لندن و در استانبول در سرای یلدیز نیز از آثار بدیعهٔ بهزاد موجود است. چنانکه درین اواخر در استانبول ارمناك بیك عضو وزارت اوقاف کتابچهٔ بنام آثار بهزاد در زبان فرانسه نوشته و شرحی در اینخصوص داده است. تصویر ضحاك یکی از شاهکاریهای بهزاد شمرده میشود، در واقع

---

[1] F. W. Schulze بکتاب فلیپ والتر شولتز مراجعت شود.

[2] به صورتهای نمره ۵۱ و ۵۲ مراجعت شود.

[3] به کتاب دکتر کنل [E. Kühnel: Miniatur-Malerei im Islamischen Orient] مراجعت شود.

لوحهٔ ضحاك به تماشا کنندگان تأثیر فوق‌العاده می‌بخشد مثل اینست که تماشاکنندگان را بانتقام نیاکان خود که آغشتهٔ خون شمشیر ظلم و استبداد او بوده اند تهییج و تشویق میکند .

در تاریخ ۱۵۳۷ یکنفر کاظم نام از آثار بدیعهٔ صنعتکاران معروف مرقعی جمع آوری کرده و به شاه تهماسب تقدیم نموده و این تصویر ضحاك نیز در میان آنها بوده است .

قدیمترین و معروفترین اثر بهزاد مرقع تاریخ تیموراست که در ۱۴۶۷ به اتمام پیوسته است [۴] . این مرقع دارای صفحه‌ها میباشد که هردو طرف آنها نقش و طلاکاری شده و هیچ نوشته ندارد [۵] . این آثار بدیعه نمونهٔ خوبی است برای شناختن استعداد فطری بهزاد .

استاد مذکور در اکثر آثار ابد زندهٔ خود تمام صحایف را با تصاویر پرکرده (ن ۵۳) و جای خیلی کمی برای نوشته خالی گذاشته است . کار دستی بهزاد غیر از اینها صورتهای یك نسخهٔ از بوستان سعدی است که در ۱۴۸۷ نوشته شده و در موزهٔ قاهرهٔ مصر موجود است ولی بدبختانه از اوراق این اثر بدیع قدری ناقص ایست [۶] . در کتابخانهٔ ملی برلین نیز ۳۳ پارچه از مینیاتورهای نگارخانهٔ بهزاد موجود است و این مینیاتورهارا در یك نسخهٔ دیوان امیر خسرو که در ۱۴۹۶ نوشته شده کشیده است و بعید نیست که چند پارچه از اینها کاردستی خود بهزاد باشد .

یکی از شاهکارهای بهزاد تصویر شخص سلطان حسین میرزا میباشد که این تصویر وقتی در جزو کریکسیون مارتین بوده است (نمره۴۹) و صورت یك شاهزادهٔ که در حال اسارت نقاشی شده است نیز از کارهای بزاد میباشد [۷] (ن ۵۰). نسخه‌های خطی امیر خسرو دهلوی بخصوص آنهائیکه مصور هستند بسیار نادرتر از مال نظامی است .

یك نسخهٔ بصورت بسیار قشنگی که در ۱۵۱۱ در شهر هرات برای کتابخانهٔ سلطان حسین بایقرا که شش سال پیش از انجام یافتن عمان کتاب در ۱۵۰۴ وفات یافته استنساخ شده است که حالا در کتابخانهٔ موزهٔ بریتش لندن موجود است برای تمام کردن یك چنین کتاب نفیس اغلب سالهای دراز لازم میشود . این نسخهٔ خطی که از آن سخن میگوئیم در ۱۴۸۵ از طرف محمد بن عطار استنساخ و بهزاد نیز با صورتهای چینی پیرایه‌اش بسته است قیمت و اهمیت آن بهمین جهت است که صورتهای او از شاهکارهای استاد بهزاد است . در بسیاری از مینیاتورهای این نسخهٔ خطی چنین بنظر میرسد که خالق آنها خود بهزاد بوده است و اگر هم بعضی از آنها را تقلید کرده باشد نسخه‌های اصلی آنها برای ما مجهول است . بعقیدهٔ مارتن در میان این صورتها درویشهای رقص کننده (ن ۷) و مجلس پذیرائی خسرو از شیرین (ن ۵۶) و ولادت مجنون (ن ۹) و منظرهٔ بهار (ن ۱۰) و تصویر مردیکه طوطی سبزرنك در دست دارد از جملهٔ آفریده‌های بهزاد میباشد .

[۴] به کتاب دکتر کنل مراجعت شود .

[۵] از قرار معلوم درین مرقع مثل بعضی نقاشیهای امروزی فرنگستان بدون اینکه شرح و بیان آنها نوشته شده باشد با تصویرهای کوچك تاریخ تیموررا نشان داده است چنانکه در تصویر نمرهٔ ۵۲ دیده میشود .

[۶] از کتاب دکتر کنل .

[۷] در خصوص این صورت که کدام شاهزاده است اختلاف نظر هست چنانکه بعضیها را عقیده اینست که این مینیاتور تصویر خود تیمور است و برخی از مینیاتور شناسان فرنگ برآنند که این شکل تصویر هومان است که بهزاد کشیده است

بهزاد بطرز و ترتیب صنعتکارهای فرنگ کار میکرده و باندازهٔ آنها درکارهای خود دقت و سعی بخرج میداده است . یکی از بهترین و قشنگترین صورتهائی که هیچ نقاش ایرانی چنین اثر بدیعی بوجود نیاورده لوحهٔ (ن ۵۴) میباشد که منظرهٔ روحفزای بهاررا نشان میدهد . این تصویر (فصل بهار) پر تو آفتاب و یك زندگانی خرم و یك روشنائی تند را بما الهام میکند که این دورنمای قشنگ و این منظرهٔ دلکش فقط منحصر به ایران است . در واقع هیچوقت چنین جلوهٔ طبیعت در ممالك فرنگ و حتی در ایتالیا نیز مشاهده نمی‌شود .

لوحهٔ (ن ۵۶) که پذیرائی شیرین را نشان میدهدبی شبهه از یك پردهٔ نقاشی دیواری مأخوذ و ملهم میباشد زیرا زمینهٔ تصویر بسیار واسع بوده نظرربائی رنگهای شدیدحیرت آور نیز خیلی بزرك است باوجود این در جزئیات آن بعضی چیزهای حیرت بخش دیده میشود مانند تارمی‌های چوبی که باوجود آن نازك کاریهای دور بینی نقشهای آنها از همدیگر فرق دارد .[۸]

کار آخر بهزاد که در موزهٔ پطرسبورغ موجود است درجهٔ احساسات و افکار قوهٔ مبتکرهٔ او را بخوبی نشان میدهد . در این مینیاتورها قصهٔ لیلی و مجنون را تصویر کرده است و در واقع در نقش کردن این مینیاتورها و در نشان دادن طبایع مختلف حیوانات و قوت جذبات عشق اظهار خارقه نموده است .

در یکی ازین تصاویر شکل مجنون را بطور واضح کشیده مثل اینکه یك عاشق دلسوخته سالها است که بی معشوقهٔ خود گردیده و بعد از طی راههای‌خطرناك بوصال محبوبهٔ خود رسیده سرمخت دیدهٔ خود را در روی زانوی دلدادهٔ خود گذاشته و چشمان حسرت کشیدهٔ خود را بجمال کعبهٔ آمال خود دوخته است . در یکطرف شترکه از قیود امورز ندگانی و از مبارزهٔ جانبازی میدان عشق آزاده نه از آتش فراق سوخته و نه از جام مستی بخش وصال سرمست شده باطبعیت حیوانی خود لاقیدانه مشغول خوردن خار است . و باز در اطراف لیلی و مجنون سایر حیوانات از قبیل غزال و خرگوش و شغال و غیره هر یکی در حال طبیعی خود مشغول چریدن و دویدن هستند . در نصف دیکر آن که با یك نهر جدا میشود حیوانات درنده از قبیل شیر و ببر و پلنك و غیره مشغول خوردن و خواب میباشند . بهزاد در واقع درکشیدن و ترتیب دادن این مینیاتورها بقدرنقاشهای امروزی فرنگ ابراز هنر نموده و نقاشی را از خیالات واهی بطرف حقیقت هدایت کرده است . چنانکه در ایران و در هندوستان چندین بار تصویر لیلی و مجنون را کشیده اند و در اکثر آنها حیوانات اهلی را با حیوانات درنده در یکجانشانده اند بدیهی است که این مسئله را غیر از اغراقات شاعرانه اسم دیگر نمیتوان داد زیراکه پلنك هیچوقت نمیتواند این نکته را خیال بکند که لیلی و مجنون یکدیگررا از ته دل دوست میدارند ونباید بایشان دست بزند ویا برای خاطرایشان بره و آهوئی راکه پیش چشم او خوابیده اند راحت و سالم بگذارد تا نشأهٔ لیلی و مجنون بهم نخورد . ولی ذکاوت بهزاد این مسئلهٔ غامض را بطوری حل کرده است که هم از اسلوب قدما دوری نورزیده و هم قدمی بطرف تجدد برداشته است چنانکه حیوانات درنده و وحشی را با یك نهر از حیوانات اهلی تفریق کرده است .

[۸] به کتاب مارتین مراجعت شود .

عقاید فرنگیها در حق بهزاد

مارتین در کتاب خود که ذکر آن گذشت چنین مینویسد: «در میان شعرای ایران قدیم هیچکدام مثل نظامی از لطف و محبتهای صنعتکاران هرات استفاده نکرده است این صنعتکاران در آثار خودشان تقریباً همه وقت از خمسهٔ او ملهم شده اند چنانکه در زمان درخشان شاه عباس همه وقت از اشعار زرزمی ایران یعنی شاهنامه ملهم گشته اند.

در ایام پادشاهی تیموری نخستین کتاب خطی که با مینیاتور تزیین شده خمسهٔ نظامی میباشد. و چنانکه در ایام قدیم نیز معمول بوده که پادشاهان ایران تاریخ خودشان را در یك طرز مخصوصی می‌نویساندند سلالهٔ مغول نیز تاریخ زندگانی خود و حتی بعضی علوم را از قبیل نجوم و هیئت و تاریخ طبیعی نویسانیده و آنهارا با طلاکاریها و مینیاتورها می آراستند.

تصویریکه در میان اشعار نظامی کشیده شده باغلب احتمال در اواخر سال ۱۳۰۰ میلادی انجام یافته و بعید نیست که در عصر خود شاعر بعمل آمده باشد. با وجود این تصدیق این مسئله بسیار مشکل است و اثریکه اجازهٔ تصدیق این مدعارا بما بدهد در دست نیست زیرا غیر از نسخه‌های خطی و مصور حریری و کلیه و دمنه از تاریخ فوق چیز دیگری باقی نمانده است. خود بهزاد که افرینندهٔ مینیاتورهای ایران شمرده میشود غیر از تقلید تصاویر قدیم چیز دیگر نکشیده است و بعید نیست مینیاتورهائیکه او شناخته و برای خود مودل قرار داده است تا بحال از میان رفته اند.

این کتاب خطی که موضوع این اثر کوچك (۲) را تشکیل میدهد عبارت از یك نسخهٔ امیر خسرو دهلوی است که با یك نفاست و تزیینات فوق‌العاده نوشته شده است.

امیر خسرو دهلوی شاعری بوده که درجهٔ او از نظامی بسیار پایین‌تر و در نوشتن این خمسه جز از تقلید صرف نظامی کار دیگر نکرده است. امیر خسرو مطلع الانوار را در تاریخ ۱۲۹۶ در مدت دو هفته برشتهٔ نظم کشیده و خسرو شیرین را نیز بنام پادشاه دهلی محمد شاه علاء الدین ۱۲۹۵—۱۳۱۵ در همان سال نوشته است. لیلی و مجنون را در سال ۱۲۹۶ و آینهٔ اسکندر را یکسال بعد از آن و هشت بهشت را که تقلید هفتپیکر نظامی میباشد در ۱۳۰۰ تمام کرده است.

خلاصه با اینکه کمال الدین بهزاد در یك محیط دیگر و در یك عهد دیگرزیسته است باز مقام او از مقام نقاشهای معروف فرنگ مانند فوکه (۳) و مملینگ (٤) و غیره کمتر

[۲] یعنی کتابیکه مارتین نوشته است.

[۳] ژان فوکه Johan Fouquet یکی از معروف‌ترین نقاشان فرانسه میباشد در ایتالیا اکمال تحصیل کرده در ۱۴۱۵ تولد و در ۱۴۷۵ فوت شده است.

[٤] هانس مملینك هولاندی Hans Memling aus Niederland در ۱۴۳۰ تولد و در ۱۴۹۵ وفات یافته است. آثار وی در موزه‌های ممالك هولاند، فرانسه، ایتالیا و بلژیك موجود است.

نمیباشد استاد بهزاد که تقریباً در ۱۵۲۵ وفات یافته در مملکت خود و در نزد پادشاه وقت بسی مظهر لطف و تحسین گردیده است.

چنانکه رفیل در روم از طرف ایتالیها مورد حرمت و پرستش واقع شده بود بهزاد نیز در ایران محبوب القلوب بوده و در روز وفاتش حزن و تأثر صنعت‌شناسان ملت ایران بدرجهٔ بوده که نظیرش کمتر دیده شده است.

صفحه‌های اولی و تزیینات این نسخه یعنی خمسهٔ امیر خسرو دهلوی و همچنین جزئیات فن معماری که در آن دیده میشود بدست کس دیگر کشیده شده است. دو صفحهٔ اولی آن با امتزاج رنگهای کبود و طلائی خود قرآنهای بزرگ قرن ۱٤ و ۱۵ را که در کتابخانهٔ خدیوی مصر محفوظند بخاطر می‌آورند.

تصویرهای این نسخهٔ خطی را در پهلوی تصویرهای فوکه که در شانتلی است و تصویرهای کریمان که در ونیز است ویا در پهلوی نسخهٔ خطی مشهور رونه‌دانژو که در کتابخانهٔ امپراطوری وین است میتوان گذاشت.

اینکه آثار روحی استادان فرنگ ممکن است از بعضی جهات برای ما خوشتر و با قیمت‌تر باشند بدین جهت است که ادراك موضوع و مفهوم آنها برای دماغ ما آسانتر و طرز نقشه و نگارش آنها با احساسات قلبی ما موافق و نزدیکتر است و کرنه از نقطهٔ نظر صنعتکاری صرف و از نقطهٔ نظر تزیین و امتزاج و استکمال رنگها و تکامل عمل این مینیاتورها بعینه نظیر آثار استادان مذکور بوده و بلکه بر آنها فایقند».

تجددیکه بهزاد در فن نقاشی بوجود آورده است

در کارهای دستی بهزاد نکته‌ای که خیلی جالب دقت و اعتنا میباشد امتزاج و آهنك رنگها و ثابت ماندن آنها است. اگرچه پنجاه سال پیش از بهزاد در بعضی از آثار (از آنجمله در نقاشی یك مسجد) نمونهٔ اینگونه رنگ‌آمیزیها دیده میشود ولی چنانکه دکتر کنل ذکر کرده باز بهزاد یك تازه‌گی با آنها افزوده است. بی شبهه نقاشیهای زمان بهزاد از نقاشیهای متقدمین بمراتب بهتر بوده است و آثاریکه از او باقی مانده گواهی میدهد که بهزاد در انتخاب رنگها و بکار بردن آنها ابراز هنر نموده است، مثلاً در اکثر آثار خود در چهره‌های نازك جاذبه‌دار با یك خال سیاه بقشنگی آنها افزوده است و در دور نماهای کوچك یکنوع رنك سبز که در واقع بسیار خوش‌منظر است دیده میشود که مخصوص کارهای اوست.

در پاریس در میان کولکسیون مسیو دمیوت مینیاتوری هست که تاریخ آن ۱٤۷۲ میباشد و نیز صورت سلطان حسین میرزا که جزو کولکسیون خود مؤلف (مارتین) موجود است

اثبات میکند که بهزاد این هارا اول بزرگ کشیده و بعد آنهارا کوچك ترسیم کرده است .
چنانکه رفائل و سایر نقاشان فرنگ نیز تابلوهارا با این ترتیب کشیده اند .
جای بسیار تأسف است که بهزاد این طرز نقاشی در ودیوارها را که قصر سلطان هرات نیز به آن اسلوب آراسته و به اغلب احتمال از طرف خود بهزاد نقاشی شده است بعدها تعقیب نکرده است . از طرف دیگر در اغلب مینیاتورهای ایران که در عهد رونق صنعت نقاشی یعنی در ۱۲۰۰ — ۱۵۴۰ تصویر شده اند علایم همان طرز نقاشی دیواریرا پیدا میکنیم و این طرز اگر از هر جهة نباشد اقلاً از نقطهٔ نظر تزیین اگر به آثار استادان ایتالیائی فایق هم نباشد حتماً نظیر آنها هستند .

هیچکدام از این استادان ایتالیائی حتی خود (بهنوززو گوزولی) بقدر نقاشیهای ایرانی در فن تزیین هنر نشان نداده اند .

موجد رنسانس در صنعت و نقاش معجز شیم استاد رفائل ایتالیائی

رفائل سانچیو در تاریخ ۱۴۸۳ میلادی در شهر اوربینو از شهرهای ایتالی تولد یافته است . پدر رفائل جیووانی سانچیو نیز از اهل شهر اوربینو بود، ولی آنقدر معروفیت نداشت و اغلب اوقات تصویرهای مذهبی راجع بحضرت عیسی و مریم میساخته است . معروفترین اثر او که از خود بیادگار گذاشته یك پردهٔ تصویر است که حضرت مریم‌را در حالتیکه عیسی در آغوش او خوابیده نشان میدهد، این تصویر هنوز در خانه‌ای که رفائل در آنجا متولد شده موجود است، در این پرده حضرت مریم شباهت کاملی بزن خود صاحب اثر دارد، لهذا ارباب وقوف‌را عقیده بر آنست که پدر رفائل جیووانی در این پرده زن و بچهٔ خودرا مودل قرار داده است .

ماجیا مادر رفائل که از اهل شهر اوربینو بوده در ۱۷ اوکتبر ۱۴۹۱ در گذشته و پدر رفائل در سال ۱۴۹۲ دو مرتبه اختیارتأهل نموده و کمی بعد از آن یعنی در اول

اوکتبر همان سال خود جیووانی نیز وداع زندگی گفته است . رفائل یك برادر و یك همشیره داشته که هر دو در صغر سن فوت شده اند .

رفائل مقدمات نقاشی را از پدر خود یاد گرفته بود ، وازاری (۱) در حق رفائل چنین مینویسد : پدر رفائل جیووانی پسر خودرا پیش از فوت زن خود بشهر پروجیا پیش نقاش پتروواتسی سپرده بود و رفائل بعد از وفات پدر خود در مدرسهٔ اومبری (۲) معاون نقاش معروف پتروواتسی معین گردید ولی بعضی از مورخین بر آمد که وازاری در این نظریهٔ خود اشتباه کرده ممکن است رفائل بعد از هفده سالگی باین دارالصنایع آمده و تا آنوقت در خارج از مدرسهٔ شهر پروجیا مشغول تحصیل بوده باشد . بهر صورت تا سال ۱۵۰۰ هیچ دلیل مقنع و برهان قاطع موجود نیست که رفائل در کجا مشغول تحصیل بوده است ولی مورخین را بدون استثنا عقیده این است که رفائل در موقع دخول بمدرسهٔ شهر پروجیا تحصیل کافی و خوب دیده و با استعداد و قابلیت خدادادی خودکه مشهور عالم است مزایای دیگری بر خود افزوده بوده است . یکی دیگر از آموزگاران رفائل پروجینو بوده است این معلم در سال ۱۵۰۲ بشهر فلورانس عزیمت کرده و رفائل در شهر پروجیا مانده و به تصویر محراب کلیسای فرانسسکان مشغول شده و این تابلو بخواهش یکنفر خانم از خویشان معلم او یعنی پروجینو از اهل شهر پروجیا بوده و این پرده باسم پردهٔ تاجگذاری حضرت مریم در موزهٔ واتیکان محفوظ است . در طرز تصویر این پرده رفائل سبك و شیوهٔ استاد خود پروجینورا تقلید کرده ، این پرده شبیه به آن پردهٔ کلیسا است که رفائل در زمان شاگردی خود در پیش پروجینو ترسیم کرده بود .

در تاریخ ۱۵۰۳ رفائل در مدرسهٔ پروجیا بمعلمی نقاشی بر قرار گردید . بسیار جالب دقت میباشد که وقتیکه او در مدرسهٔ پروجیا معلم شد بیش از بیست سال نداشت و باین زودی کوی سبقت از میدان نقاشی بنتوریکیو در ربوده و برای اثبات تفوق رفائل بر استاد مقایسهٔ دو پردهٔ مماثل که یکی اثر او و دیگری اثراستادوی بوده کافی است . این دو آثار که هر دو باسم تاجگذاری حضرت مریم در واتیکان موجود هستند از مقایسهٔ این دو آثار بخوبی معلوم میشود که رفائل چه استعداد و قابلیتی داشته و چگونه بر استاد و معلم خود که سالها قبل ازوی در مدرسهٔ پروجیا مشغول معلمی بوده تقدم جسته است . برای تشخیص و فرق گذاشتن میان این دو لوحه لازم نیست که بطور دقیق صنعت شناس شد چراکه فرق آنقدر بزرگ و آشکار است که هر تماشا کننده می‌تواند تمیز بدهد که تابلوی رفائل بمراتب بر تابلوی نقاشی بنتوریکیو برتر دارد .

[۱] Vasari وازاری جیورکیر ایتالیائی — نقاش — معمار — تاریخ نویس و متخصص صنایع مستظرفه بوده در تاریخ ۱۵۱۱ میلادی تولد و در ۱۵۷۶ وفات یافته است .

[۲] Umbrische Schule اومبری در ایالتی به همین اسم در ایتالیا مدرسهٔ عالی بوده که در آنجا ادبیات ونقاشی و رنك آمیزی را با یك طرز مخصوص یاد میدادند بواسطهٔ صنایع مستظرفه به تهذیب اخلاق و تربیت افکار پرداخته و با اشعهٔ علوم زوایای تاریك جهان جهالت را روشن میساختند .

رفائل بعد از اکمال پردهٔ تاجگذاری حضرت مریم نمره ۳ که ذکرش گذشت بشهر زینا هجرت کرده و در آنجا از طرف اهالی شهر توجه زیاد گردید و در این بین یك عمارتی باسم بنای مقدس ساخته که بسیار لایق تحسین است . رفائل در شهر زینا مدت مدید توقف نکرده و از آنجا بفلورانس رفت و در آن شهر خانم هرتزوکین الیزابت جیووانا که یکی از مشوقین و حمایت کنندگان رفائل بوده یك توصیه نامه در حق مشارالیه به هیئت روحانی فلورانس نوشته بدست او داد بامیدواری این توصیه نامه رفائل در موسم پایز سال ۱۵۰۴ بشهر توسکانا رفته و مظهر توجه والطاف گردید . در این ایام نقاش معروف لیؤناردو وینچی (۳) در شهر توسکانا با رونق آثار نقاشی و معماری ومجسمه‌سازی خود چشمهارا خیره میکرد و با میکل آنژ با هم تابلوی معروف جنگ‌را که برای دیوارهای تالارنطق بایستی ساخته بشود تتبع و احضار میکرد . از طرف دیگر معمار معروف فرا بارتولومه که با خوش اخلاقی و نیکنامی مشهور و در آن اوقات دراوج شهرت و عظمت بوده است با رفائل عهد مودت و و پیوند دوستی بسته است . در این دوره هر دو استاد از همدیگر مشغول یاد گرفتن اسلوب و شیوهٔ برده اند . رفائل به هر اندازه که بارتولومه مایل آموختن بود یاد میداد آنوقت فرا بارتولومه هفت سال از رفائل بزرگتر بود و همیشه اورا تحسین و تمجید میکرد .

رفائل در محیط جدید در شهر توسکانا منتظر فرصت بود که لیاقت خودرا نشان بدهد تا در این بین یکی از متمولین ایتالیائی اکنولودونی نام (ن ۵) که در تشویق ارباب صنایع و هنرواران صرف همت می‌نمود و خود نیز یکی از دلدادگان صنایع مستظرفه بود به رفائل سفارش داد که دو پردهٔ نقاشی بکشد یکی صورت زن او (ن ٤) و دیگری صورت خود او . رفائل در این تابلوها یك رنك آمیزی خیلی خوب بکار برده ولی از مشاهدهٔ این لوحه‌ها معلوم میشود که آنوقت صنعت او هنوز کاملتر نشده بود . این تابلوها در کولکسیون پتی پالاست فلورانس موجود است .

در اواخر سال ۱۵۰٤ از طرف راهبان معبد تارك دنیاها سپارش یك تابلوی حضرت مریم موسوم به تاجگذاری ملکهٔ آسمان داده شد و در سال ۱۵۰۶ لوحهٔ (هرتزوك) کوی دو بالدورا) نزدیك به اکمال بود .

رفائل از سال ۱۵۰۶—۱۵۰۸ با کشیدن تابلوهای گوناگون حضرت مریم اشتغال داشته (نمره ۶—۱۰) و در سال ۱۵۰۸ پاپ دوم یولیوس (٤) رفائل را بروم احضار کرد ، آنوقت میکل آنژ مشغول طرح‌ریزی سقف کلیسای سن پتر بود و پس از ورود رفائل سه نفر استاد معروف یعنی رفائل ، میکل آنژ و براماتا مشغول طراحی کلیسا شدند ، در اینجا مسئله

[۳] در این ایام لیؤناردو وینچی با نقاش شهر تشعار میکل آنژ که در حدود ۲۴ سالگی بود مشغول مسابقهٔ تابلوی دیوار سرای Signoria زیکتوریا بودند .

[٤] وازاری مینویسد : معمار براماتا که از طرف پاپ دوم یولیوس برای ساختن کلیسای سن پتر معین شده بود از طرف پاپ به رفائل باین مضمون کاغذ نوشت که پاپ برای رفائل کارها و تمام اسباب و لوازمات آنهارا نیز حاضر کرده است که او بدین وسیله تمام هنر و قدرت قلمیهٔ خود را بتواند نشان بدهد .

خیلی باریك بود، اولاً پاپ خیلی همت بخرج میداد که این سه نفر استادرا تشویق کرده یك اثر مهمی از خود بیادگار بگذارد و دوم اینکه در میان این سه نفر ارباب صنعت رقابت نیز در کار بود و در زیر تأثیر این قوای معنوی و مادی آن آثار لایموت رنسانس حاصل گردید.

در این دوره تشویق و ترغیب و جانفشانی پاپ دوم یولیوس فراموش نشد نی است. یکی از معروفترین آثار این دوره تابلوی خود پاپ است که از طرف رفائل بوجود آمده است (ن ۱۱) رفائل آنوقت بیست و پنجسال داشت و از طرف پاپ خیلی نوازش دید و بسیار معاونین و شاگردان داشته استاد خود پروجینو نیز در معیت او مشغول کار کردن بوده است.

وقتیکه مدیر کل معماری کلیسای سن پیر فراجیوکوندو (۵) در سال ۱۵۱٤ وفات کرد رفائل جانشین وی گردید حالا بمقتضای این مقام جدید که بدان رسیده بود رفائل با روح تازه و عزم متین که از مزایای مخصوص او بوده مشغول کار شده و میخواست یك تازه‌گی نشان بدهد لهذا با جدیت و جان فشانی به کنجکاوی آثار عتیقه و عمارات قدیمه می پرداخت. خرابه‌های بناهای قدیمه و مجسمه‌های باقی‌مانده‌را تتبع کرده و نقشه‌های آنهارا برمیداشت و آنها که خیلی مهم بودند تعمیر نمود و از تجربیات فاضل معروف فابیوزابی ایتالیائی که در خصوص آثار عتیقه و عمارات قدیمه بی نظیر بود استفاده میکرد. پاپ ازین جدیت و جانفشانی و کنجکاوی رفائل خیلی خوشحال شده دستور داد که اورا مدیر کل آثار عتیقه کنند. از تاریخ ۱۵۱۷ ببعد برای رفائل غیر ممکن بود که یك پردهٔ نقاشی‌را بتنهایی تمام کند زیرا باندازهٔ عدهٔ طالبین آثار مشارالیه زیاد شده بود که خودوی وقت و فرصت ترسیم نداشت و اغلب آنهارا بعد از کشیدن مختصر سیاه قلم بشاگردان خود داده، بعد از اتمام آن تجدید نظر و تصحیحی در آنها میکرد. در میان کسانیکه سفارش تابلو داده بودند هیچکس مثل تارك دنیاها صبور نبود. تارك دنیاها چنانکه گفتیم در سال ۱۵۰۵ تابلوی تاجگذاری حضرت مریم‌را سفارش داد، بردند و رفائل در ۱۵۱٦همین قدر طرح اورا ریخته و باز تارك دنیاهارا در انتظار گذاشته بود، ولی دست بی‌انصاف اجل دیگر مجال نداد که رفائل این تابلورا تکمیل نماید. بعد از وفات رفائل یکی از تلامذهٔ او آنرا تمام کرد حالا در موزهٔ واتیکان موجود است.

رفائل با این همه عظمت و اجلال باز خیلی متواضع و خوشرفتار و صاحب اخلاق پسندیده بوده و آرزوی یگانهٔ وی این بوده که مردمان‌را از خود خوشنود و ممنون کند.

استاد نیك سرشت همه وقت خوشرو و خندان و شیرین صحبت بوده و با چهرهٔ

[۵] Fragioconto از اهل ایتالی بوده و در این باب چند جلد کتاب نوشته و در ایام رنسانس ایتالیا یکی از معروفترین اعضاء آکادمی معماران بوده است.

لطیف خودکه شبیه دختری بوده هم مجلسان و معاشران و مشتریان‌را مجذوب اطوار پسندیدهٔ خود میساخت ولی بدبختانه این خرمی و زنده‌دلی و خوشحالی زیاد طول نکشید و یکمرتبه مبدل بحزن و کدر گردیده و آن وجود نازنین تاب مقاومت این مشقتهارا نیاورده مثل گل خزان پریشان وضیف و ناتوان شده یواش یواش راه ابدیت‌را پیش گرفت و آن روزگار خرمی سپری و آن چهرهٔ گلرنك طری بسیار حزن انگیز و مالخولیائی گردید.

بعضی از مورخین‌را ظن قوی بر آنست که رفائل مجموع سرمایهٔ عمر خودرا در آثار جاودانی که از خود بیادگار گذاشته است سوزانده و بعبارت دیگر در صرف قوای دماغی خویش افراط و رزیده است و برای اثبات این مسئله تابلوهائی که استاد مومی الیه در حدود ۱۵۱۷ (نمره ۱۱ — ۱٦ — ۲۹) بوجود آورده است دلیل می آورند و در واقع از عدد این تابلوها می‌توان بقدرت و قابلیت رفائل پی برد.

یکی از ارباب بصیرت در این فن چنین میگوید: یك تابلوی خوبرا بوجود آوردن بقدر زائیدن یك بچه زحمت دارد. بنا بقول‌مورخ وازاری، رفائل دراول ماه ژوئن ۱۵۱٤ بعموی خود یك مکتوب نوشته در آنجا وضع زندگانی خود و حمایت پاپ‌را این طور شرح و بیان کرده است:

پدر معنوی من! مرقومهٔ شمارا زیارت کردم و از تعلیقهٔ شما احساس کردم که از من دلگیر نشده اید که چرا مکتوب نمی‌نویسم، البته میدانید اگر چیز مهم نباشد بی جهت مکتوب نوشتن چقدر ناملایم است فقط حالا اخبار مهم دارم و جواب مینویسم. اولاً به سؤال تأهل کردن جواب میدهم، در آن اوقات شما در حق من صلاح میدانستید که زنا شوئی کنم! شکر خدایرا که بحرف شما گوش ندادم و حالا می‌بینم که من از شما بصیرتر بوده‌ام. من یقین دارم که شما نیز تصدیق خواهید کرد که اگر من آنوقت پیشنهاد شمارا قبول کرده بودم حالا باین مقام بلند و پایهٔ ارجمند نمی‌رسیدم زیرا حالا در روم مالك سه هزار لیرهٔ طلا و ماهی نیز ۲۰ لیره عایدی دارم و از طرف مقام مقدس پاپ سیصد لیره برای اجرت قرار داده شده است که کارهای کلیسای سن پیررا انجام بدهم اگر الطاف و عنایات خداوندی با من همراه بشود بیشتر ازین مظهر توجه خواهم شد، حالا برای مقام مقدس پاپ بطرح ریزی یك اطاق خصوصی آغاز کرده ام و این اطاق هزار دویست لیره برای من عایدی خواهد آورد. عموی عزیزم ملاحظه فرمائید! باین ترتیب شما و تمام خویشان و همشهریهای خودم‌را چطور سربلند میکنم!

با این همه مقامات عالیه باز یاد اوقاتیکه با شما بوده ام در دل من جایگیر است. وقتیکه من اسم شمارا میشنوم مثل اینست که اسم پدرم میشنوم. عمر من هر قدر با خوشی و خرمی بگذرد باز روزهای گذشته راکه در خدمت شما بودم با تأثیر یاد می آورم، آری عموی محترم من! من از مسئلهٔ زناشوئی صرف نظر کرده ام ولی باز به مرقومهٔ شما

جواب می‌نویسم: میدانید سانتا ماریا (٦) یکی از خویشان خودرا میخواهد بمن بدهد من هم با مساعدت عموی معنوی خودم (بارتولومه‌ئو) (۷) قول داده ام. البته میدانید که من قول خودرا نمی‌توانم پس بگیرم و میانهٔ‌ما نیز خوب است بانجام گرفتن این مسئله خاطر مبارك شمارا مستحضر میسازم و گمان میکنم تا واضح شدن این مسئله میتوانید صبر بکنید اگر این مسئله صورت نگرفت آنوقت هر چیزیکه صلاح میدانید در قبول آن حاضرم.

فرانسسکورا حالی بکنید که من در روم میتوانم یکدختر جوان پیدا بکنم که با سلیقهٔ من موافقت بکند و بهتر از دختر او باشدکه با سیصد لیره میخواست عمر مرا مسموم بکند.

من در روم خانهٔ خصوصی دارم که قیمت این بمراتب از پول او زیادتر است لذا خوبست او از این مسئله صرف نظر بکند. من غیر از روم در جای دیگر نمی‌توانم بمانم زیرا کدام خدمت است که بالاتر از ساختن و سر کشی کردن کلیسای سن پیر باشد. من در اینجا رئیس همه چیز هستم این مهم‌ترین و مقدس‌ترین مقامات عالیهٔ دنیا است، این بزرگ ترین بناهای عالم معنویت و روحانیت میباشد.

بنای این کلیسا بیشتر از یك ملیون لیرهٔ طلا خرج خواهد داشت و پاپ مقرر کرده است که هر سال شصت هزار لیره برای این بنای مقدس صرف شود. پاپ بمن یك معاون معین کرده که زیادتر از هشتاد سال دارد نظر پاپ این است که این استاد پیر آنقدر عمر نخواهد کرد و خودش خیلی مشهور و معروف است و هر گاه در خصوص معماری و ساختن این کلیسا اسرار مخفی و نکات پوشیده باشد من بتوانم از او یاد بگیرم. این استاد پیر (فراجیو کوندو) میباشد. هر روز پاپ مارا احضار کرده در خصوص بنای کلیسا با ما صحبت میکند. رضای خداوند و توجه عموی محترم من بحسن ظن پاپ معاونت نموده خدمات مرا کسوهٔ اقبال و سعادت پوشانیده است.

خواهش‌مند است این ورق‌را که حاکی از روزگار خوشی و خرمی من است برای هرتزوك و مادام هرتزوك باز بخوانید، من یقین دارم ایشان خوشحال خواهند شد که یکی از اتباع آنها اینقدر دارای مراتب و طرف اعتماد شده است.

سلام مرا بخدمت تمام دوستان و خویشان و بخصوص استاد محترم من که زحمت کش من بوده برسانید.

رفائیل شما نقاش در روم. اژویه ۱۵۱٤

شش سال بعد از تحریر این نامه استاد جوان بد رود زندگانی گفت!. تابلوی تجلی عیسی (ن ۳۰) تازه با کمال و اتمام رسیده بود که آفتاب حیات‌وی دچار کسوف گردیده

[٦] Santa-Maria کاردینال بوده است.

[۷] Don Bar'olomeo در شهر اورینو رئیس روحانی و وصی رفائل بوده است.

و یکمرتبه غروب نمود!. مدت مدیدی رفائل مبتلای تب بوده و یکمرتبه این مرض کسب شدت نمود باندازه‌ای که آن وجود نازنین (۸) تاب مقاومت این آتش‌را نیاورده و طعمهٔ چنگال اجل گردید، و غیر از شعشعهٔ آثار جاودانی او همه چیزش سپری شد!

ششم ماه آوریل ۱۵۲۰ بود که تمام اهل روم غیر از صحبت تأثر و تألم وفات رفائل از چیز دیگر سخن نمیگفتند! در میان مردم شهرت یافته بود گویا شبیکه رفائل وفات کرده بنای قصر واتیکان بشدت بحرکت درآمده و نزدیك خراب شدن بوده است! غم و اندوه این ضیاع الیم برای اهل روم عمومی بود! کسیکه رفائل‌را یك مرتبه دیده ویا قدری باوی صحبت کرده بود از ته دل اورا دوست میداشت. پاپ اشك آتشین میریخت و سفرای خارجی با همراهی خودشان به عظمت و آرایش جنازه میافزودند. جسداورا به نگارخانهٔ(۹) خود وی آورده و با آن فر و شکوه در موقع اجرای مراسم تدفین بار دیگر تابلوی تجلی عیسی‌را تماشا کردند. برای قبر رفائل یکی از بهترین عمارات روم‌را که (پانتهٔ‌ئون) نامیده میشد و قیمت تاریخی و صنعتی‌را توام داشت انتخاب نمودند. از روی وصیت‌نامهٔ خود رفائل مجسمه‌ساز معروف (لورنستو) تمثال حضرت مریم‌را از مرمر تراشیده و در میان ستونهای کوچك که طرف بالائی قبر ساخته شده بود نشاند و پهلوی این مجسمه در یك لوحهٔ مرمر قطعهٔ ذیل‌را که کاردینال بمبو (یکی از بزرگان و ادبای آن عهد بوده است) انشاد کرده بود نوشتند: اینجا رفائل میخوابد — آن رفائل که با ولادت‌او مادر طبیعت ظفریاب و با وفات‌او از بیم مرك لرزه‌ناك گردیده است.

حامیان و مشوقین رفائل

هرتزوگین جیووانا که یکی از خویشان پاپ یولیوس دوم بوده از ابتدای شهرت رفائل وی‌را تشویق و حمایت میکرد و عقیده داشت که این صنعتکار جوان روزی مایهٔ شان و شرف و اشتهار وطن او خواهد شد و از هیچگونه تشویق و حمایت کوتاهی نمیورزید لهذا مکتوبی پر از تعریف و تمجید در حق رفائل به هیئت روحانی فلورانس نوشته و از تأثیر این نامه بود که رفائل در فلورانس بسی مورد تلطیف و تکریم شد. یکی از مشوقین و حمایت‌کنندگان رفائل پاپ دوم یولیوس بوده است (ن ۱۱) در سال ۱۵۱٤ یك قسمت از واتیکان معروف به استانسا با تمام رسیدکه این ایام بحبوحهٔ جوانی رفائل بود. در این

[۸] یکی از ارباب این فن، قالب کلهٔ رفائل‌را اندازه گرفته و کله‌را ملاحظه نموده و گفته که من کلهٔ زنی را در دست گرفته ام.

[۹] ما مقابل کلمهٔ آتلیه راکه از لفظ فرانسه مأخوذ است نگارخانه مینویسیم. اگر کسی فارسی آنرا بهتر از کلمهٔ نگارخانه پیدا کرده و برای ما بنویسد بسیار متشکر خواهیم شد.

زمان از طرف پاپ یولیوس برای رفائل پایهٔ بلند و بیشتر از پنجاه نفر معاون بزیر دست او داده شد او فقط با تصحیح کارهای آنها مشغول میشد. رفائل در این دورهٔ جلال و عظمت خود به رغم اکثر ارباب هنر که عهد مودت با فقر و ضرورت بسته اند از تنگدستی خلاصی یافته و دارای شوکت و رفاه گردید.

بعد از پاپ در درجهٔ دوم یگانه حامی و مشوق رفائل آگوستینو شیگی (۱۰) بوده است.

در سال ۱۵۰۱ رفائل برای او بعضی تابلوها کشیده و بعدها نیز نقشهٔ بعضی عمارات را طراحی کرده و در ۱۵۱۸ در عمارتیکه در اصطبل آن صد رأس اسب زرین زین بسته شده بود پاپ و چهار ده کاردینال و بسیاری از سفرای اجانب را دعوت کرده و این مجلس با شکوه را محض برای نشان دادن آثار زندگی‌بخش رفائل ترتیب داده بود. رفائل از طرف پاپ دهم لئو (ن ۲۱) نیز مظهر توجه و تشویق گردیده است. بعد از تمام شدن تابلوی خود پاپ تمام خویشان و درباریان او به رفائل سفارشهای زیاد دادند.

در این زمان پاپ لئو به رفائل دو تابلو سفارش داد که اینها برای امپراطور و امپراطوریس فرانسه بود.

یکی از قوای معنوی و غذاهای روحی که وسیلهٔ تشویق دماغ استاد جوان بوده چهره‌های بهشتی و قامتهای موزون و چشمان گیرنده و لبهای متبسم دخترهای شهر روم بوده است. از آثار رفائل این مسئله بخوبی مشاهده میشود که رفائل دارای ذوق و سلیقه بوده و با تابلوهای حیرت آور خود محبت مردمان را بطرف حضرت مریم و عیسی جلب نموده است چنانکه در (ن ۱۲) تابلوی حضرت مریم را کشیده که حضرت عیسی را در آغوش خود نشانده است. در واقع حضرت مریم چنین چهرهٔ دلچسب و چشمان گیرنده و قامت موزون نداشته است و بچه‌ای با آن لطافت و قشنگی که در آغوش مادر خود نشسته قطعاً حضرت عیسی نبوده است بلکه در اینجا کلك سحر آمیز استاد بوده که خیالات شاعرانهٔ خودرا بروی پردهٔ نقاشی در آورده است و از تأثیر ذوق و سلیقهٔ نقاشی است که برای خود چنین دختر قشنگی مودل انتخاب کرده است (ن ۱٤) و همچنین تأثیر چهرهٔ روح نواز این دختر جوان است که استاد جوان را بوجود آوردن چنین اثری تشویق کرده است (ن ۹).

در اکثر تابلوهای رفائل چهره‌های قشنگ و روح پرور مشاهده میشود و در تحت تأثیر همین رویهای بهشتی است که رفائل این پرده‌های بی‌شمار ابدزنده را بوجود آورده است.

رفائل مدت مدید دلدادهٔ یك زن گمنام بوده و تصویر اورا بنام حضرت مریم کشیده است (ن ۱۹).

[۱۰] Agostino Chigi

آثار رفایل

با اینکه رفائل در جوانی زندگی را بدرود گفته است باز درین اندك زمانی بسیار آثار از خود بیادگار گذاشته است و بدون اینکه چیزی از آثاروی ضایع شود همهٔ آنها در موزه‌ها و در کولکسیونهای خصوصی محفوظ مانده است. چند پارچه از تابلوهائیکه رفائل در ایام جوانی ساخته است موجود و آشنایان تاریخ صنعت را عقیده برآنست که رفائل آنها را در شهر اوربینو بوجود آورده است. این پرده‌ها در واقع خیلی قشنگ و دلکشند و در نتیجهٔ تدقیقات موشکافانه از طرز ترسیم این پرده‌ها مورخین صنایع مستظرفه تصور میکنند که این پرده‌ها کارهای ابتدائی رفائل است که در مدرسهٔ پروجیا بوجود آورده است یکی از این پرده‌ها (ن ۱) که باسم خواب سواره معروف شده در لندن در موزهٔ نقاشی ملی موجود است. موضوع این پرده عبارت از یك منظرهٔ طبیعی و روحنواز و دلکش است که جوانی با لباس سواری تکیه بدست خود داده و میخوابد، طرف دست راست یك دختر جوان پر وقار در یکدست یك قبضه شمشیر و در دست دیگر یك جلد کتاب گرفته بواش بواش بطرف او می‌آید. و از طرف دیگر نیز یکدختر جوان و جاذبه‌دار با یك وضع دلربا که یك گردنبند جواهری در گردن دارد نزدیك او شده و یکدسته گل تقدیم مینماید. از این پرده‌های جوانی رفائل یکی نیز در پاریس در موزهٔ لوور موجود است. و یك پرده نیز در تصویر جنگ آپوللو (۱۱) و مارسیاس (۱۲) در همان موزه‌خانه هست و یکی دیگر از آثار جوانی رفائل کراسین (۱۳) میباشد (ن ۲۵). مقدار زیادی از مشقهای جوانی رفائل در کولکسیون آکادمی شهر ونیز موجود است، بعضی از این مشقها تقلید دست و صورت انسان و وجود بشر و برخی دورنماهای طبیعی هستند. این مجموعه برای سنجیدن درجهٔ کمال و لیاقت رفائل نمونهٔ خوبی میتواند بشود در میان آثار نقاشی پروجینو مخصوصاً آنها که در نیمهٔ اول قرن ۱٦ کشیده شده اند خیلی نظر ربا و گیرنده هستند و این دوره رفائل شاگرداو بوده و اهل وقوف این ترقی فوق‌العادهٔ نقاشی پروجینورا از تأثیر قلم آبدار رفائل میشمارند.

رفائل اسلوب و طرز نقشه کشی استاد خودرا خوب یادگرفته بود و در انتخاب موضوع لوحه‌ها نیز معلم خودش را پیروی میکرد، این بود که در میان کارهای معلم و شاگرد بسیار اشتباه واقع میشد. ممکن است این مسئله در واقع یك پیش آمد طبیعی بوده باشد چون

[۱۱] Apollo آپوللو یکی از خدایان تصوری یونان قدیم میباشد.

[۱۲] Marsyas مارسیاس — در روایات و اساطیر قدیم چنین معروف است که یك نای‌زن بوده و آپوللو را برای مسابقهٔ موسیقی بمبارزه طلبیده و در نتیجه از طرف او مغلوب گردیده است.

[۱۳] Grazien سه نفر الهه — سه نفر دختریست برهنه در یك چمنزار دلنواز دست همدیگر را گرفته رقص میکنند.

هر چیزیکه شاگرد بیشتها دمی نمود معلم در آن موضوع کار میکرد. چنانکه بسیاری از شاگردان همان حال‌را دارند یعنی کار از طرف آنها و شهرت و پاداش نصیب معلمین و استادان میگردد. ولی در این مسئله آنقدر طول نکشید که نور حقیقت پردهٔ تاریکی‌را از میان بر داشته و چشمان مردم‌را خیره کرد، تا دیگر در مقابل عظمت آثار رفائل آثار معلم نتوانست جلوه گر بشود.

در این دوره یعنی اوقاتیکه رفائل تازه در مدرسهٔ پروجیا معلم بوده است بعضی لوحه‌ها از خود بیادگار گذاشته است که بدبختانه این سطور مختصر اجازه نمیدهد که همهٔ آنهارا جداگانه ذکر بکنیم. لذا چند عدد از آنهارا متذکر میشویم، مانند تابلوی سه شمایل مقدس (ن ۲) و نامزدی حضرت مریم (ن ۳) و حضرت مریم بنام (ن ٦) کراند وکا دیگری نیز تصویر حضرت مریم بنام ساتتابیله که در موزهٔ پطرسبورغ موجود است و نیز تصویر حضرت مریم باسم زوفی.

رفائل در یکی از سقفهای کلیسای سن پیر قوهٔ فکریه و عقلیهٔ خودرا ابراز کرده زمینهٔ این سقفرا بااطلاکاری و موزائك (۱٤) و صورتهای رمزی راجع به فلسفه — شعر — عدالت — و علم ادیان تشکیل میداد. چهار پردهٔ بزرگ دیواری رفائل باسم دیسپوتا مشهور عالم است. در هر یکی از این تابلوها بیشتر از صد نفر از قبیل خدایان و ملائکه و غیره تصویر شده و هر یکی از این صورتها در جای خود یك تابلو است.

در سال ۱۵۱۲ در یازدهم آوریل در جنگ (راونا) کاردینال جیووانی که بعدها بمقام پاپی رسید بدست لشکریان فرانسه اسیر افتاده و بعد با بسیار مشقت و جانفشانی از دست مأمورین فرانسه گریخت، و میخواست تلخیهای اسارت خودرا با قلم شیرین رفائل به تماشاگاه جامعهٔ ملت بگذارد لهذا برفائل سفارش داد که در این زمینه تابلوها کشیده و بدیوارهای کلیسا بیاویزد. رفائل این دورهٔ کدورت و اندوه‌را که عبارت از زمان اسارت کاردینال باشد با قلم شیرین و آبدار خود مصور ساخته است در این پرده تأثیر اسارت جانگداز و وحشت انگیز کاردینال در پیش چشم تماشاکنندگان جلوه گر میشود.

در ۱۵۱۷ پرده‌های معروف باسم استانسا (۱۵) به اکمال رسیده است. در بعضی پرده‌های رفائل، آثار قلمی معاونین او عیناً احساس میشود.

وازاری میگوید که درین دوره رفائل با نقشهای کلیسا خیلی مشغول بوده و بر سایر کارها آنقدر همت نگماشته است.

تصاویر دیوارهای عمارت آگوستینو شیگی هر یك بخودی خود لایق بسی تعریف و

[۱٤] Mosaïque موزائیك — از سفالها و سنگهائی که به بزرگی دو سه سانتمتر ساخته میشود (مثل خاتم کاری در ایران).
[۱۵] استانسا قسمتی از قصر واتیکان میباشد.

تمجید است از آنجمله تابلوی دیواری باسم گالاته‌آ (ن ۱٦) که در دیوار عمارت شیگی ترسیم شده است و تابلوی دیواری که باسم برك‌براند (ن ۱۵) معروف و در دیوار اطاق واتیکان نقش و رسم شده است. و تابلوی که درکلیسای سن ماری باسم زبیلن (۱٦) معروف است.

در خلال سال ۱۵۱۵ و ۱۵۱٦ رفائل نقشه‌های قالیهای این عمارت‌را کشیده و در شهر برکسل از طرف استاد پتر بافته شده و در سال ۱۵۱۹ اوطاقهای همان عمارت با این قالیها آرایش یافته است ولی این قالیهارا در سال ۱۵۲۱ رهن گذاشته بودند و بعدها از طرف صد نفر تاجر فرانسوی بطریق مزایده خریداری و از روم بخارج حمل و نقل کردند، اما بعد از مدتی باز قالیهارا عودت داده (معلوم نیست که کی عودت داده است) و در واتیکان محافظه کرده اند بسیار جای افسوس است که از ظرافت و قشنگی اصلی خود آنها کاسته است.

رفائل برای امپراطور فرانسه یك تابلو باسم کونتابل (۱۷) کشیده است. این تابلو بواسطهٔ سفیر فرانسه سفارش داده شده ولی از آنجائیکه رفائل وقت نداشته است که به شهر ناپل برود لهذا یکی از تلامذهٔ خویش‌را به آن شهر فرستاده که با سیاه قلم شکل خانم کونتابل‌را بکشد بعد او از روی این سیاه قلم تابلوی یوهانارا ترسیم کرده است که الآن در موزهٔ لوور پاریس موجود است در جلو آن تماشا جیان ساعتها ایستاده و غرق حیرت میشوند.

سال ۱۵۱۷را زمان خوشی و خرمی رفائل میتوان نامید، درین دوره که در واقع ایام با شکوه استاد جوان نامیده میشود از کارهای عمدهٔ رفائل یکی لوژهای واتیکان و دیگری تاریخ قصهٔ پزیکه میباشد که در دیوار عمارت شیگی تصویر شده اند. این پرده‌های نقاشی که از شاهکارهای استاد معظم شمرده میشوند بزرگترین یادکار است که برای اخلاق گذاشته است. در سرای واتیکان در دیوارهای لوژها چندین تابلوها موجود هستند که قسمتی از شالوده‌های آنها از طرف خود رفائل و قسمتی دیگر از طرف معمار معروف براماته ریخته شده. در طبقهٔ دوم لوژها پاپ لئو چند تابلو سفارش داده و خواسته است که رونق روحانیت و معنویت در آنها نشان داده شود، ولی این مسئله برای رفائل تماماً بیگانه و غیر از تابلوهای معمولی بود. مورخ وازاری مینویسد: با این که این کارها برای رفائل خیلی سخت و بی اندازه دارای اشکالات بود باز او از پذیرفتن این پرده‌های نوظهور تراخی نکرده قدم بعرصهٔ مبارزهٔ هنر گذاشته و آن آثار زوال ناپذیررا از خود بیادکار گذاشته که در میان سایر آثار استاد بچنین شاهکارها تصادف نمیشود. لوحه‌های صالونهای سرای واتیکان

[۱٦] در زمان قدیم در نزد یونانیان ستایشگاهی بوده که از طرف زنهای با فضل و هنر اداره شده بوده است.
[۱۷] زنی که رفائل اورا مودل قرار داده اسمش Johanna von Aragonien میباشد.

که باسم استانسا معروف و در خود دیوارها ترسیم شده اند لایق همه گونه تحسین و تمجید هستند. در دیوارهای لوژها دورنماهای تاریخ مقدس منقوش است و باین نقشه‌ها که جمعاً پنجاه و دو قطعهٔ بزرگ هستند (تصورات رفائل) میگویند (۱۸). بعضی از این تابلوها گل بوته و برخی از آنها تصاویر قصص مذهبی و روایات دینی هستند. از جملهٔ آنها یکی تابلوی آدم و حوا است (ن ۲۳) که حضرت آدم نشسته و حوا ایستاده و یك پیر مرد دیگر که گویا از طرف آسمان حوارا برای رفاقت آدم می آورد حاضر است. در تابلوی دیگر (ن ۲٤) که باز در همان زمینه کشیده شده حضرت آدم نشسته و حوا از درخت سیب (۱۹) یك سیب چیده به آدم میدهد و بدرخت سیب اژدهائی که شبیه بسر یك دختر جوان است پیچیده و منتظر است که آدم سیب را بخورد مثل اینکه کمین کرده باشد.

لوژهای واتیکان هنوز تمام نشده بود که شیفگی رفائل را به «جهان آثار عتیقهٔ خدایان» (۲۰) احضار نمود. در اینجا رفائل بکشیدن نقشه‌های لوژهای عمارت شیفگی و ریختن طرح ها و ترسیم آنها میپرداخت. زمینهٔ این تصاویر قصه و روایات عشق و پزیکه (۲۱) بوده است.

استاد معظم درین تابلوها قدرت و مهارت کلك سحر آفرین خودرا کاملاً جلوه گر ساخته و اغلب قصه‌های رومرا در طاقهای این کوشك با مهارت تمام تصویر کرده است.

یکی از این تصاویر دیوارهای کوشك قصهٔ ونوس با پسر خود عشق میباشد ونوس پسر خود عشق را بروی زمین میفرستد که بواسطهٔ او پزیکه را مجازات بکند بشرط اینکه عشق نبایست بقشنگی و دلربائی خود پی ببرد، عشق نیز پر وبال کشاده با دل پر شوق از میان ابرهای سفید روحفزا و فضای نامحدود بپریدن آغاز میکند ودر هنگام پیمودن راه گراسین را دیده (ن ۲۵) و آنها رامسحور و مفتون حسن وجمال خود میگرداند وبعد برای نیل بمقصود اصلی خود بزمین فرود آمده پزیکه را مجروح مینماید.

در یك تابلوی دیگر مینماید که ونوس با (یونو) زن ژوپیتر و ارس الههٔ چمنزار با هم بوده و از آنها که هیچ چارهٔ بحال او نشده روگردان شده در روی درشکهٔ کبوتر نشسته (ن ۲۵) متوجه بطرف ژوپیتر شده و از او استمداد میکند. در یك تابلوی دیگر نیز (ن ۲٦) مینماید که ونوس در پیش ژوپیتر پدر خدایان با کمال تواضع ایستاده ومجازات پزیکه را میطلبد و بدین جهت مرکور (یکی

[۱۸] در تعریف تصاویر این لوژها ارباب صنایع و هنر خیلی چیزها نوشته اند، عقیده و نظریات بعضی از آنها بر این اساس که یك نقاش کارکن و زبر دست فقط میتواند در تمام عمر خود چند پارچه از این تابلوهای واتیکان ترسیم نماید، از این نقطهٔ نظر میتوان رفائل را که این همه آثار بی‌شمار از خود بیادگار گذاشته است نابغه و داهی «ژنی» این فن نامید.

[۱۹] عیسویها را عقیده بر این است که حضرت آدم که از بهشت بیرونش کردند سیب خورده بود نه گندم.

[۲۰] عمارتیکه در دیوارهای آن قصه و روایات خدایان را تصویر کرده اند «جهان آثار عتیقهٔ خدایان» نامیده میشود.

[۲۱] پزیکه — در روایات قدیم آمده است که پزیکه یك دختری بوده محبوب و خوش اندام و دلکش که باونوس دعوی رقابت و عمسری میکرد و این مسئله اسباب اضطراب و تشویش خاطر ونوس گردیده لذا با فرمان وی پزیکه بیك جای بعید و در بیابان غیر مسکون تبعید شد.

از خدایان ایتالیای قدیم) بزمین فرود آمده و پزیکه را میجوید که انتقام ونوس را از وبگیرد. این خبر آخری را پزیکه شنیده ومجهت بدست آوردن دل و نوس یك کاسه دردست گرفته و زانو بزمین زده کاسه را به و نوس تقدیم میکند که او را ببخشد. دراین میانه آتش محبت عشق شعله ورگشته و درحال سوزوگداز آرام را ازدست داده شفاعت معشوقهٔ خودپزیکه را از (ژوپیتر) درخواست میکند و دل ژوپیتر بحال پرملال عشق سوخته مرکور را بزمین میفرستد که پزیکه را بآسمان بیاورد (ن ۲۷).

در سقف دیگر مینماید که ژوپیتر دریك مجلس عالی خدایان نشسته مشغول صلح و آشتی میانهٔ و نوس و عشق میباشد وپزیکه باحالت ناز و عشوه و بادلی پرسودا و بادیده‌های گیرنده وبالهای گلگون بسلامتی ابدیت شراب مینوشد.

در تابلوی دیگر خدایان بمراسم عروسی عشق وپزیکه آمده و مبارکبادی میگویند. در یك سقف دیگر تصویر خدای عشق و محبت را ترسیم کرده است. در این تابلو عشق ازسایر خدایانیکه نشان شأن و شرف و اسلحهٔ محبت و دلربائی وجاذبیت خودشان رااز او پس گرفته‌اند اعادهٔ آنهارا خواستار میشود. این تابلو از اشعار شعرای یونان قدیم مأخوذ است (۲۲). بدبختانه بعضی از این آثار کرانمایه درحدود ۱۷۰۰ تعمیر شده و رونق و عظمت اولیهٔ خودرا باخته است (۲۳) فقط یکی از آنها که دست نخورده و میتوان باور کرد که از دست خود رفائل آمده همان تابلوی گراسین است.

پاپ دهم لئو بعنوان یادگاری برای ایمپرطوریس و ایمپراطور فرانسه دو تابلو سفارش داده بود یکی از این تابلوها میخایل مقدس و دیگری خانوادهٔ مقدس بود. پاپ بسیار بیقرار بود که هرچه زودتر این تابلوها انجام پذیرد تا آنها را تقدیم بکند. در ۱۵۱۸ این تابلوها تمام شده و بیك استرحمل نموده بتوسط یکی از معاونین رفایل بشهر (فونتان‌بلو) در نزدیکی پاریس که مقر پادشاهان فرانسه بود آوردند.

تابلوی میخایل مقدس تصویر یك جوان قشنگ و شجاع (ن۲۸) بالباس طراز قدیم ولی بی مغفر است که شیطان را زیر پای خود درآورده و بانیزه حمله میکند. و تابلوی خانوادهٔ مقدس نیز یك دختر جوان بهشتی روی را نشان میدهد که یك بچه را در آغوش گرفته و یك پیر مرد با چهرهٔ نورانی و سیمای آسمانی بدست چپ خود تکیه کرده و متوجه محبت مادرانهٔ اوست و چند دخترهای قشنگ نیز در اطراف آنها جمع شده و یکی از آنها نیز یکدسته گل بسر خانوادهٔ مقدس نثار میکند.

تابلوی آخری حضرت مریم که یکی از شاهکارهای رفایل میباشد در شهر مادرید است و این تابلورا فلیپ چهارم مرواریدمجموعهٔ خود نامیده بود. غیرازاین تابلو در موزه خانهٔ مادرید یك تابلوی دیگری نیز باسم مریم وطن جو موجود است، این تابلو را رفائل برای پیرایهٔ اطاق پاپ دهم ساخته است (۲٤)

(۲۲) چنانکه گفته‌اند: اگر خدایان لایموت از خدای عشق خلع اسلحه نمیکردند چگونه با او ضدیت ممکن میشد!

[۲۳] و ازاری با دلائل گونا گون ثابت میکند که مقداری از این تابلوها اثر زبر دستی خود رفائل است و قسمت زیادی از این ها کارهای معاونین وشاگردان رفائل میباشد. این نکته نیز مجهول است که آیا طرحهای لوحه هارا هم‌خود رفائل ریخته و یا اینکه تنها تصحیح از طرف او بعمل آمده است.

معروف ترین شاگردان رفائل جیوورومانو — جیووان فرانسکو پتی میباشند.

[۲٤] سالامون رناك مینویسد: رفائل را یواش یواش واهمه گرفته بودکه شاید بعضی از شاگردان او کم کم بشهرت و معروفیت وی خلل برسانند چنانکه در روم [پزیانسی سباستیا] یکی از رفقا و معاونین میکل آنژ مهارت خودش را بانداز رسانیده بود که بامیکل آنژ همسری و رقابت میکرد لهذا اوهم از این مسئله عبرت گرفته تصویر این محراب را با دست خود تمام نمودکه مبادا خللی بر اساس اشتهارش برسد. در عین اینحال سباستیا برغم رفائل سفارش نقشه‌ای قریب بزمینهٔ همان محراب از کاردنیال گرفته و مشغول ترسیم آن بود.

در تالار چهارم واتیکان لازم بود که تاریخ حیات کونستانتین را بکشد درین تابلو کیفیت جنگ پادشاه روم که در دیوار واتیکان تصریر شده (مانستیلیوس) را در پیش انظار جلوه گر ساخته .

نقشهٔ محراب کلیسای بیشوف که کلوبی سفارش داده بوده بعد از وفات رفایل بعضی از ارباب این فن درروم چنین تصور کرده بودند که آن آخرین اثر رفایل میباشد لهذا درکلیسای سن پیرگذاشته بودند ولی بعدها عکس این عقیده ثابت شده معلوم گردید که طرح سیاه قلم مذکور آخرین اثر او نبوده بلکه آخرین اثر عظمت تمون اوتابلوی تجلی عیساست که تماشا کنندگان را مستغرق حیرت وتعجب میکند(۲۵) (ن ۳۰).

محافظهٔ آثار عتیقه

شاید در روی زمین هیچ ملت مانند ایرانیها بآثارنیاکان خود بیگانه و در حق صاحبان فضل و هنر آن بی اعتنا و بی حس نبوده و نیست ! چنانکه می بینیم از یکطرف این آثار از قبیل نسخه‌های خطی و قرآنهای طلاکاری ، مینیاتورها ، کاشیها ، قالیها ، زره‌ها ، آلات جنگ سکه‌ها ، قلابدوزیها ، جعبه‌ها ، قلمدانها ، آلات موسیقی ، سنگهای تراشیده ، کوزه‌های چینی و معدنی ، جواهرات و بسیاری از این چیزهای دیگر بیشتر از خود ایران در موزه‌های فرنگستان و استانبول و مصر و روسیه موجود است که در قرنهای گذشته یا از ایران آورده ویا از ایرانیان خریده و حفظ کرده‌اند .

از طرف دیگر باید تاریخ زندگانی استادانیرا که این آثار جاویدان را بوجود آورده‌اند یا در کتابهای فرنگیها و یا در آثار عثمانیها و عربها جستجو کرد زیرا درکتابهای فارسی در این رشته خیلی کم نوشته شده که بمنزلهٔ هیچ است و حتی اکثر این استادان نیز در مملکت خود روی تشویق و قدر دانی ندیده یا در ممالك عثمانی و یا در هندوستان مشغول خدمت بوده‌اند .

ما امروز با دل پر حزن و بادیدهٔ اشکبار تأسف میخوریم که باغروب آفتاب استقلال ساسانی اکثر آثار تمدن ایران قدیم نیز در جلو تندباد استیلای بیگانگان محو و نابود گردیده است . ولی مایقین داریم که نسل آیندهٔ ایران جوان تنها به تأسف نمودن کفایت نکرده از اولیای دولت وملت این قرن باهزاران لعن و نفرین یاد خواهند کرد و مردمانیکه آثار عظمت تمون نیاکان مارا دزدیده و به بیگانه‌گان فروخته اند مجسمهٔ آنها را بشکل دزد ملت وخاین وطن وبلباس اهریمن خانگی ریخته بروی قبر آنها خواهند نشاند ! وحتی اولاد و احفاد خود آنها نیزاز کردار ناپسند اجداد خود درمیان جامعهٔ ملت سرافکنده و خجل خواهند ماند .

مقصود ما از شرح اینکه اغلب آثار عتیقهٔ ما در موزه‌های فرنگستان و عثمانیها ومصردیده میشود این نیست که چرا فرنکها و عثمانیها آثار گرانمایهٔ نیاکان مارا خریده ومملکت خود مارا خالی

[۲۵] و ازاری را ظن قوی بر آنست که طرف پائین تابلوی تجلی عیسی بواسطهٔ کسی دیگر به اکمال رسیده باشد . سالامون رناك نیز مینویسد : تابلوی تجلی عیسی را یکی از شاگردان رفائل اکمال کرده .

از اینگونه کنجینهٔ هنر وذکاوت کرده‌اند بلکه برعکس مابایدنسبت بمعارف پروری ارباب فضل وهنرازانها تشکر بکنیم که آثار تمدن اجداد مارا جمع آوری و محافظه کرده‌اند مثل عربها و مغولها و یونانیها نسوزانده‌اند ! و اقلا بعد از این آثاریرا که کم و بیش در ایران باقی مانده است با دست خود در مقابل وجه مختصری به بیگانگان نفروشیم و برای حفظ آنها بکوشیم و از نتیجهٔ زحمات و اطلاعات اشخاصیکه در این رشته کارکرده‌اند یعنی در شناختن و محافظت آثار عتیقه اطلاع و بصیرت حاصل نموده‌اند استفاده بکنیم .

نقاشی

اولین آموزگار و یگانه مشوق حقیقی و مؤسس زندگانی اجتماعی و بنا کنندهٔ بنیان مدنیت، حس لزوم و احتیاج بوده است .

هر قدر دایرهٔ تمدن وسیعتر و ریشهٔ نهال ترقی و تکامل نیرومند ترگردد بهمان اندازه افراد بشر نیز بیشتر احتیاجات خود را درك کرده بر اکمال نواقص آنها خواهند کوشید .

بنابمقتضیات قانون تکامل هرکس برای نمایش احساسات درونی خود محتاج بوسیله‌ای میباشد که ترشحات قلبی خود را به تماشا گاه فضل وهنر بگذارد و بدان واسطه کوی سبقت را از همکنان خود بر باید . و این قبیل احساسات درونی بازمان و مکان عوض میشود ونسبت به پرورش آموزگارخود مانند پرده‌های نقاشی طبیعت رنگارنگ جلوه میکند چنانکه بعضاً در زیر تاثیر یك پرورش خوب و صحیح، لطیف و روحفزا میگردد مثل : نقاشی ، موسقی ، شعر ، پیکر سازی ، باغبانی ، عشق طبیعی و امثال آنها . و این احساسات گاهی از تاثیر محیط فاسد و پرورش دهندگان جاهل زهرآلود و ننگ آور بظهور میرسد مثل دروغ ، دسیسه ، خود پسندی ، ستیزه ، تنبلی ، افیونکشی ، عشق غیر طبیعی ، نوشته‌های مغایر اخلاق ، چاپلوسی ، و امثال آنها .

احساسات نوع بشر در اصل مثل آب پاك و لطیف است . ولی بسیار زود آلوده میشود . چنانکه آبیکه ازکوهی سبز و خرم جاری میشود کوزه‌های مردم را پرکرده وتشنگان را نیز زنده‌گی می بخشد . ولی اگر از این آب صاف مواظبت نشده بامواد مضر و زرات معادن مسموم آمیخته شود بر خلاف لطافت طبع خود نوش کنندگان را بطرف هلاکت میکشد . لهذا اگر از عواطف انسانی که در آفرینش خود مثل آب بجز صفوت و سلامت چیزی دیگر نیست مواظبت نشود آنها نیز مثل آبیکه بازهر آمیخته شده باشد مضر و کشنده خواهد شد . محیط امروزی ایران بهترین و بزرگترین نمایشگاه این قبیل احساسات آلوده بغرض وآمیخته بفساد میباشد چنانکه مطبوعات امروزی ایران آنرا نشان میدهد.

ما در اینجا نتیجهٔ سخن را باکلمات ذیل خلاصهٔ کرده وبه اصل مطلب یعنی موضوع نقاشی می پردازیم : هر ملتیکه احساسات معنوی و روحی خود را بوسیلهٔ ملکات اخلاقی و فضلی رفع نکند، بعبارت دیگر هر نژادیکه احساسات درونی و عواطف روحی آن بالطافت و پاکیزه‌گی پرورش نیابد ، و با راستی و درستی الفت نگیرد و بمزایای صنایع مستظرفه آشنا نشود آنملت محکوم به نابودی است .

نقاشی در آغاز ظهور خود جزو معماری بوده و برای آرایش اماکن بکار برده شده است ولی پس از مدتی که توسیع دایره نموده بخودی خود یك فن مستقل گردیده است.

اگر بروح وکیفیت صنایع مستظرفه پی ببریم و بعمق مسئله واقف بشویم خواهیم دید که اغلب این آثار بدیعه که در موزه‌های فرنگ موجود است در تحت تأثیر و نفوذ بزرگترین قوای محرك عالم که عبارت از قوهٔ دین و عشق و ذکاوت میباشد بوجود آمده است. در هر مملکت که این قوا نافذ نیست و یا اینکه در ترویج و تشویق صنایع مستظرفه مسامحه میشود در آن مملکت آثار صنایع مستظرفه که از مهم‌ترین عناصر ترقی و تمدن بشمار میرود بوجود نمیاید و کسب تکامل نمیکند.

برای اثبات این مسئله مختصر تدقیق و مقایسهٔ احوال یونانیها و ایتالیها برای ما کافی خواهد بود، زیرا می بینیم در عهدیکه رفائلها، میکل آنژها، فدیاسها، بارتلوم‌ها در یونان و ایتالیای قدیم قلمفرسا بودند آن ممالك یکجهان محاسن و یك منبع مدنیت و فضل و هنر شده بود ولی از آنروزیکه رونق صنایع مستظرفه در آن ممالك کاست دیگر آن شکوه و عظمت و آن فضل و هنر بجز در صفحات تاریخ و در نباهای شکسته و قدیم و مجسمه‌های ریخته وپا شیدهٔ آنها دیده نمیشود. پس حالا باید به بینیم که این روح خلاق و تسخیر کننده را در آثار رفائلها و میکل آنژها و سایر هنروران عالم کدام قوه پرورش داده است! این قوه همان قوه بوده است که تمام ترقیات بشر درزیر نفوذ او بوجود آمده است این قوه گاهی در شکل جاذبه عشق وگاهی در لباس الهام دینی و یا تأثیر خارقهٔ تشویق و امید جلوه گر میشود چنانکه اهرام مصر معبدهای یونان قدیم کلیسای سن پیر در ایتالیا کلیسای سن صوفی در استانبول مسجد جهانشاه در تبریز و این همه معابد و مساجد و کلیساهای بیشمار که پرستشگاه کرورها نفوس و زینت بخش دنیا هستند در تحت تأثیر مذاهب و ادیان بوجود آمده است. همچنین تأثیر تشویق در مسائل سیاسی و اجتماعی و سایر شئون مدنی فوق العاده بوده است، چنانکه می بینیم بعضی از سلاطین ایران نیا بمقتضیات سیاست عهد خود مسلك درویشی و روضه خوانی‌را تشویق کرده اند و بدان جهت این مسلك رواج و انتشار فوق العاده یافته واکثر مردمان‌ایران درویش و اخوند و روضه خوان گشته اند کسانیکه فعلاً درویش نیستند روحاً و قلباً درویش میباشند! اگر این پادشاهان ارباب فضل و هنر را نیز تشویق میکردند لابد ایشان هم درایران زیاد میشدند، چنانکه اگر سلطان محمود غزنوی فردوسی را تشویق نمیکرد قطعاً فردوسی چنان اثری را از خود بیادگار نمیگذاشت.

تأثیر عشق از تأثیر مذهب و تشویق کمتر نیست چنانکه رفائل در وقت کشیدن تابلوی حضرت مریم یك دختر قشنگی را برای خود مودل انتخاب میکرد و در تحت تأثیر الهاماتیکه چهرهٔ دلچسب مودل خود در او تولید می نمود آن همه پرده‌های حیرتبخش صورت مریمرا بوجود میاورد. اگر قدری تعمق بکنیم می بینیم که خود دین نیز محصول عشق میباشد. چنانکه

یونانیهای قدیم در مخیلهٔ خود برای هر قوت فوق العاده یك خدا تصور کرده و اورا معشوقهٔ خود قرارداده روح صنعت و لطافت را بقالب او میدمیدند، چنانکه آن قامت موزون و چهرهٔ دلکش که فدیاس برای مجسمهٔ ظفر وتمثال ونوس (آلههٔجمال) ساخته است درواقع نمونهٔ آن‌بان زیبائی در خارج وجود نداشته و فقط تأثیر عشق بوده که صنعتکار را بوجود آوردن چنین شاهکار موفق کرده است! عالیترین خیالات و تصورات، مؤثرترین اشعار و حکایات، خوشترین نغمات، موزون‌ترین مجسمه‌ها، با ترکیب ترین نباها، فرح بخشترین موسیقیها و قشنگترین صورتها و نقاشیها همه در زیر تأثیر عشق ظاهر میگردد.

مینیاتور سازی وتاریخ آن در فرنك

امروز دایرهٔ فن نقاشی بسیار وسیع شده است ازآن جهت فن نقاشی را بچند شعبه تقسیم کرده‌اند: مانند صورتسازی، مینیاتورسازی، نقاشی دیوارهای خانه، نقاشی گراورهای کتابها و مطبوعات وکاریکاترسازی، پرده‌های تیاتر و صورتهائیکه برای اعلانات و غیره میکشند. هر یکی ازاین رشته‌ها بخودی خود یك اهمیت مخصوص دارد ولی ما در اینجا فقط از مینیاتورسازی سخن میگوئیم:

کلمهٔ مینیاتور کلمه لاتینی است که از کلمه مینیموم یعنی کوچك و ریز مشتق شده و آنرا به تزیینات کتابهای خطی اطلاق کرده‌اند بعد ایتالیائیها این کلمه را بکار برده اند و از آنان بزبانهای دیگر گذشته است. در زمان پیشین که هنوز کتابخانه موجود نبوده رهبانان عیسوی کتابهارا در عبادتگاه های خود نگاه داشته و خود آنها کتابها را با قلم آهنی و موئی تزیین و ترسیم میکردند. چون در آن زمان این تزیینات را برنگ سرخ ترسیم میکردند ازآن جهت اسم آنها را نیز (رابیرا) یعنی سرخ نوشت مینامیدند.

در قرن یازدهم میلادی نویسندهٔ کتاب و مینیاتورساز از همدیگر جدا نشده بودند و مرکب سیاه‌را از دود چراغ وکتیرا میساختند ورنگهارا نیز باسفیدهٔ تخم مرغ وکتیرا ویاسرشیم قاتی میکردند چنانکه این اصول هنوز در ایران امروزه موجود است. کم‌کم این تزیینات مبدل باشکال حیوانات شده وبعدها نیز بمناسبت موضوع کتاب و مطابق شرح و بیان آن صورت انسان وغیره را کشیدند.

قدیمترین مینیاتورها در قبرهای فراعنهٔ مصر یافته شده تاریخ آنها به سه هزار سال میرسید که در روی برگهای پاپروس تصویر کرده‌اند. بعد از آثار مصریها قدیمترین کتاب مصوریکه موجود میباشد کار رومائیها است که در تاریخ قرن چهارم میلادی نوشته شده و در موزهٔ واتیکان محفوظ است. از اسلوب بیزانس نیز دو کتاب که در قرن پنجم میلادی نوشته شده و یکی از آنها راجع بطب است در موزهٔ وین موجود میباشد.

در ایرلاند در قرن هفتم و هشتم میلادی تارك دنیاها اشکال حیوانات وگل وبوته‌ها را ترسیم

کرده‌اند و بعد بانگلستان سیاحت کرده و مینیاتورسازی را نیز بمردمان آنجا یاد داده اند و بعدها صنعت مینیاتورسازی از آنجا به سویس و شمالی ایتالیا و آلمانیا و فرانسه و هولاند شاخه انداخته است که ازاین مینیاتورها در موزهٔ بریتش موجود است. این فن در قرن چهار دهم میلادی در فرنگستان بسیار ترقی کرده بود.

قدیمترین اثری که در مملکت آلمان تصویر شده است از طرف تارك دنیا (کوتفرید) از اهالی شهر (ویتزن‌برگ) در ۸٦۵— ۸۸۹ بوجود آمده که آن نیز در موزهٔ وین موجود است.

یك اثر مهمی نیز از طرف استاد آلمانی (لاندس‌برگ) در ۱۱۷۵—۱۱۵۹ ترسیم شده وکتابیکه بنام عجائب عالم در ۱۳۵۰ تحریر و تصویر شده نیز خیلی مهم است. یکی از مهمترین نسخه‌های خطی مصور نیز کتاب "رومان گل سرخ" میباشد که اثر ژان ملیم است. کتاب دعای قیصر ماکسیمیلیان که نقاش معروف آلمانی (آلبرکت دورر) در سال ۱۵۱۵ ترسیم کرده و حالا در موزهٔ منیخ میباشد، لایق تماشا است.

در دورهٔ رنسانس چنانکه سایر شعبه های صنایع مستظرفه دراوج ترقی بوده مینیاتور سازی نیز تنها بکتابهای خطی منحصر نشده در روی مقوا و دندان فیل و بلور و شیشه و چوب نیز تصویر شده است. چنانکه در بالا گفته شد مینیاتور در ابتدا خیلی بسیط و ساده تصویر میشد ولی در قرن چهاردهم تا شانزدهم ملل متمدنهٔ فرنگ مینیاتورها را مطابق قواعد فن مناظر ساخته اند و این‌ها بسیار نظر ربا و حیرت بخش هستند. در بارهٔ مینیاتورهای فرنگستان بسیار کتابها نوشته شده و ما در اینجا بعضی از آنهارا برای مطالعهٔ صاحبان ذوق و سلیقه معرفی میکنیم (۱):

در فرنگستان امروزی هنوز مینیاتورسازی معمول است، چنانکه در شهر لایپزیگ یك نقاش مینیاتورسازهست که درروی دندان فیل صورتهای کوچك میسازد و آثارش خیلی با قیمت و جالب توجه ملت آلمان میباشد.

در فابریکهای چینی سازی نیز از صنعت مینیاتورسازی استفاده میکنند. معلوم است که مینیاتورسازی امروزی مثل قرون وسطی تحمل فرسانیست این فن نیز مثل سایر فنون در تحت قوانین خود انتظام یافته است. در مملکت چین و ژاپون هم فن مینیاتورسازی را محافظه وتجدید

[1] Denis, Histoire de l' ornementation des manuscrits 1858. — [2] Kondakoff, Histoire de l' art byzantin considéré principelement dans les miniatures. Paris1858—91 [3] F. W. Bradley a dictionary of miniaturists illuminiators, calligraphers and copists [London 1887]. — [4] Propert, History of miniature-art [London 1887]. — [5] Luisev. Kobell, Kunstvolle Miniaturen u. Initialen aus Handschriften des 4. u. 16. Jahrh. [München 1892]. — [6] H. v. der Gabelents, Zur Geschichte der oberdeutschen Miniaturmalerei im 16. Jahrhundert [Strassb. 1899].

نمرهٔ ٦۳

«ایران جاویدان» اثر قلم معجز شیم آقای میرزا حسینخان طاهر زاده معلم تذهیب در مدرسة الخطاطین اسلامبول

کرده‌اند و این ملتها هر سال مقدار کلی از آثار قلمی خودرا بفرنگستان و امریك فرستاده مبلغ زیادی ازین صورتها منفعت میبرند.

نمرهٔ ٦٤

تصویر داستان خسرو و شیرین اثر کلك آقای میرزا حسینخان طاهر زاده

مینیاتور سازی در ایران

بعضی از مؤرخین این فن را ظن قوی برآنست که در مشرق زمین در قرن هشتم میلادی هنوز مینیاتور و جود نداشته است. در اواخر قرن دهم میلادی در بغداد یك کتابفروش چنین نوشته است که بدست او چند جلد نسخهٔ خطی مصور افتاده که فوراً صاحبان کولکسیون خریداری نموده‌اند ولی تا بحال از آنها اثری نمودار نشده است.

اینکه قبل از اسلام در ایران نقاشی و مینیاتورسازی و موسیقی چگونه بوده متأسفانه هیچ اثری غیر از آثار معماری و حجاری باقی نمانده است. لهذا قبل از اسلام برای ما کیفیت صنایع مستظرفه بکلی تاریك میباشد. مانی که قبل از اسلام در ۲۷۰ میلادی زنده بوده و در ایران و در مملکت عثانی و هند با نقاشی معروف شده است و حتی فردوسی و حافظ نیز از نقاشی بودنش سخن گفته اند با این همه از او نیز اثری باقی نمانده است (۱).

بعد از اسلام ایرانیها استعداد مخصوصی که برای صنایع مستظرفه داشته اند همیقدر توانسته اند که در شعبه شعر و مینیاتورسازی و طراحی و طلاکاری جلوه‌گرسازند و درواقع غیر از این هم قادر نبودند قدمی بطرف جهان محاسن بردارند (۲).

اسلوب صنایع مستظرفهٔ ایران خالی از تأثیرات ملل همجوار نبوده و نیست این تأثیر در معماری ایران بسیار واضح و آشکاردیده میشود (۳).

چنانکه در تمام دنیا هیچ ملتی از ملل روی زمین نتوانسته است از تأثیر اسلوب صنایع مستظرفهٔ یونانیان قدیم فارغ بماند ایرانیان نیز از نفوذ صنایع مستظرفهٔ آنان نتوانسته‌اندجلوگیری بکنند. این تأثیر در ساختمان و طرح سرستونهای معروف باسلوب "کورنت" و "دوریك" و در دندانه‌های عمارات و طاقها و غیره مشاهده میشود.

اسلوب بیزانس و عرب و چین و هند در میان مینیاتورهای ایران بی تأثیر نیست ولی میتوان گفت که مینیاتورهای ایران تا قرن هفدم میلادی یك اسلوب مخصوصی داشته که این شیوه و طرز در میان صنایع مستظرفهٔ هیچ یك از ممالك اسلامی یافت نمیشود و به همین ملاحظه است که در مدرسة الخطاطین عثمانی در اسلامبول آقای میرزا حسین خان طاهرزاده را برای تعلیم فن تذهیب ایران تعین کرده‌اند واین خودمایهٔ افتخار ما ایرانیان است.

چنانکه در شرح آثار بهزاد سخن رفت ترقی و تکامل صورتسازی در ایران از تاریخ ۱٤۰۰ میلادی که آنوقت رونق سلطنت سلالهٔ تیموری روز افزون بوده است آغاز کرده و تا ۱۷۰۰ میلادی امتداد یافته است (٤) ولی بعد از قرن هیفدهم متأسفانه تأثیر اسلوب هندوستان طرز و شیوه‌را که مخصوص بایران بوده بکلی تغییر داده و اسلوب هند و ایران را بوجود آورده است و این اسلوب در واقع خیلی ثقیل وبی مزه است. در فرنگستان باین اسلوب باروك (٥) شاه عباسی میگویند.

---

[۱] بمقالهٔ مانی مراجعت شود.

[۲] در ایران کمال صنعت مخصوص صنایع جمیله از تأثیر تندباد استیلای ملل وحشی از قبیل عربها تاتارها و مغولها و غیره نتوانسته است ریشه‌ای بدواند و بآشکوفه‌های روح افزای خود گلزار معرفت را معطر سازد.

[۳] در اینجا مقصود ما از کلهٔ اسلوب بناهای شکسته و ریخته بعبارت دیگر باقی مانده های قرون ساسانیان است زیرا بعد ازتند باد استیلای اعراب و هرج و مرج طولانی دهشت آور در ایران همهٔ آثار مدنیت سپری شد! اینك بعد از اسلام در ایران اسلوب معماری وجود ندارد.

[٤] ما می‌بینیم که صنعت صورتسازی در ایام سلطنت مغول ترقی و تکامل نموده است با اینکه خود مغولها استعداد فطری نداشته اند باز از تشویق و قدردانی اینگونه ارباب ذکا و هنر بتاریخ صنایع مستظرفهٔ ایران خدمت بزرگی کرده‌اند.

[٥] (Barok) باروك عبارت ازاسلوبی است که‌میکل آنژدرایتالیا اختراع وشروع کرده و از قرن شانزدهم تا هیجدهم امتداد یافته‌است.

روح محافظه کاری ایرانیت در اسلوب و طرز مینیاتورسازی نیز بخوبی مشاهده‌میشود. چنانکه در ادبیات و موسیقی و اداب معاشرت و حتی در طرز پوشیدن لباس هیچ قدمی بطرف تجدد بر نداشته اند بعبارت دیگر از دائره اسلوب قدما قدمی بیرون نگذاشته اند و یا اینکه نتوانسته اند قدم بردارند در طرز مینیاتورسازی نیز همان محافظه کاری و اسارت فکر باقی است.

هر ملت در اسلوب صورتسازی قواعد فن مناظر وسایه روشن را تطبیق کرده است علاوه بر این هر سال در میان صاحبان هنر برای اختراع کردن یك اسلوب جدید مسابقه‌ها، مباحثه‌ها واقع و جایزه‌ها داده میشود و در مدح یا تنقید آنها مجله‌ها و روزنامه‌ها ستونهای خودرا پر میکنند و نمایشگاه‌ها ترتیب داده اصول جدید الاختراع را در پیش انظار مردم نشر و بسط مینمایند. ولی ایرانیها هنوز مشغول تقلید مینیاتورهای پیشینیان میباشند! و هیچیك از آنان به پیرامون طرز جدید نمیگردد و بخیال اصلاح و تجدید اصول قدیم نمی افتد.

در طبیعت ایرانی این نکته نیز بسیار جالب دقت است که اگر یك استاد در جزئیات یکی از اسرار فنون واقف گردد و یا اینکه یك چیزه‌کی تازه کشف و ابداع بکند آنرا بکس دیگر یاد نمیدهد تا وقتیکه خودش می میرد و آن نکتهٔ تازه نیز با مردن وی زیرخاك میشود (٦).

میل و توجه مردم نیز در تشویق و ترغیب صنایع مستظرفه تأثیر بزرگی دارد چنانکه‌اکثر صاحبان هنر که نامی در تاریخ گذاشته‌اند از طرف دولت و ملت تشویق و قدردانی دیده اند و آثاریکه از اغلب استادان بیادگار مانده محرك و مشوق احساسات قلبی آنان ذوق و سلیقه و رغبت و حمایت دلدادگان و طالبان صنعت بوده است. بعبارت دیگر هرچه ملت طالب شده استاد آنرا کشیده و غالباً مذاق و توجه افراد صنعت شناس زمینهٔ آثار اورا فراهم آورده است. لهذا آثار صنایع مستظرفهٔ هر قرن میزان خوبی است برای سنجیدن درجهٔ تمدن و تکاملی که در آن قرن موجود بوده است. بدین جهت است که در ایران پرده های بزرگ نقاشی و عمارات محکم عالی یافت نمیشود، زیرا مشوق انگوته صنعت وجود نداشته است و مسلك درویشی اجازهٔ آنرا نداده است که مثل فرنگیها بناهای عالی بسازند چه که شنیده اند که دنیا ناپایدار است وجای قرار نیست. از طرف دیگر در ایران باندازه ای که به خوشنویسی

---

[٦] این‌مسئله از عدم امنیت و اعتماد وخود پسندی و حسد تولید شده است چنانکه بسا در ایران اتفاق افتاده که پیش از اینکه خود مخترع یك استفاده مادی و یا معنوی از اختراع و زحمت خود بکند و یا مورد تلطیف و اشتهار واقع گردد یکی از بندگان خدا همان کار را ویا اینکه همان فکر را در دیده باسم خود انتشار داده است.

مملکتی که قانون نداشته وهر کس در غصب و تجاوز بحقوق دیگرآن آزاد باشد معلوم است که امنیت و اعتبار از میان مردم سلب میشود و از میان ملتی که اعتماد بر داشته شد دیگر آثار محرك و مشوق برای جلب اسباب تجدد و اختراع باقی نمیماند.

فضل و هنر درختی است که در سر زمین امن وآسوده میروید و در زیر سایهٔ عدالت ودرستی شاخ و برك میرساند. غذ ای این در خت تشویق و قدر دانی میباشد این درخت اگر از سر چشمهٔ را ستی وصداقت آبیاری بشود میوهٔ آن شیرین و روح افزا و اگر بر عکس از یك منبع فاسد و کندیده آب خورد ثمرهٔ آن زهرآلود و خطرناك خواهد بود.

اهمیت داده‌اند بصورتسازی نداده‌اند وبلکه اکثر اوقات برضد صورتسازی بوده اند چنانکه صورتهای قشنگ را که نیاکان ما در نسخه‌های خطی قدیم با هزار خونا به و باصطلاح خودشان با دود چراغ آنها را بوجود آورده اند ماامروز با دست خودمان بریده ودور انداخته و یا چهرهٔ دلچسب آنها را کنده و یا با مرکب سیاه نموده و شاید بمصوران آنها نیز لعن‌ونفرین خوانده‌ایم در حالتیکه مقام این صورتها در موزه‌های فرنگ خیلی عالی است و اهالی غرب

نمرهٔ ٦٥

تصویر استاد کمال الدین بهزاد اثرکلك آقای میرزاحسینخان طاهر زاده

ساعتها در جلوآنها ایستاده باستعداد و ذکاوت ایرانیان قدیم حیرت و تعجب میکنند.

بعضی از ایرانیهای فرنگی ماب و بی اطلاع چنین تصور میکنند که فرنگیها فقط برای نشان دادن سفاهت ایرانیها که قیمت اوقات خودشان را نفهمیده و برای کشیدن آن صورتها بسیار وقت صرف کرده‌اند این مینیاتورها را میخرند تا بیشعوری ایرانیان را تمسخر بکنند!

اینگونه مردمان نادان بیخبر از اینکه فرنگیها برای تماشای قوهٔ ذکاوت و استعداد و جدیت و لیاقت ایرانیهای قدیم آن آثار معجز نما و حیرت آوررا خریداری و حفظ میکنند. از تأثیر همان آثار صنایع مستظرفه یعنی ادبیات معماری و صورتسازی و مجسمه سازی میباشد که ایرانیان قدیم در میان ملل متمدنه موقعی برای خود داشته و ایرانیان امروز را نیز بهمان خیال وقعی میگذارند و حرمت میکنند و امروز بعضی از ایرانیان صورتسازی را اصلاً بی لزوم و خالی از فایده تصور میکنند در حالتیکه این نظریه بکلی سهواست این طرز مینیاتور سازی که عبارت از تقلید صرف باشد بکار هیچ یکی از احتیاجات مادی و معنوی یك مملکت نمیخورد چنانکه در تجدید و توسیع فنون از قبیل معماری، مهندسی، نقاشی، موسیقی، حجاری، میخانیك خیلی فداکاری لازم است همچنین در تجدید و تدوین اسلوب صورتسازی و طلاکاری نیز که یکی از اختصاصات صنایع ملی ما ایرانیان میباشد همت مردانه و عزم راسخ لازم است تا این اسلوب ظریف و لطیف‌را از تأثیر صنایع بیگانه پاك و تمیز بکنیم و آنرا بیك حال مثمر و فایده بخش بیندازیم.

برای نائل شدن باین مقصود وظیفهٔ استادان و آشنایان این فنون است که در اجرای وظایف خود و برای آبادی مملکت و زنده داشتن روح ملت و واقف کردن مردم به قیمت و اهمیت آنها صرف سعی و همت بکنند این نیز حاصل نمیشود مگر بوسیلهٔ همدست شدن و تشکیل انجمنهای فنی و علمی و دادن کنفرانسها و نوشتن مجله‌ها و ترتیب نمایشگاه و غیره و وظیفهٔ دولت و ملت نیز در این مورد عبارت از حفظ مقام ارباب هنر و اظهار قدر دانی و تشویق نسبت بدرجهٔ فضل و هنر آنها است.

زمان یأس و دورهٔ فترت گذشته و جوانی ایران از نو آغاز میکند!

صفحات تاریخ زندگی افراد بشر بی‌شباهت به صفحات تاریخ یك ملت نیست. چنانکه یك فرد پس از اینکه پا بمیدان مبارزهٔ حیات گذاشت، یعنی از عالم ملکوتی بعالم بشریت نزول کرد! در مرحلهٔ نخستین دورهٔ کودکی را که آمیخته از شادی و کدورت میباشد طی میکند. سپس برنوسن سرکش جوانی سوار میشود، وبالاخره منظرهٔ حزن انگیز پیری‌وافتادگی را نیز مشاهده مینماید.

یك ملت هم مثل یك فرد بشر نسبت بمدارج تاریخی و آثار مدنیت خود دورهٔ کودکی و عهد جوانی، و زمان پیری میرسد بعد از ایام پیری نیز دورهٔ کودکی از نو آغاز میکند.

ما امروز از یکطرف یادگارهای با فر جوانی ایران قدیم را در هر طرف دنیامشاهده کرده و با آثار باقی ماندهٔ مدنیت نیاگان خودمان سرافراز و مفتخر میشویم، و از طرف دیکر زمان فترت و پیری و در ماندگی ایام گذشته را نیز با یك قلب پر درد و الم بیاد میاوریم! و دلخون میشویم.

اما چنانکه ما نباید بایاد دورهٔ فترت مأیوس شده و مدام مرثیه بخوانیم در بارهٔ دورهٔ

جوانی و فر و شکوه آن نیز بسیار رجز خوانی و مدیحه سرائی (۷) بی‌نمك مارا از کارکردن باز میدارد، و بقول یك نویسندهٔ با فکر از کاروان مدنیت دور میافتیم.

و در زیر تأثیر این دو عامل مؤثر، تن پروری و بیکاری به‌رگ و ریشهٔ ما مستولی میگردد. لذا ما باید نظر خودمانرا بطرف ایران جوان متوجه بکنیم و بگوئیم که دورهٔ فترت گذشته و زمان جوانی ایران از نو آغاز میکند! و با تبسم معصومانه که شیرین ترین و جاذب ترین لذایذ دنیا است مارا به ورزیدن عشق فداکاری و بکوشیدن دعوت میکند.

یوم ولادت این بچهٔ نوزاد "یعنی ایران جوان" در سال ۱۳۲٤ هجری میباشد. حالا ایران ما مانند بچه ای که میرود یواش یواش جوان بشود، یك دورهٔ گریه وزاری میگذراند. ما این گریه وزاری را در مطبوعات امروزی ایران که زبان معنوی ملت شمرده میشود بخوبی احساس میکنیم. و می بینیم همهٔ روزنامه‌ها از نداشتن معارف و عدم ملکات اخلاقی و فضلی سخن میگویند.

ولی ممکن است که اکثر آنها هیچ نمیفهمند که معارف چه چیز است و بچه طریق‌باید تخم معارف را کاشت که نهال او مثمر و میوه‌های آن لذیذ و خوش مزه با شد. لهذا ارباب فضل و هنر و بزرگان ملت ایران باید مثل خداوندان علم و هنر فرنگیها کار بکنند! مثلاً نمایشگاه‌ها ترتیب داده و در آنجا از محسنات و منافع مادی و معنوی صنایع و تأثیرات اجتماعی آنها سخن بگویند و از گفتن وکارکردن و صرف عمر گرانمایه نمودن خسته نشوند و عوض اینکه تشویق و قدردانی به بینند از مورد تحقیر و تکدیر واقع شدن وحتی از شنیدن فحش و تکفیر و اهمه نکنند ونومید نگردند. ما باید در فداکاری به نیاکان خودمان پیروی بکنیم و بیندیشیم که در میان نیاکان ما اکثری از صاحبان فضل و هنر بوده که در زیر تضییق و استبداد و جهالت و قدرشکنی مثل دانهٔ کندم در میان سنکهای آسیا خورد و خاك شده اند باز بعزم و متانت ایشان خللی طاری نشده برای حفظ حقوق و شرافت خود و عبرت نسل آتی ناله‌های خودشان را با یکزبان‌ادبی که ما ادبیاتش میخوانیم بیادگار گذاشته اند اینك نمونه‌ای از آنهارا ذیلاً مینویسیم:

با فلك دوش بخلوت گلهٔ میکردم	که مرا ازکرم تو سبب حرمان چیست ؟
این همه جور توبافاضل ودانا زچه روست	وین همه لطف تو بابی هنر و نادان چیست ؟
فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر	با منت بیهده این مشغله و افغان چیست ؟
شکرکن شکرکه درمعرض فضلی‌که تراست	گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست ؟

[٥] یکی از نویسندگان در بارهٔ تعریف ایران و ایرانیها چنین مینویسد : اگر کسی در سر کلاه ایرانی داشته و یکی از قطعات فرنگستان وارد‌بشود مردم در اطراف وی گرد آمده و میگویند آخ ! واخ ! شما از مملکتی که سعدی و حافظ‌در آن ظهور کرده میآئید ! و سر و صورت وی را میبوسند .

یکی دیگر میگوید

در آن زمانه فتادم که در میانهٔ خلق هنر قلادهٔ لعن است و با هنر ملعون

عبدالله مروارید گفته

آه کز هر که وفا بود امید دل من غیر نومیدی از او هیچ نشد حاصل من

محمد نامی گفته

کاتبی درمیانهٔ امی همچو مصحف بخانهٔ ذمی

میرعماد گفته

زوزکار مرا غصه ها بس است که نیست مجال آنکه کنم شمهٔ از آن تقریر.
زپستی کرمت کردم این عتاب که او مشیر و محرم من بود اندرین تدبیر.
اگر چه رسم بزرگی تو به شناسی لیك بگویمت سخنی و آن زمن بخورده مگیر.
کسی که بر سر احرار سر وری جوید روا ندارد در حق من چنین تقصیر.

مسعود سعد سلمان

از شمع سه گونه کار میاموزم میگریم و می گدازم و می سوزم.

ایضاً میگوید

در حبس شدم به مهرومه قانع من کان روزم گرم دارد این شب روشن.

عبد الباقی تبریزی

عنقا وکرم هردو یکی‌دان که از ایشان جز نام نیابند بتحقیق و نشانی.
ای اهل هنر قصه همین است که گفتم هان تا نفر و شید یقینی بگمانی.

صائب تبریزی

مرا بروز قیامت غمی که هست این است که روی مردم عالم دو باره باید دید.

این رجال با متانت با این همه سفالت و سختی باز شرافت فضل و هنرا را همه وقت بسلطنت وجاه و جلال ترجیح داده اند چنانکه عبد الباقی تبریزی گفته:

اهل دل کی زپی سلطنت وجاه رود کیست کز تخت فرودآید و در چاه رود.

با اینکه اوضاع امروزی و انحطاط اخلاق کنونی بسیار غم انگیز و دلخراش است باز ارباب فضل و هنر نباید نومید بشوند و همیشه باید با یك عزم محکم و ارادهٔ متین و امید روشن‌برای بدست آوردن معشوقهٔ خود که عبارت از آبادی مملکت و ترقی و وسعت معرفت و صنعت است از هر گونه فداکاری کوتاهی ننمایند باید با یك عزم فنا ناپذیر که در خورمردان کاریست ریشه مشئوم کهنسال جهالت و نادانی راکنده و بجای آن نهال برومند صنعت و هنررا بنشانند.

در هر مملکتی که در محیط آن صنایع جمیله غدغن و اربابش منفور و مردود عامه باشند بی شبهه در آن مملکت تمام خانه‌ها از کاه وگل وکوچه‌ها لجن زار و معبرهای عمومی

پراز نعش راه‌ها و شهرهای آن بی وسایط نقلیه و صعب المرور ومدارس بی ترتیب و نمونه محبس و بناهای بزرگش بی ترکیب و بی انتظام و مناظرخانه‌ها وکوچه‌های آن بی‌روح، بی‌مزه وشرم آور وسکنه‌اش اخمو وعبوس بدخلق و خمیده و زبون لباس وکلاه‌شان گوناگون فضلای حقیقی آن بی قدر و گوشه نشین وگمنام خواهد شد چنانکه ایران امروزی ما میتواند بهترین شاهد و مؤید سخنهای فوق باشد.

با وجود همهٔ اینها که شمردیم یقین داریم که اگر نهال صنایع مفیده و مستظرفه در گلزارخزان رسیده و پژمردهٔ ایران دوباره آبیاری و تربیت بشود چندی نمیگذرد که باز سرسبز و شاداب شده در زیر سایهٔ هما پایهٔ خودش بسی هنروران زبردست و سخن سرایان بی‌همتاماتند فردوسی، رودکی، منوچهری، انوری، سعدی حافظ، خاقانی، خیام، بهزاد، میرك، جهانگیر، رضاعباسی که در حقیقت بلبلان گلزار ایرانند پرورش خواهد داد.

معماری و صنایع مستظرفه

در بعضی از مطبوعات ایران این موضوع اذهان و افکار ادبا و محررین ایران‌را اشغال نموده و چند نفر بعقیده و سلیقهٔ خویش در این زمینه خامه‌رانی و اظهار عقیده کرده‌اند. چقدر خوشبخت هستم که بعد از پانزده سال تحصیل و تتبع این فن شریف و انتظار بی‌پایان بر طلوع اشعهٔ صنایع جمیله از افق تاریك جهالت بالاخره می‌بینیم که در جراید پایتخت ایران اقلاً یك دو مقاله در آن خصوص نگاشته شده است. ما به آن ادبای عالیقدر و نویسندگان سخن پرور از ته دل تبریك گفته و اجازت میخواهیم که در اینجا چند نکته را متذکر بشویم.

یکی از مقالاتیکه در این موضوع نوشته شده بقلم یك ادیب سخن پرور در زیر عنوان "شعر و صنعت" بوده است. این ادیب محترم از صنایع مستظرفه سخن‌رانده و آنها را بشعبات ذیل تقسیم نموده است: شعر — موسقی — نقاشی — حجاری — وبعقیدهٔ جمعی هم معماری! بسیار جای دریغ است که در این زمینه قدری مفصلتر و کاملتر مسئله‌را شرح و بیان نکرده‌واسمی از مؤرخین و آگاهان رموز فن معماری نبرده است تا معلوم شود که کدام یکی معماریرا جزو صنایع مستظرفه ندانسته است!

چنانکه چند گاه پیش یك نویسندهٔ ایرانی که مرغ دلش در آشیانهٔ زندگانی خود روی آسایش و استراحت ندیده تمام مردمان جهان‌را نیز مثل خود اسیر قفس کاشانهٔ خویش‌می‌پنداشت و بدینجهت زنهارا لایق هیچگونه مزیت و فضیلت ندانسته احساسات رقیق و افکار نازك و

خیالات لطیف آنان‌را که قدرت خدائی چون نسیم سحری ملایم و مهربان و نوازنده آفریده است با خشونت و درشتی معرفی میکرد (۱)، بعید نیست که ادیب محترم نیز که معماری‌را جزو صنایع مستظرفه نشمرده است، بناهای شکسته و ریخته و غیر موزون و بی آهنگ و بی ترکیب ایران حالیه‌را ملاحظه فرموده و قلم با قدرتش شرم نموده که معماریرا نیز در میان صنایع مستظرفه بشمار بیاورد. یقیناً این ادیب محترم نخواسته است معمارهای بی سواد ایران‌را که علامت مخصوص آنان ریش سرخ و بلند و یك کلاه بزرگ و سه گوشه و یك چهره عبوس و اخمو و یك قد خم گشته میباشد با یك شاعر خوشگفتار و یك تارزن فسونکار و یك نقاش معجز نما همدوش و برابر نشان بدهد! ولی بدون هیچ شك و شبهه اگر این ادیب محترم بنای تیاتر اوپرای پاریس، بنای موزهٔ لوور، بنای موزهٔ واتیکان، بنای موزهٔ بریتیش لندن، بنای فیلهارمونی ومجلس شورای ملی برلین، کلیسای سن پیر روم، و جامع ایا صوفی اسلامبول، قصر پرسپولیس (وقتیکه آباد بوده)، مقبر شیخ صفی (در اردبیل) و مسجد جهانشاه‌را در تبریز، و آثار بی‌شمار یعنی گنجینه‌های بی‌پایانی که در آناطولی عثمانی بدست نیاکان قدیم ما بوجود آمده است مشاهده میکردند بدون شك فن معماریرا نیز یك صنعت ظریف می‌شمردند.

ادیب محترم در تعریف و توصیف صنایع جمیله مینویسند: "صنعت، کاری است که‌همه کس از عهدهٔ نظیر آن به سهولت بر نیامده وانسان در کیفیت آن بتعجب افتاده واز آن خوشش آمده و در شخص یك حالت تأمل وتفکری ایجاد نماید." حالا میپرسیم آیا مثلاً مسجد سبز (بشیل جامع) را که در شهر بورسه (نزدیك اسلامبول) واقع است و هر سال فرنگیها مصارف زیادی بر زحمات خود افزوده و برای تماشای این اثر جاوید آمده و ساعتها انگشت بدندان حیرت فروبرده غرق تماشای صنعت سحر آمیز معماری آن میشوند نباید یك اثر صنعت شمرد!؟ آیا تأثیر ظرافت و لطافت و تعجب و تفکر که از تماشای آن حاصل میشود از تأثیر شعر، موسیقی و نقاشی کمتر است؟ هم چنین بنای با شکوه قصر الحمراء در اسپانی که یکی از عجائب عالم شمرده میشود باندازهٔ چند بیت یك شاعر در اعماق قلوب مردم مهیج و مؤثر نمی‌تواند بشود؟

بنای فیلهارمونی برلین که دارای موزونترین مجسمه‌های معروف و ظریفترین تزیینات و باریکترین اسلوب معماری و عالیترین صحنهٔ موسقی و دلکشترین منظرهٔ شاعرانه میباشد البته بقدر یك پردهٔ نقاشی نظربا و جالب دقت و تفکر میتواند بشود!

معماری علاوه بر اینکه یك صنعت ظریف و مادر صنایع مستظرفه شمرده میشود نیزیکی از آن صنایع و بدایع میباشد که بدون آن زندگانی بشر نمی‌تواند پایدار بماند. آسایش

(۱) در سال ۱۹۲۲ میلادی در جریدهٔ ایران منطبعهٔ طهران موضوعی بعنوان زن و عشق که اساس آن از مجلهٔ شریفهٔ ایرانشهر منطبعهٔ برلین اقتباس شده بود مطرح گردیده و در اطراف آن بسیاری از نویسندگان معروف و خانم‌های محترم ایران مقاله‌ها نوشتند که بعضی از آنها بدبختانه زنهای ایرانرا محروم از هرگونه قابلیت و استعداد معرفی نمودند.

و استراحت یك ملت بسته به ترقی و تکامل این فن شریف است. چنانکه در ایام قدیم فن معماریرا شایستهٔ پرستش و بندگی میپنداشتند و در سر آغاز، فنون نقاشی، حجاری، موسقی و سایره جزو آن بوده بعد به مرور ایام از آن جدا شده اند.

معماری یکی از احتیاجات و ضروریات اولیهٔ بشر است. مردمان ابتدائی نخستین قدمیکه بطرف تمدن و تکامل برداشته‌اند همانا ساختن جایگاه و پناه‌گاه برای خود بوده یعنی از اول محتاج به فن شریف معماری شده اند و بدین وسیله توانسته اند که خودشانرا از آزار حمله‌های حیوانات قوی پنجه و درنده محافظت کنند و این ترقی سر آغاز ظهور هوش انسانی شمرده میشود.

معماری نیز در دایرهٔ خود مثل سایر شعبه‌های صنایع جمیله دارای قواعد و سجع، قافیه، پرده، آهنگ، رنك و دستور میباشد. فرقیکه میان معماری و سایر شعبات صنایع مستظرفه هست اینست که یك شاعر، یك مجسمه ساز و یك نقاش طبیعت‌را برای خود مودل قرار داده هر چیزیکه در اوراق وی مشاهده میشود آنرا تقلید و از روی آن گرده برمیدارد. ولی یك معمار علاوه بر محاسن طبیعت همهٔ احساسات بشری‌را در کلهٔ خود جمع نموده یك بنای با شکوهی که در واقع طبیعت چنین نمونه‌ای در بر ندارد خلق میکند و بدین جهت است که معماریرا شعر مجسم می‌نامند! فاضل عالیقدر اطریشی لوتار آبل مینویسد: طبیعت تنها بمیل و خواهش خود کار میکند ولی معمار بواسطهٔ آثار خود احساسات رقیق و عواطف لطیف بشررا مینوازد، ذکاوت و هوش معمار جزئیات و نکاتی را کشف میکند که کار هر دماغ و در خور هر کله نیست و آن قوهٔ مخیله و مفکره و احساسات رقیق و قدرت تشخیص و اقتباس که دست قدرت در سرشت و خلقت معمار بودیعت گذاشته است اکثر مردم از آن بخش خدائی محرومند.

معمار آنست که دارای قوائی ماتند وسعت ذهن و سلامت ذوق و قدرت قلم و وسعت تخیل باشد. چنانکه یکشاعررا طبع موزون و سرشار لازم است که الفاظ ظریف و بر گزیده و افکار تازه و بکررا در اشعار خود بکار برد تا گفته‌های وی پسندیده تر و گیرنده‌تر شود. برای معمار نیز وسعت قریحه و طبع شاعرانه لازم است تا در طرح و شالودهٔ خود اسلوب ظریف و پارچه‌های با ترکیب و منظرهای دلچسب و مجسمه‌های موزون و جبهه‌های قشنگ بر گزیند! چنانکه یك شعر هیجان آور و یك قطعه موسقی حزن انگیز با یك شعر طرب بخش و صدای دلنواز تار فرق دارد در میان یك طاق ظفر و یك تالار جشن با یك بنای عدلیه و بنای بانك نیز فرق بسیار بزرگ است (۱). معمار آنست که طرح و شالودهٔ بنارا طوری بکشد که در میان ظرف و مظروف یك علاقه و ارتباط کامل حاصل شده بعبارت دیکر نسبت

(۱) تاثیر یك بنای ظفر عبارت است از تولید هیجان شهامت، رشادت، و حس انتقام. تاثیر تالار جشن بیدار کردن حس مسرت و فر و شکوه و سیادت و تاثیر بنای عدلیه ایقاظ حس انسانیت ـ در ستکاری و ترس از مجازات اعمال زشت. و تاثیر بنای یك بانك عبارت از حس استحکام و متانت و اعتماد و ثروت یك مملکت میباشد.

بروح و معنای هر بنا قالب بریزد و لباسی بر آن بپوشاند که قلب هر تماشا کننده از مشاهدهٔ آن متحسس شده و بر کیفیت آن به آسانی بتواند پی ببرد. چنانکه تأثیر اشعار رزمی (بعنوان مارسه‌یز — آلون زان فان دولا پاتری) شاعر بزرگ فرانسه روژه دو لیل در قلب هر خواننده و شنونده مؤثر است هم چنین تأثیر نقش بر جسته‌ای که در روی طاق ظفر پاریس بوده و اثر قوای دماغی یك معماری حساس میباشد نیز از نظر بیننده بزودی محو و نا بود نمی گردد.

هر اندازه که اشعار شاعر اعظم ایرانی فردوسی طوسی حس حماست و شهامت در قلب افراد ایرانی تحریك مینماید به همان اندازه و بلکه بیشتر تماشای خرابه‌های قصر استخر برای هر ایرانی حساس رقت انگیز و تهور آور و تأثیر بخش خواهد بود هیچ ایرانی تصور نمی‌شود که از دیدن آن بنا، روزگار خرمی و شهامت ملی خودرا یادآورده نفرین و سرزنش بروان نا پاك اسکندر که خراب کنندهٔ آن بنای با شکوه بوده نکند! بی‌مبالاتی حکومت امروزی ایران در حفظ بقایای این آثار کمتر از کار اسکندر نیست ولی هنوز وقت آن نگذشته است و دولت و ملت ایران میتواند با یك مختصر فداکاری، دور این خرابه‌های مقدس‌را حصار کشیده و پاسبانی معین نمایند تا آثار باقی ماندهٔ آنها از میان نرود. زیرا بدون شك روزی ایران دارای امنیت و راه آهن خواهد بود آنوقت این خرابه‌ها زیارتگاه فضلا و مدققین و عتیقه شناسان جهان بوده و یکی از منابع مهم ثروت و عایدات ملی ایران‌را تشکیل خواهند داد.

باری مقام معماری بیشتر از آنها است که ذکر شد و صفحات این کتاب بیشتر از این اجازهٔ تفصیل نمیدهد اما امیدوارم که نویسندگان و ادبای محترم ایران بیشتر از این در این باب تفکر و تحقیق بفرمایند شاید از تأثیر قلم فاضلانهٔ ایشان فن معماری رونق و اهمیت یافته‌خانه‌های حزن انگیز و خفه کنندهٔ ایران جای خودرا به بناهای روحپرور دلنواز بدهد و در این کاشانه های طرب بخش و آشیانه‌های استراحت و آسایش افراد نسل جدید ایران یك پرورش صحی و یك تربیت ملی و یك ذوق صنعتی‌را دارا گردد.

بناهای مدارس را چگونه باید ساخت

پیش از اینکه باصل مطلب شروع شود لازم دیدیم که فرق میان کلمهٔ معمار و مهندس‌را شرح وبیان کنیم

۱ — فرق میان منهدسی و معماری

مهندس (۱) — کلمه ایست که از هند سه مشتق شده و هند سه نیز از لفظ فارسی اندازه

[۱] در اینجا کلمهٔ Ingénieur قصد شده است. کلمهٔ انژنیور لفظ فرانسه است وفرانسه‌ها نیز این کلمه رااز لاتینها اقتباس کرده‌اند که در اصل (Ingenium) بوده و در زبان‌لاتینی بمعنی ماشین جنك است و Ingenieur حفظ کننده و اداره کنندهٔ ماشین جنك میشود. والان نیز از کلمهٔ Der Offizier des ingenieur همان معنی استخراج میشود که مقابل کلمهٔ

در آمده است. در زیر کلمهٔ مهندس چند شعبه از قبیل مهندس ماشین سازی — معدن شناسی — کشتی سازی — الکتریك — عمارت سازی و غیره شناخته میشود.

در عمارت‌سازی نیز مهندسی بدو قسم تفریق میشود: یکی برای ساختمان پلها — تونلها — شوسه‌ها — راه اهن‌ها — و بناهای روی آب و دیگری برای ساختن خانه‌ها. ما در اینجا این قسم دویم را معمار (۲) می نویسیم. و چون فن معماری در ممالك فرنك بسیار وسیع است ان‌را نیز بچند رشته منقسم کرده‌اند. مانند معماری ساختن مدارس — بناهای پرستشگاه ها — خانه ها — قصر ها — خانه‌های کرایه — مهمانخانه‌ها — بناهای دولتی — کارخانه‌ها — دکانها — تیاترها — سرباز خانه‌ها — بناهای قشونی و باغچه‌ها و غیره میباشند.

معلوم است که هر یك از این شعبه‌ها نسبت باهمیت خود دورهٔ تحصیل و تعلیم (۳) دارد و هیچ معمار قدم از دایرهٔ رشتهٔ مخصوص بیرون نمی گذارد ولی از انجا که در مملکت ایران بدبختانه نه مدرسهٔ معماری داریم و نه یك معمار تحصیل دیده لذا از همهٔ قیود خانه سازی آسوده هستیم و باین تفریق و تعیین حاجت ندارد. در حالیکه از ندانستن فن معماری و رعایت نکردن حفظ صحت ما می بینیم که چقدر امراض مسری در مدارس شیوع میابد و چگونه اطفال معصوم مبتلا بامراض گوناگون شده علیل و ضعیف و بی اراده وکم حافظه بار میآیند. از این جوانان مرده دل و بیحس و بی متانت امروزی که پدران فردای این مرزوبوم خواهند گردید چه منتظر و متوقع میتوان شد! فلاسفهٔ یونان قدیم گفته‌اند: دماغ سالم در بدن سالم پیدا میشود و حالا جا دارد بگویند: بدن سالم در خانهٔ سالم پیدا میشود یعنی در خانهٔ که موافق شرایط فن جدید معماری ساخته شده باشد.

چون نگارندهٔ این سطور دریك مملکت فرنگ رحل اقامت انداخته و با معماری مشغول هستم و بدبختانه، از این مملکت دور دست عملاً نمیتوانم خدمتی بوطن خودم بکنم لهذا محض یادآوری بعضی از قواعد و شرایط لازمهٔ ساختن خانه‌هارا عموماً و بناهای مدارس‌را خصوصاً شرح و بیان میکنم که اقلاً معمارهای ایران تا اندازهٔ که میتوانند آنها را در نظر بگیرند و رعایت بکنند.

چون آتیهٔ ایران بسته به تربیت و پرورش جوانان زنده دل و با متانت و استقامت است

سیویل انژنیور Zvilingenieur است که اولی را مهندس لشکری و دویمی را مهندس کشوری میتوان ترجمه کرد. در مملکت هلند در ۱۴۰۰ میلادی کلمهٔ انژنیور را بان اشخاصی میگفتند که بامور حرکت آبها و باساختن عمارتهای بزرك مشغول میشد. و در انگلستان ۱۹۰۰ میلادی پایهٔمهندسی محکمتر گردید و در ان تاریخ کلمهٔ مهندس بهماشین سازان و کارپردازان بحری نیز اطلاق میشد. والان در انگلستان وآمریك مردمانیکهٔ ماشین ولکو موتیف میسازندمهندس نامیده میشوند. در فرانسه در ۱۷۲۰ یك‌باب مدرسهٔ که قواعد پل و شوسه سازی را در انجا یاد میدادند تاسیس شده و در ۱۷۴۷ در پاریس از طرف (Peronet) یك مدرسهٔ مهندسی‌عمومی تاسیس و در ۱۷۹۵ به تکمیل ان پرداختند.

[۲] ما فارسی کلمهٔ معماررا که تماماً موافق سلیقهٔ ما باشد نیافتیم اگر کسی فارسی انرا بمانبوید متشکر خواهیم شد. در اینجا معمار مقابل کلمهٔ Architekt است.

(۳) ما در اینجا کیفیت تحصیل هر رشته را بوقت دیگرگذاشته و از معمار های فارغ‌التحصیل سخن میگوئیم. معمارکه شعبات فوقانی را یاد گرفته و دارای اختصاص گردید دیگر قدم از دائرهٔ اختصاص خود بیرون نمیگذارد و در آن رشته بقدر کفایت مشغولیت‌و کار پیدا میکند.

و آنها نیز در اغوش مدارس تربیت میشوند لذا ما در اینجا شرایط ساختمان مدارس را ذکر میکنیم.

۲ ــ شرائط لازمهٔ ساخت بناهای مدارس

۱ــ طرح و شالودهٔ بنا. ۲ــ انتخاب مکان بنا. ۳ــ جنس خاك. ٤ــ مسئلهٔ آب. ٥ــ مسئلهٔ هوا. ٦ــ مسئلهٔ روشنائی. ۷ــ مقاومت و دوام بنا. ۸ــ فایدهٔ شیروانی. ۹ــ جلوگیری زلزله.

اول ــ طرح و شالودهٔ بنا

۱ــ شالودهٔ بنای مدرسه قطعاً باید از طرف یك معمار تحصیل کرده و تجربه دیده ریخته شود.

۲ــ در این شالوده (طرح) بقدر امکان راه روها را باید وسیع و کشاد قرار داد که در اثنای امد و رفت اسباب زحمت نشود. و هر کلاس مقدار کافی هوا داشته باشد. یك معمار تحصیل کرده از روی قاعده و ترتیب صحیح باید همهٔ تفصیلات بنا را حساب بکند که بعد از تمام شدن بنا پشیمانی فائده ندارد.

۳ــ چنانکه بجهة منع نفوذ سرما پنجرهٔ زیاد خوب نیست پنجرهٔ کوچك و کم نیز بر خلاف صحت است.

٤ــ عددجائیها و شیر آبها هر قدر زیاد باشد بهتر است زیرا هم بچه‌ها معطل نمیشوند و هم مضرات سوء اخلاق حاصل نمی گردد.

٥ــ اطاق مدیر و معلمین و کتابخانه و تیاتر مخصوص مدرسه در یك طرف عمارت و کلاسهای دروس در جهة دیگران بیفتد بهتر است. در فرنکستان در هر مدرسه اقلاً یك اطاق بزرگ هست که در انجا پروژکتر (ماشین عکس نما) گذاشته و با او بعضی عکسهای تاریخی و نقشه‌های فنی و اخلاقی را نشان میدهند. و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که باغچه برای مدرسه از ضروریات است.

دوم ــ انتخاب مکان بنای مدرسه

۱ــ باید محلی را انتخاب کرد که در اطراف ان جاهائی نباشد که در اخلاق شاگردان تأثیرات بد و نا پسند کند. زیرا دماغ بچه مثل آیینه است و از دیدن و شنیدن چیزهای خوب و بد متأثر میشود حتی تأثیر چیزهای ز شت در دماغ بچه زودتر مؤثر میشود. عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور بر این است که اغلب اوقات علت سوء اخلاق بچگان از این راه است. حتی در مقابل این قبیل سوء اخلاق ملامت و توبیخ معلمین و پدر و مادر هیچ تأثیر ندارد.

۲ــ صحت ــ بنای مدرسه از قبرستان و مریضخانه و سلاخ‌خانه باید دور باشد نه در بالای کوه و نه در زیر دره زیرا هر دو مضر است. در باغچهٔ مدرسه از درخت باردار باید

صرف نظر کرد چونکه میان بچگان سبب سوء اخلاق میشود.

۳ــ سکونت ــ جائیکه بسیار قیل و قال دارد مثل کارخانه و سربازخانه و غیره بجهة بنای مدرسه مناسب نیست.

سیم ــ جنس خاك ــ پیش از اینکه به تفصیلات بپردازیم این مسئله‌را یادآوری میکنیم که اگر ممکن باشد در جای نمناك و مرطوب نباید مدرسه ساخت واگر از ساختن ان ناگزیریم انوقت باید چاره‌ای بسازیم که از مضرات رطوبت خلاص بشویم. در فرنگستان برای این مسئله خیلی تجربه‌ها کرده‌اند که در نتیجهٔ کنجکاوی بسیار از مضرات رطوبت آسوده و راحت شده‌اند. حالا در فرنگستان محلی که در انجاخانه میسازند اولاً به بزرگی همانخانه زمین را نسبت به اهمیت خانه یك متر و یا کم و زیاد کنده و خاکش‌را بجای دیگر نقل میکنند و در زیر هر پایه مثل یك چاه چندین متر کنده و آنجارا با آهگ و آهن و سمنت و سنگ پر میکنند و در میان خاك و زیر زمین مثل یك طبقه بارتفاع نیم متر و یا زیاد خالی میگذارند که در آنجا هوا جریان میکند و لهذا از رطوبت اثری نمی‌ماند. زمینی که برای ساختمان مدرسه جایز میباشد از اینقرار است. اولاً لازم است جنس خاك‌را بفهمیم. و برای فهمیدن جنس و نوع خاك باید مقداری از خاکرا تحصیل کرده و قابلیت جذب آبرا تعیین بکنیم. خاکی که آب‌را نسبتاً کم جذب بکند و زمین که دست نخورده باشد بمراتب بهتراست.

در نزدیك آب‌را کد و لجن زار ساختن بنای مدرسه مضر صحت و غیر جایز است.

چهارم ــ مسئلهٔ آب.

صرفکردن آب انباری‌را که مدتی حبس و کندیده و پراز میکروبهای مضرگشته بکلی باید قدغن کرد. اصلاً انبار لازم نیست باید ابلوله‌های اهنی کشید و نسبت بعدهٔ شاگردان مدرسه شیرهای آب‌را در دیوار ساخت که شاگردان مدرسه در وقت شست و شو معطل نشوند و مخصوص آب خوردنی که خیلی اهمیت دارد لازم است از طرف یك کیمیاگر (دو اساز) تحلیل بشود و مقدار کافی لوانی و ابخوری تهیه کرد که شاگردان با یك لوانی آب نخورند.

پنجم ــ مسئلهٔ هوا

انسان تا چند روز میتواند بی غذازنده بماند ولی بی هوا چند دقیقه هم ممکن نیست که زندگی بکند. وقایع زیاد این مسئله‌را چندین مرتبه اثبات کرده که بدون هوا زیستن‌ممکن نیست چنانکه وقتی در یك اطاق یك خانواده شب‌را خوابیده و فردای انروز دیگر هیچ یك از انها بیدار نشده است و پس از کنجکاوی بسیار کشف و معلوم گردیده که در و پنجره‌های این اطاق خیلی محکم بوده و دیگر هیچ جای و منفذی که بدخول هوا مساعد باشد نداشته و چون هوای اطاق نیز کثیف و کهنه شده بعبارت دیگر هوائی که قابل تنفس و استنشاق باشد نمانده و چون بدون هوا زندگی ممکن نیست راه عدم‌را پیش گرفته اند لهذا یك معمار در

اثنای طرح ریزی یك بنای مدرسه ویا اینکه خانه هوارا باید خوب تدقیق بکند و نباید هوا در اطاق و یا اینکه راه رو حبس بشود بعبارت دیگر طرح و شالودهٔ بنا طوری ریخته بشود که در حین لزوم هوای خانه را بتوان باسانی عوض کرد. در فرنگستان اکثر راه روهارا راست و بی پیچ و خم میسازند و در هر دو طرف در و یا پنجره میگذارند وقتیکه انها باز شد فوراً هوا عوض میشود. زیرا هر انسان در هر ساعت ۱۲ متر مکعب هوا صرف میکند (میخورد) لهذا یك اطاق خواب (اگر وقت خواب را هشت ساعت حساب بکنیم) باید ۸ دفعه ۱۲ یعنی ۹۶ متر مکعب دارای حجم باشد ولی این حساب وسطی است قطعی نیست. و اگر در همان اطاق سه نفر بخوابند انوقت ۳ ضرب در ۸ ضرب در ۱۲ یعنی باید ۲۸۸ متر مکعب حجم داشته باشد.

ششم — روشنائی

خدمت روشنائی در میان شرائط حفظ صحت و ترتیبات داخلی بنای مدرسه و خانه خیلی است. در این خصوص یك طبیب گفته است: اطاقیکه ضیای افتاب دارد صاحبش محتاج طبیب نمی شود.

و نیز دیگری گفته: خانه‌ای که در انجا آفتاب نیست پای طبیب ازانخانه کوته نمیشود هر کلاس و یا اینکه هر اطاق باید باندازهٔ بزرگی و اهمیت خود پنجرهٔ کافی داشته باشد. و جهات بنا نیز بسیار مهم است. هر ملت نسبت باندازهٔ گرما و سرمای مملکت خود برای تنهٔ اصلی عمارت یك جهة را انتخاب کرده است. بعضی ها مشرق و بعضی ها مغرب و یا اینکه شمال و جنوب ولی در اکثر ایالات ایران جنوب یعنی قبله بهتر است.

هفتم — مقاومت و دوام بنا

باید هر بنا نسبت باندازهٔ خدمت و مشغولیت خود دیوارهای پهن (ضخیم) و یا باریك داشته باشد. مثلا دیوار یك کاروانسرای از دیوار یك خانهٔ شخصی فرق دارد. زیرا در یك اطاق شخصی غیر از نشستن و زندگانی کردن چند نفر از اهل خانه ثقلت دیگر بعمل نمی آید ولی در یکی از اطاقهای کاروانسرا احتمال دارد که خروارها بار نگاهداری بشود. دیگر خانه‌هائی که جمعیت زیاد آمد و رفت میکنند از قبیل مدارس و ادارات دولتی وکارخانه‌ها و غیره باید دیوارهای پهن وکلفت باندازهٔ بزرگی و خدمت خود، موافق قواعد ریاضیات داشته با شد (علم مکانیك در مادهٔ مخصوص این مسئله‌را بطور واضح روشن کرده است) زیرا در این نوع اطاقها غیر از ثقلت معمولی تأثیر تنه زدن و حرکت و لرزه دادن نیز علاوه میشود.

بعضی ها میگویند خوبست که همهٔ دیوارهارا پهن بسازیم آنوقت از احتمال خطر آسوده میشویم. اما این نظریه سهو بزرگی است و در این صورت خطا دو تا میشود اگر دیوار از اندازهٔ خود پهن تر بشود آنوقت خود دیوار برای خود بار سنگین شده زود تر شکست میخورد

و شاید در مشرق زمین یکی از علل ریختن و خراب شدن خانه‌ها و عمارات از این بی تجربه گی باشد.

هشتم — فایدهٔ شیروانی

پوشانیدن با مها بطرز شیروانی از چندین جهة بهتر از ترتیب افقی است اولاً اسلوب شیروانی باستعمال کاه وگل و خاك احتیاج ندارد و از این روبار دیوارها سبك میشود. و ثانیاً در زمستان از زحمت پارو کردن برف و در تا بستان از مصارف اندودن بامها و از دردسر ناوه کشها و عمله‌ها انسان رها میشود. ثالثاً از شدت باران سقف اطاق هی‌چکه نکرده و در نتیجه اهل خانه زیر خاك نمیماتند.

نهم — جلوگیری از زلزله —

حرکت یك قسمت و یك نقطه از قشر ارض را زلزله نامیده اند زلزله یکی از خطرناك ترین و خوفناکترین حادثات طبیعت است!

از تأثیر این بلای چاره نا پذیر طبیعت تا امروز بناها، خانه‌ها، شهرها وکوه‌ها زیرخاك شده است! و زلزله در یك لحظه هزارها مرد مرا به قعر زمین روانه میکند.

حرکتی‌را که از زلزله حاصل میشود رجفه (٤) (تکان) مینامند.

رجفه سه قسم است: رجفهٔ عمودی — رجفهٔ افقی — و رجفهٔ تموجی. — رجفهٔ عمودی انست که بافق سطح در یا عموداً حرکت بکند. رجفهٔ افقی انست که بسطح در یا متواز یا حرکت کند. و رجفهٔ تموجی اینکه از مرکز ارض حرکت کرده در قشر ارض به بسیار مانعه و حایله تصادف و تصادم کرده و استقامت خودرا عوض بکند. این جور زلزله نسبت به سایر زلزله‌ها خطرناکتر و مضرتر و طولانی تر است.

اگرچه در مقابل این حادثهٔ طبیعی چاره و تدبیر و پیش بینی تأثیر زیادی ندارد ولی فن جدید معماری در اینخصوص نیز چاره‌ای نموده است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم!

برای محافظهٔ ساختمان از تأثیر شداید زلزله‌ها لوله‌های آهنی بکار برده میشود.

این لوله‌های آهنی در ساختمانها خیلی اهمیت دارد. در فرنگستان بن و دیوار و پایه های عمارات‌را چنان بهمدیکر ربط و بند می کنند که اگر یك قسمت از همان بنا شکست بشود نمیتواند خراب شده و بر یزد زیرا بنا مثل یك پارچه شده و هکذا از تأثیر زلزلهٔ افقی و تموجی نیز با استعمال لوله های آهنی محفوظ و سالم میماند.

برای حفظ از زلزلهٔ عمودی نیز چاره‌ای پیدا کرده اند که آنرا قوت متقابله میگویند چنانکه در هر عمارت عالی چهار عدد پایهٔ کلفت و محکم میسازند که در اثنای وقوع زلزلهٔ عمودی ثقلت این پایه‌ها مانع از خراب شدن میشود.

(٤) Secousse.

حکیم عالیقدر و پیغامبر ایرانی مانی[1] همدانی

در زمانیکه مذهب و مدنیت میترا (۲) "مهر" از کشور ایران بر خاك امپراطوری روم سیر و انتقال نموده و سکنهٔ آن را بطرف راستی و درستی هدایت میکرد!

در زمانیکه آثار مدنیت حکومت هخامنشی هنوز محو و ناپدید نگردیده و مناقب شجاعت و شهامت حکمرانان آن خاندان در زبان بیگانه و آشنا جاری بود؛ در وقتیکه آوازهٔ کوس عدالت و درستی، علم و فضل دوستی حکومت ساسانیان گوشهای اهریمنان جهالت و نادانیرا کر میکرد، در ایامیکه کیش زردشتی چون روشنائی آفتاب بروی نوع بشر بال و پر رحمت و مهربانی و امانت میگشود؛ بالاخره در موقعیکه ایران منبع فضل و هنر و ایرانیان انگشت نمای بین الملل بودند، در افق ایران یك ستارهٔ نو بدرخشید و بسیاری از مذاهب گوناگون جهان‌را در زیر سایه گذاشت.

این ستارهٔ در خشان مانی نام داشت.

در صورتیکه اساس کیش میترا (مهر) بر روی افکار و عقاید ایرانیان قدیم گذاشته شده بود، مانویت تنها بروی عقیدهٔ یك مرد ستوده و یك پیغامبر حکیم ایرانی یعنی مانی استوار گردیده است.

مذهب مانی نفوذ خودرا در ایران محصور نکرده کم مانده بود که جای تمام مذاهب جهان‌را بگیرد و یك دین بین المللی گردد، چنانکه از ترکستان گرفته تا یونانستان و ممالك آفریکا ریشه دوانده و برغم اقدامات شدید مخالفین توانسته است تا هزار سال پایدار بماند.

وثایقی که تاریخ زندگانی و تعلیمات این حکیم عالیقدر را روشن کند بقدر کافی در دست نیست، بعضی اوراق پریشان که امروز دست رس میشود بجز آثار کشف شدهٔ شهر قدیم تورفان همه از طرف مخالفین وی نوشته شده است بعبارت دیگر این آثار از ترشحات قلوب پاك و بی غرض و از چکیده‌های کلك‌های بی آلایش شمرده نمیشود، بلکه بر عکس همهٔ این مقالات آلوده بکین و آمیخته ببخل و حسد و تعصب می باشند! چنانکه زردشتی‌ها، عیسویها، بودائیها، مسلمانها، یونانیها، موسویها همه مخالف کیش مانی بوده و پیروان آنرا مستوجب سرزنش دانسته و در حق آنان از هیچگونه ظلم و ستم خود داری نکرده‌اند، و حتی سوزاندن نوشته‌های مانویانرا از وظایف دینی می‌شمردند، و اثری از آنان باقی نمیگذاشتند!

مورخ معروف، بیرونی که در تاریخ ۱۰۴۸ م وفات کرده در کتاب علم آسمانی (۳) که تألیف کردهٔ محمدرازی میباشد اسم کتاب مانی‌را بنام "نامهٔ اسرار" (٤) خوانده و میخواسته که

(۱) بچزمانی همدانی و دانشمند ایرانی که موضوع مارا تشکیل میکند، دومانی دیگر که یکی از آنان ایرانی و از اهالی خراسان و دیگری عثمانی بوده وجود داشته‌اند. مانی خراسانی شاعر و در زمان پسر سلطان حسین بایقرا محمد میرزا زنده بوده و این شعرازوست: شب عیش وکامرانی بگذشت و روز هاشد چه شبی تو ای شب غم که زفی سحر نداری! (۲) میترا «مهر» خدای روشنائی روز ایرانیان قدیم بوده است. [۳] Das göttliche Wissen. [٤] Das Buch der Geheimnisse

همان کتاب‌را بدست آورده و تحقیقاتی بکند ولی هر قدر جسته پیدا نکرده است. این خود یك دلیل است که آثار باقی ماندهٔ مانی‌را بچه اندازه محو و نابود میکرده‌اند.

ما در اینجا اسامی بعضی از نویسندگان‌را که در بارهٔ مانی قلم فرسائی کرده اند اجمالاً ذکر نموده و در آخر این کتاب فهرست مفصلی خواهیم نگاشت.

نویسندگان آشوری و عیسوی و از آنجمله افرائیم آشوری (٤٨٤م) و تیتوس (۳۷۰م) و تئودوریت (٤٥١—٤٥٨م) و تئودور بارخونی (۹۰۰ م) و پاتریارس (٦۰۰ م) در زبانهای آشوری و یونانی در بارهٔ مانی خامه رانی کرده اند.

نوشته‌های آرشه لای که محتویات آن عبارت از مناقشات و مجادلات مانی است که با "بی شوف آرشه لای" در جزیرة العرب بوقوع پیوسته است و همچنین آثار اوکستین برضد مانویها تحریر شده است.

چنانکه در با لا ذکر شد این نویسندگان مقصودشان از تحریر این مقالات تعریف و طرفداری از مانویت نبوده بر عکس همهٔ آنان بجهت حفظ مقام کلیسا که عبارت از مقام خودشان بوده برضد مانویت نوشته اند. و مانویت‌را مذهب باطل و برای عیسویت یك عامل خطرناك و مؤثر دانسته و پیروان آنرا اهل بدعت "رافضی" نامیده‌اند. بعبارت دیگر مانویت را یك دین جامع و کامل نپنداشته و بلکه می گفتند که مانویت گرچه ظاهراً بسیار خوش جلوه میکند، اما خیلی خطرناك است، زیرا اساس عیسویت‌را لرزه دار میکند.

از طرف مخالفین مانی آنهائیکه عیسوی بوده‌اند اکثر مانویت‌را بسیار محقر و بر خلاف واقع معرفی کرده‌اند! از آنجمله هوسمان که اطلاعات خودش‌را در بارهٔ مانی از منابع عیسویها جمع آوری و بنام "آخرت" (۵) برشتهٔ تحریر کشیده ازین قبیل است. و در آن کتاب در حق مانویت مینویسد: مانویت یعنی پرستش بر شیطان....

لیکن بعضی از نویسندگان عیسوی هم نسبتاً بغرض و بدون احساسات آلوده به تعصب مذهبی پاره‌ای مطالب برشتهٔ تحریر کشیده اند که اثر (ف کومون) از آن قبیل است (٦).

در میان نویسندگان مشرق زمینی علاوه بر عیسویها، عربها نیز آثار زیادی در خصوص تعلیمات مانی از خود بیادگار گذاشته اند ولی اینها نیز مانند عیسویان مذهب و تاریخ مانی‌را خالی از غرض ننوشته اند! ما در اینجا معروفترین مورخین عرب‌را که در این خصوص چیزی نوشته‌اند اسم می‌بریم: البیرونی، یعقوبی، شهرستانی، ابن مرتضی، جاحظ، ابن الندیم و غیره.

در کتب تواریخ فارسی نیز مانند شاه‌نامه و روضة الصفا و امثال آن شرحی در بارهٔ مانی ذکر شده که چندان اختلاف با نوشته‌های مورخین غرب ندارد. و بعضی از شعرای ایران نیز بمناسبت فلسفه و نقاشی گاهی از مانی نام برده اند.

(۵) Huysmans, Là-Bas. (٦) F. Cumont, Recherches sur le manicheïsm.

مانی و صنایع مستظرفه

پیش ازاینکه بچگونگی مذهب وروح تعلیم، وکیفیت زندگانی مانی بپردازیم میخواهیم به بینیم که این مرد ستوده و این حکیم بلند پایهٔ ایرانی به صنعت و هنر چه اهمیتی داده، قدر و منزلت صنایع مستظرفه در نظر وی چه اندازه بوده است، و اینکه وی را یك نقاش ز بردست و یك موسقی شناس فسونکار معرفی کرده‌اند پایهٔ این روایات تا چه درجه محکم است.

روشن ساختن این مسئله برای ما بسیار سخت است. زیرا ما حقیقت را از پس پرده‌های ضخیم و غیر قابل نفوذ مشاهده میکنیم وروایات گوناگون و متباین مسئله‌را باندازه‌ای بهم پیچانده که چیزی قطعی نوشتن دور از امکان بنظر میآید. پرده‌های تیره و تار ایام و عهود، روشنائی حقیقت و اساس مطلب‌را در حجاب انداخته و دست تخریبات روزگار از آثار قانع کننده و شواهد دست نخورده چیزی باقی نگذاشته است.

ولی در مثل میگویند: قطره قطره در یا میشود لهذا ما بامید اینکه یك خدمت کوچك و بیمقدار بعالم معارف وطن محبوب خود نموده باشیم، این روایات و نوشته‌های پراگنده‌را که براستی تصنیف آنها بسیار دشوار است بقدر مقدور جمع آوری کرده پهلوی همدیگر میگذاریم و تکمیل انرا بعهدهٔ نویسندگان و دانشمندان ایران و اگذاشته و از قصور این اوراق‌پریشان پوزش میخواهیم.

مانی حکیم، پیغامبر ایرانی، بر خلاف دین آوران و پیغامبران قوم سامی، صنایع مستظرفه‌را با یك ذوق سرشار پرستیده و بویژه نقاشی و موسیقی در نظر وی پایه‌ای محکم داشته است.

بنابروایات مانویها، وی افکار وخیالات خودرا بوسیلهٔ چیزهای محسوس از قبیل پرده های نقاشی و مینیاتورها در نظر مردم جلوه‌گر میساخت و بدین واسطه توانسته است که احساسات پیروان و مریدان خودرا به هیجان بیآورد و توجه آنها را بطرف مذهب معطوف گرداند. و این دو بیت فردوسی نیز نظریات آنان‌را تأیید میکند چنانکه میگوید: بپرهان صورت چرا بگروی همی پند دین آوران نشنوی. و نیز گوید: گرین صورت کرده جنبان کنی بزدگر زجنبنده برهان کنی — . معلوم میشود که اینگونه نظریات در بارهٔ مانی پایه داشته است. چنانکه در زمان قدیم ساکنین مشرق زمین روایح خوش‌را دوست داشته اند، و حتی اورا یکی از ضروریات کیشی خود پنداشته اند مانی نیز عطریات‌را در درجهٔ افراط دوست داشته است و این مسئله از نوشته‌های دو لایحه ایکه از طرف خود مانی و پیروان وی تحریر یافته ظاهر است (۱).

(۱) Flügel, Mani, Anm. 342.

علاوه براین در میان ملل آسیا مانی‌را یك مرد موسیقی شناس معرفی میکنند و اورا مخترع و موجد یکنوع آلت موسیقی (شاید عود باشد) میدانند. ولی این مسئله تا چه اندازه صحت دارد معلوم نیست. اما خود مانویها دارای لوایح و نوشته‌ها بوده اند که در میان آنها شرحی از موسیقی و تعریف و تمجید آن محرر است.

بنا بقول دو ماری بوس (۲) مانویها موسیقی‌را پرستش برایزد، شادمانی و سرور آسمانی می پنداشتند. و مینیاتور نمره ٦۲ نیز دراین باب یکدلیل میتواند بشود.

نقاش بودن مانی از موسیقی شناسی و رایحه دوستی وی شایعتر و مشهور تر است. اصلاً مانی‌را در ایران و هندوستان و ترکستن نقاش میشناسند.

چنانکه در ادبیات فارسی غالباً اورا بنام صورنگر چینی ذکر کرده‌اند. و در وقتیکه یك نقاش و مصور را مدح و تعریف میکنند قلم نسخ برنگارش مانی میگذارند! و بجز یکعدهٔ کمی که از تاریخ بهرهٔ دارند از پیغامبری او آگاه نیستند.

در تعریف نقاشی مانی بسیار مبالغه میکنند که باور کردن آنها دور از عقل است. از انجمله ابوالمعالی و میر خوند از آن قبیل نویسندگان هستند که در بارهٔ نقاشی مانی اغراق‌گوئی کرده‌اند.

بنا بقول کارل ریتر (۳) مانی نقاشی‌را در قندهار یادگرفته است توماس هاید (٤) انگلیسی نیز از دو معبد که دیوارهای آنها از طرف مانی نقاشی شده بوده بحث می کند و بقول او عبارت ذیل در دیوار همان معبد نوشته شده:

چگیل نگارخانهٔ چینی یعنی اول بتخانه که چین مملکتنده مانی استاد نقش ایتمشدر.

پروفسور دکتر موللر (٥) مدیر موزهٔ آثار ملل وعضو آکادمی علمی در برلین در بارهٔ‌مانی و آثار کشف شدهٔ شهر تورفان که اصلاً در زیر مدیریت معظم له است چند جلد کتاب برشتهٔ تحریر کشیده و در خصوص مصور بودن بعضی از نوشته‌های مانی در اثر خود بنام " باقیمانده های نسخه‌های خطی " مقالاتی نوشته است.

و نویسندهٔ معروف نصرانی افرائیم (٦) و همچنین نگارندهٔ مشهور فرانسوی ف. کومون (۷) نیز قسمتی از نوشته‌های مانی را مصور می داند.

(۲) De maribus, Lib. 17—v. 16
(۳) Die manichäischen Miniaturen, A. v. Le Coq 1923.
(٤) Thomas Hyde,. Veterume Persarum et Pashtorum et Medarum Religonis—Historia. Oxford 1760 S. 283 ff und 284.
(٥) Müller. F. W. K. Anhang zu den Abhandlung der Berliner Akademie 1904.
(٦) Mitchell. S. Ephraïms, Prose refutation of Mani, Vol. 1 London—1912—3125 ff.
(۷) F. Cumont. Mani et les origines de la miniature persane, Revue archeologique Band 22. s. f 2 ff.

در این باب در میان ادبیات ایران نیز شواهد تاریخی و ادبی موجود است؛ از آنجمله هومر ایران، فردوسی طوسی میفرماید:

بیامد یکی مرد گویا ز چین — که چون او مصور نبیند زمین
بر آن چربدستی رسیده بکام — یکی پر منش مرد مانی بنام
بصورتگری گفت پیغمبرم — ز دین آوران جهان بر ترم
زچین نزد شاپور شد بازخواست — به پیغمبری شاهرا یار خواست
سرش تیز شد مؤبدانرا بخواند — ز مانی فروان سخنها براند
گزین مرد چینی چیره زبان — فتادستم از دین او درگمان
بگوئید و زوهم سخن بشنوید — مگر خود بگفتار او بگروید

و حافظ شیرازی میفرماید:

اگر باور نمی داری رو از صورت گرچین پرس
که مانی نسخه میخواهد ز نوك کلك مشکینم

و مؤلف تاریخ حبیب السیر دربارهٔ تعریف بهزاد چنین می گوید:

مانی قلم خجسته آثار — نیکو شیم حمیده اطوار
استاد هنروران عالم — در فن هنروری مسلم
بهزاد یگانهٔ زمانه — مانی بزبان او فسانه

باز میگوید:

موی قلمت تابجهان چهره گشاد — بر چهرهٔ مانی رقم نسخ نهاد

در جریدهٔ مبارك نوبهار منطبعهٔ طهران که با قلم جمعی از ادبا و نویسندگان معروف ایران آرایش می‌یابد که براستی این جریدهٔ برگزیده، یك گنجینهٔ سرشار است برای ایران آینده و جوان یك مقاله بقلم نویسندهٔ محترم آقای صفوی در بارهٔ مانی نوشته شده است که ما آنرا عیناً در اینجا درج و از حضرت ایشان شکر گزاری میکنیم.

از مقالهٔ صفوی: صاحب روضة الصفا بدون اینکه مأخذی غیر از مروج الذهب بدهد در بارهٔ مانی شرحی آلوده بتعصب می‌نویسد و ما هم عین آنرا بدون حشو و زواید نقل میکنیم:

مانی در زمان شاپور ابن اردشیر بابکان ظهور کرد. دعوی نمود که او (قارقلیا) است که مسیح آمدن اورا بعد از خود خبر داده وکتابی ظاهر کرده نام آنهارا (انجیل) نهاد.

شاپور نخست دین اورا پذیرفت ولی من بعد از مذهب او رجوع نمود و مانی از ایران گریخته و از راه کشمیر بلاد هندوستان رفت و از آنجا به ترکستان و ختا شد.

مانی صورتگر بی نظیر بود. چنانکه گویند با انگشت دائرهٔ کشیده است اصلاً تفاوت

در اجزای محیط دایره نیافتندی. در بلاد هندوستان و ختا اورا رواجی و رونقی تمام دست داد. زیرا صورتهای غریب از و صادر میشد.

پیوسته در اطراف بلاد شرقی تردد میکرد. در اثنای سیر بکوهی رسید که غاری داشت مشتمل بر فضائی و هوائی خوش و چشمهٔ آبی و آن غاریك راه بیش نداشت پنهان از مردم. مانی مدت یکساله بدان غار کشید. و با متابعان خود گفت من بآسمان میروم و توقف من در سماوات یکسال طول خواهد کشید. بعد از یکسال از آسمان بزمین میایم و شما را از خداوند خبر میدهم و گفت:

در اول سال دوم در فلان موضع که قریب فلان غار است مرا منتظر باشید.

بعد از آن وصیت از نظر مردم غایب شده و یکسال در آن غار بماند و به تصویر مشغول شد و بر لوحی صورتهای بدیع نقش کرد و آن لوح‌را ارژنگ مانی تعبیر نمود.

بعد از یکسال در نزدیکی همان غار ظاهر ولوح مزبوررا در دست داشت مردم‌ازآن‌تعجب کردند او گفت این لوح‌را از آسمان آورده‌ام خلق دین اورا قبول کردند. مانی متوجه ایران‌شد.

در ایران با بهرام پسرشاپور ملاقات کرد. بهرام اول باوی سازش نمود. ولی در آخر مؤبدان جمع شده با مانی مکالمه کرده و باو تکلیف کردند از اعمال خود تو به نماید ورنه کشته خواهد شد.

مانی از توبه استنکاف نموده و بامر بهرام پوست از تن او کندند و بدیوار شهرآویختند و پیروان اورا نیز بقتل رساندند".

بی مناسبت نیست که در اینجا تفصیلات این دو مینیاتوررا (نمره ۶۱—۶۲) که از کتاب خوچو تألیف کردهٔ فاضل محترم شرقشناس آقای پروفسور لوکوك مدیر موزهٔ آثار ملل اقتباس شده ترجمه و عیناً درج بکنیم:

این اوراق پریشان و ناقص از یك جلد کتابیکه در طرز ممالك غربی مجلد بوده جدا شده است. احتمال میرود این اوراق آغاز و یا پایان و یا اینکه یك باب از یك جلد کتاب باشد. عقیدهٔ آثار عتیقه شناسان اینست که کاغذ این مینیاتورها اول بزرگ بوده بعد در اثنای تصویر کردن صورتها در این بزرگی بریده و بکار برده‌اند رنگ کاغذ قدری زرد و جنسش خوب و براق است.

چنانکه در تصویر نیز دیده میشود در میان مینیاتورها سه سطر که در زبان سغدی نوشته شده موجود است. طرز و اسلوب این مینیاتورها مخصوص بخود مانویهاست. این‌نوشته‌ها در صفحهٔ نخست (۶۱) از پائین بالا و در صفحهٔ دوم (۶۲) از بالا به پائین نوشته شده‌اند. اهل وقوف‌را عقیده بر انست که این نوشته ها که شاید در تاریخ ۸۰۰—۹۰۰ میلادی تحریر یافته باشند از چپ بر است نوشته شده.

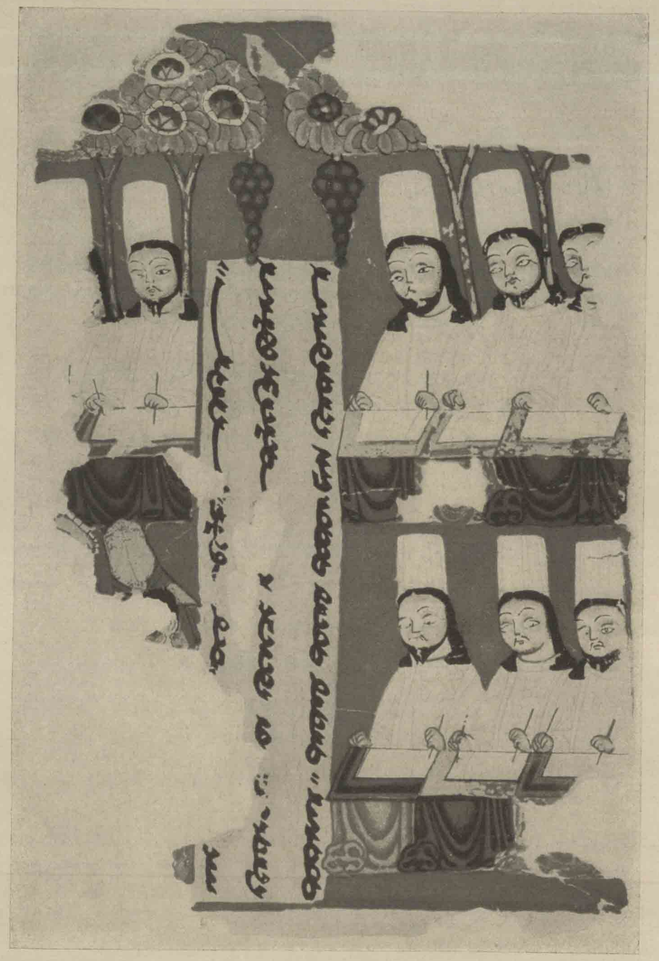

نمره ٦١

در این مینیاتور نمره ٦١ صورت هشت نفر از پیشوایان مانویها دیده میشود ولی معلوم نیست که تمام این صورتها چند تا بوده اند زیرا صفحه ناقص است.

نمره ٦٢

نقاش این مینیاتورها موی همهٔ صورتهارا سیاه و شبیه همدیگر کشیده اما ریش آنها مختلف میباشد. چنانکه در صورت نیز دیده میشود یکی بلند و دیگری کوتاه است. هر یکی

ازین پیشوایان در روی یك نیمکت نشسته و در روی میزیکه در پیش آنان گذارده شده یك دوسیهٔ زرنگاری ملون و یك صفحه کاغذ موجود است این پیشوایان که در روی نیمکت نشسته اند بعضی از آنها قلم را در دست راست و برخی در دست چپ گرفته و یا اینکه یکی در هر دو دست و دیگری هیچ قلم ندارد.

در بالای سرآنها شکل دو در خت کوچك را که گلهای آنها با طلاکاری منقش میباشد کشیده و با یك درخت انگور سرخ نیز در حاشیهٔ این نوشتهٔ نگارش یافته.

نمره ٦٢ که از نوشته و صورت آرایش یافته یك مجلس موسیقی را مینماید. در طرف راست این صفحه نوشتهٔ بالائی با مرکب چهرهٔ و قسمت پائینی آن با مرکب سیاه تحریر شده. و در طرف چپ یك سطر عنوان یك جلد کتاب مانوی که با مرکب سبز نوشته شده وجود دارد. طرف چپ و راست این سطوررا با گل و بونه و زر پیرایه بسته اند. در قسمت بالائی این صفحه یك صف از موسیقی شناسان نشسته مثل اینکه با یادگرفتن آن مشغول می باشند.

در طرف دیگر مردی در روی قالیچه نشسته موسیقی مینوازد. ولی متأسفانه قسمتی از طرف بالائی این مینیاتور بریده شده است.

شکل کلاه این موسیقی شناسان بسیار غریب است. این قبیل طرز کلاه در میان سایر آثار کشف شدهٔ تورفان نیز دیده میشود و لذا بعید نیست که این گونه کلاه مخصوص پیروان و مریدان مانی بوده است.

چنانکه طرز نگارش این مینیاتورها باسلوب هندی و چینی یگانه نیست باصول و قواعد نقاشی ایران پس از اسلام نیز بی شباهت نمیباشد.

بنا بعقیدهٔ ژ.ر.مارخاـ از اهالی استوکهلم رنگهای این صورتها از جنس رنگهای ترکستان و یا چین میباشد.

نظریات خود نگارنده:

روزی آقای پروفسور لوکوك مدیر موزهٔ آثار ملل قسمتی از آثار کشف شدهٔ شهر تورفان را در همان موزه‌خانه برای جمعی از مؤلفین کتب و بسته‌گان علوم و فنون ودانشمندان آلمانی و غیر آلمانی نشان میدادند و در بارهٔ کیفیت آنها اطلاعات مبهم‌را توضیح میکردند. خوشبختانه این بنده نیز در خدمت جناب فاضل محترم آقای کاظم‌زاده ایرانشهر در آنجا حاضر بودم. در ساعتی که اصل این مینیاتورهارا مشاهده نمودم الهامات نظر ربائی این صورتها بنده‌را و اداشت که دو نکته‌را بخوانندگان محترم متذکر شوم.

اگر درست دقت بکنیم می بینیم مردمانیکه (نمره ٦١) در روی نیمکت نشسته اند باکمال اعتنا و احترام بطرف چپ متوجه اند مثل اینکه در حضور آموزگار و استاد خودشان میباشند و منتظر یادگرفتن و یا اینکه آمادهٔ استنساخ و یاد داشت نمودن سخنهای وی هستند. و فر

و ابهت این مجلس مارا بداشتن این عقیدت تشویق میکند که اورا "یعنی این تصویر را" محضر خود مانی و این مردمان‌را نیز شاگردان و پیروان وی تصویر بکنیم: بهمه حال چنان به نظر می‌آید که مقصود نقاش این صورت، کشیدن یك مجلس تعلیم بوده، ولی معلوم نمی شود که منظورش تعلیم دستور و قواعد مانویت بوده است و یا اینکه آموختن درس نقاشی. چنانکه در نمرهٔ ٦٢ نیز این پرستش و فروتنی را از طرف شاگردان و مریدان یعنی دو نفری که در روی یك قالی بزرگ نشسته اند بخوبی مشاهده میکنیم. در حالیکه مرشد واستاد آنان یعنی شخصی که تنها در روی یك قالیچه نشسته (بسی جای دریغ است که سرشکل بریده شده) بسیار پر وقار و با تمکین بنظر می‌آید بنابرین بعید نیست که نقاش در اینجا صورت خود مانی را کشیده باشد. و آثار نویسندگانیکه مانی را موسیقی شناس معرفی کرده‌اند بی اصل و پایه نبوده چون در تاریخ امثال اینگونه چیزها بسیار دیده میشود که یك مرد دارای چندین هنر میباشد چنانکه اکثر فیلسوفهای یونان قدیم نیز با شعبه‌های صنایع مستظرفه آشنا بوده اند لهذا نقاش و موسیقی دان بودن مانی نیز دور از عقل نیست.

یکی از اسباب شهرت نقاشی مانی مصور بودن کتاب وی بنام ارتنگ مانی میباشد. اکثر مورخین و نویسندگان این کتاب را مصور میدانند باندازه‌ای که تقریباً مصور بودن همان کتاب یقین شده است ولی صورتهای این کتاب را که کشیده و پیرایه بند آن دست خودمانی بوده و یا با یك دست دیگر ارایش یافته تا هنوز معلوم نگردیده است.

از طرف دیگر خارج از امکان نیست که این صورتهارا (مینیاتورهای کتاب ارتنك "ارژنگ" مانی را) خود مانی کشیده باشد، چه که وی چندین بار بطرف روم و چین و هندوستان و مصر سیاحت کرده و در آن زمان در این ممالك نقاشکاری یکی از ضروریات دینی بحساب میرفت و پیشوایان مذاهب آن سامان بواسطهٔ این فن ظریف احساسات مردمان‌را بطرف معابد و مساجد معطوف می ساختند. وامروز نیز شواهد اینگونه نقاشکاری‌هارا در توی ستایشگاههای مصر و یونان قدیم مشاهده میکنیم. لذا بعید نیست که مانی نیز این فن شریف‌را در جاهائی که سیاحت نموده یاد گرفته باشد. بعبارت دیگر نقاش بودن وی دور از عقل نیست چنانکه امثال اینگونه مردان تاریخی در تاریخ زیاد است. اصلاً درجهٔ نقاشی کامل در میان پیغامبری و خدائی است اگر در نظر اعراب بر عکس است او دلیل برکوته نظری خود آنان میباشد. بهر صورت تا بحال وثایقی که نقاش بودن مانی را تصدیق بکند مشاهده نشده است. وقدیمترین نقاشکاریها (ن ٦١—٦٢) ایکه در شهر تورفان از زیر ریگهای "بنای قدیم" کشف و پیدا شده نیز مصداق این مسئله نمی تواند بشود زیرا مدققین و محققین فرنگ تاریخ آنهارا در میان قرن هشتم و نهم میلادی تخمین میکنند که تقریباً شش قرن پس از فوت شدن مانی بعمل آمده‌اند لهذا این آثار دلیل نمی تواند بشود که مانی نقاش بوده است. همینقدر می تواند قطع بکند که نقاشی بر خلاف عقاید مانی نبوده برعکس وی این فن ظریف را دوست داشته است.

ولی ما یقین داریم که در مقابل سعی و همت خلل ناپذیر محققین علوم و فنون قدیمه و دلدادگان عشق مسلك و هوا خواهان زبان و ادیان شناسی در آینده این مسئله بطور تحقیق روشن خواهد شد و بعید نیست در میان اوراق پریشان که هنوز یك قسمت بزرگ از آنهارا نتوانسته‌اند بخوانند و در موزهٔ آثار ملل موجود است در اثنای خواندن آنها بسیار چیزهای مهم کشف و پیداگردد. و بدان وسیله حس محبت و قدر و منزلت این مرد ستوده در دلهای هموطنان خودجای گیرشود.

زندگانی مانی

برای تحقیقات زندگانی مانی سه مأخذ بیشتر موجود نیست:

اول قصه‌ها و روایتهائی که به طریق افسانه در زبان مردم جاری است. دویم نوشته‌ها و مقالات نویسندگان و تاریخ نگاران که در اوراق کتابها و رساله‌ها باقی مانده.

سیم نوشته‌های دستی و لوایح خطی که در خرابه‌ها و زیر زمین های شهر کهنسال تورفان در ترکستان که در این اواخر کشف و پیدا شده است.

مأخذ اول یعنی روایات و حکایات باندازه‌ای در هم بر هم و پیچ اند رپیچ وبه هم آمیخته است که حقیقت مسئله با این رنگهای ساخته و غیر طبیعی بکلی پوشیده ومستور گردیده: چنانکه مانی را گاهی شاعر سخن پرور؛ گاهی نقاش چیزه دست؛ گاهی موسیقی شناس فسونکار؛ گاهی پیامبر معجز نما؛ گاهی یك مرد نادرست؛ گاهی یك غلام زر خرید؛ وگاهی از نجبا و بزرگان ایران معرفی میکنند! لهذا سالها لازم‌است که همه اینهارا جمع آوری کرده و پهلوی همدیگر گذاشته صحت و سقم آن‌را سنجید.

اما مأخذ دویم؛ یعنی مقالاتیکه در گنجینهٔ صفحات کتب و رسائل محفوظ مانده. هزاران افسوس که آنها هم آلوده بکین و غرض میباشد، یعنی اکثر این مقالات با قلم مخالفین مانی نوشته شده لذا از آنها نیز اطلاعات کامل نمی توان حاصل کرد.

فقط می ماند مأخذ سیم یعنی آثاریکه در خرابها و ریگزارهای شهر قدیم تورفان که در این اواخر کشف و پیداگردیده است. چنانکه دراین اواخر هیئتی ازطرف موزهٔ (آثار ملل) در برلین برای کنجگای و حفریات به ترکستان فرستاده شده است: دفعهٔ اول در حدود سال ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ آقای پروفسور "قرون‌وه‌دل" و دکتر هوت. دفعهٔ دویم در حدود ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ آقای پروفسور آ. فون لوکوك که مدیر موزهٔ آثار ملل در برلین میباشد. دفعهٔ سیم در حدود سال ۱۹۰۵—۱۹۰۷ آقای پروفسور آ. فون لوکوك و پروفسور قرون‌وه‌دل. دفعهٔ چهارم در حدود ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ آقای پروفسورآ. فون لوکوك این حفریات را بعمل آورده‌اند. پیش ازاینکه این هیئت محققین وارد شهر تورفان شوند یك پیش آمد بسیار تأسف آوری روی داده و آن اینست که از طرف اهالی شهر تورفان پنج گاری پر از نوشته‌های خطی مصور و غیر مصور

قدیم که از زیر خاك در آورده بودند از روی نادانی و جهالت و تعصب دینی که این اوراق مال کفار قدیم است به یك رودخانه ریخته و آن همه گنجینهٔ علم و عرفان‌را به باد ساده لوحی و بی علمی داده‌اند! با وجود این، چیزهائیکه از انجا آورده‌اند باز بسیار قابل استفاده است.

خوشبختانه این آثار که تاکنون باقی مانده کم‌کم خانهٔ تاریك افسانه‌ها و حکایات بی اصل‌را خراب می کند. و به نوشته‌های تعصب آلوده قلم نسخ میکشد ما نتایج تدقیقات خودمان‌را در بارهٔ هر سه مأخذ ذیلاً می نگاریم:

مانی در زبان هر ملت در زیر نام مانی معروف نیست، در این جا نیز اختلاف فراوان است. از آنجمله نویسندگان عیسوی نام مانی‌را کوربیکوس و در مغرب زمین کوربیکیوس، در مشرق زمین نیز بعضی‌ها القوربیقوس نوشته‌اند. و نویسندهٔ معروف آلمانی کسلر هم در أثر خود بنام مانی اثبات کرده است که کوربیکوس از کلمهٔ عربی شریك (به تشدید راء) مشتق گشته است والبیرونی، مسعودی، یعقوبی و فردوسی مانی ذکر کرده‌اند.

در جز و آثار کشف شدهٔ شهر تورفان قسمتی از کتاب شاپورگان پیدا شده که مانی این کتاب‌را برای شاپور اول بزشتهٔ تحریر کشیده بود و نام مانی در این اوراق به لفظ مانی محرر است.

کلمهٔ مانی‌را هنوز نتوانسته اند از نقطهٔ نظر علم اشتقاق لغت تحلیل کرده معنای آنرا معین نمایند، شرقشناس آلمانی پروفسور فردینان یوستی در بارهٔ آن در کتاب خود بنام "کتاب اسامی ایرانی (۱) مینویسد که کلمهٔ مانی بهر صورت باید یك اسم مذهبی باشد پس معلوم میشود که مانی لقب او بوده است. و یونانی‌ها نیز پاناکیوس مینویسند که ریشهٔ کلمهٔ عربی فاتاك است.

پدر مانی فاتاك یکی از نجبا وفضلای اهل همدان می باشد و اصل و نسب وی از نیشابور است.

ازاین قرار میتوان گفت که عقیدهٔ بعضی ها که مانی‌را از اهل یمن دانسته اند بی اساس بنظر می آید.

مادر مانی‌را "مایس" و "اوتاخیم" و مریم می نویسند و این مریم یکی از افراد خاندان پادشاهان اشکانی بوده است.

فاتاك از شهر همدان به شهر مداین مسافرت کرده و پس از مدتی در بابل (بسیار ممکن است که در شهر ماردین باشد) در سال ۲۱۵—۲۱۶ میلادی مانی تولد یافته که با زمان حکومت آخرین پادشاه اشکانی اردوان پنجم مصادف میشود.

عقیدهٔ مورخین بر آنست که فاتاك بسیار اهل دیانت بوده و تا پیش از تولد پسر خود بی شبهه ایرانی و زردشتی مذهب بوده ولی کمی بعد از پدیداری این نوزاد یعنی مانی بجنوب بابل مسافرت کرده و طریقت فرقهٔ مغتسله‌را قبول نموده است.

(۱) Iranisches Namenbuch.

چنین بنظر می آید که فاتاك درراه تعلیم و تربیت پسر خود بسیار دقت نموده و در بچه‌گی وی را به مسائل دینی آگاه ساخته باشد.

چونکه مانی در سن دوازده سالگی در بارهٔ دین وکیش خود اطلاعات کافی داشته و اساس آنرا برروی قواعد و دستور محکمی استوار کرده است.

در فهرست العلوم شرحی بـ، این مضمون نوشته شده که فاتاك در شهر مداین روزی صدائی شنیده که: (ای فاتاك؛ گوشت مخور، شراب مخور، و از نزدیکی بازنان به پرهیز) کسلر مینویسد که خود مانی نیز از این چیزها دوری می جست و نیز در همین کتاب روایتی هست که مانی با یك حالت تعجب آور و معجز نما با چهرهٔ متبسم و گیرنده متولد شده و در دوازده سالگی ملکی بنام "التوم" نازل شده و الهامات خدای روشنائی‌را بوی بشارت داده است. فقط در این صغر سن هنوز جایز نبوده که پیغمبری خودرا اعلام بدارد، تا وقتیکه بسن بیست چهار ساله رسیده ملك مزبور باز پدیدار گردیده و بوی چنین گفته: ای مانی؛ از طرف خدای روشنائی بر تو سلام آورده‌ام و بشارت میدهم که ایزد تعالی تو را برای احکام خود پیغمبر بر گزیده است، تا پردهٔ تاریکی را از روی حقیقت برداری و تیرگی اختلافات مذهبی‌را با طلیعهٔ احکام راستی و درستی روشن گردانی. و اوامر و نواهی بخشایندهٔ مهربان‌را با بیانات شیرین به آفریدگان وی برسانی و در این راه با عزم قوی و عقیدهٔ محکم در ادای وظیفهٔ پاك خود پایدار بمانی و نیز در کتاب مزبور محرر است که مانی در روز جشن تا جگذاری شاپور اول پسر اردشیر که ۲۰ ماه مارس ۲٤۲ میلادی و در روز دو شنبه اول ماه نیسان بوده اعلان نبوت کرده است. ودر کتاب شاپوراگان نیز ملاقات مانی با شاپور مسطور است و البیرونی مینویسد که مانی در زمان حکومت خود اردشیر در میان یك دائرهٔ کوچکی به نشر دین خود آغاز کرده است ولی چنین به نظر می آید که در بارگاه ساسانی و در پایتخت ایران چنانکه می بایست در نشر تعلیمات مذهبی وی مساعدت بعمل نیامده است که بعد ازتوقف کمی به همراهی ۱۲ نفر هواخواهان خود بطرف مشرق ایران و ترکستان و هندوستان سیاحت کرده و سپس در هر یکی ازاین سه قطعه یکی از شاگردان خودرا برای تشکیل یك حوزه به جهت تعلیم مذهب خود بر گماشته است.

بنا بروایات و قصه‌ها از روزیکه مانی مذهب خودرا اعلان کرده از طرف پیشوایان زردشتی اظهار مخالفت و ضدیت بعمل آمده است، با اینکه مانی بواسطهٔ برادر شاپور پرویز میانهٔ خودرا با شاپور اصلاح و در نشر دین خود آزاد گردیده و حتی خود پادشاهرا نیز مرید و پیرو خود ساخته است، باز ضدیت و مخالفت مؤبدان اجازه نداده است که مذهب وی ریشهٔ محکمی بدواند. حتی وقتیکه دین وی در ایران مورد پرستش بسیاری از اهل آن بوده مانی خود در مشرق ایران و در حدود هندوستان و ترکستان سیاحت کرده است. در زمان حکمرانی بهرام پسر هر مزمانی بایران بر میگردد چنانکه در بالا ذکر شد انتشار مذهب‌وی در ایران در نظر مؤبدان خوش و تحمل آور نبود بعدها این ناخوشنودی وسیله شد که بهرام

یك مجلسی از پیشوایان زردشتی آراسته و مانی‌را نیز در آن احضار کرده که حضوراً با یکدیگر مباحثه بکنند. در این مجلس مؤبدان مؤید چنین گفته: کسی که از طرف خدا محکوم بشود یعنی بر خلاف احکام یزدانی اعمال از وسر بزند جزای وی اینست که بگلویش سرب گداخته ریخته شود (۲) مانی در جواب آن میگوید که اینگونه مجازات کردار اهریمن است نه خدای عادل! بدین جهت پیشوایان دین زردشتی بکشتن مانی فتوی دادند و از روی همین حکم بهرام مانی را کشت.

این فاجعه در سال ۲۷٦—۲۷۷ میلادی بوقوع پیوسته که مانی آنوقت شصت سال داشته است.

اما البیرونی مینویسد که شاپور اول بواسطهٔ برادر خود پرویز دین مانی‌را قبول کرد و وی‌را لایق هر گونه ستایش میدانست.

ولی پس از اینکه در مقابل سؤالات مؤبدان مؤید فروماند اورا بسلامتی اخراج بلد کرد بشرط اینکه دیگر بخاك ایران بر نگردد.

مانی که در زمان بهرام پسر هرمز باز در ایران پدیدار شد بهرام به خشم در آمده اورا بکشت.

مستشرق آلمانی پروفسور اشپیگل روایتی از اپی‌فانیوس نقل میکند که ترجمه و درج آن در اینجا بی فایده نیست "ستیانوس نامی که در عربستان متولد شده و با ادبیات یونان قدیم بسیار اشتغال داشت و بر عقاید مشرکین اطلاعات کافی حاصل نموده بود علاوه به این مشغولیت به تجارت نیز پرداخته و به هندوستان و مصر سیاحت نموده و یك ثروت سرشار جمع آوری کرد؛ وسپس به شهر (هیپ‌سه‌لا) عزیمت کرده و در آن‌جا یك زن بسیار قشنگ‌را به همسری گرفت؛ در این‌جا با استراحت روحی پس از تحصیل و تتبع عقاید مشرکین و تعلیمات مذاهب گوناگون به نوشتن چهار جلد کتاب موفق گردید (۳) در زمانیکه به نوشتن این کتابها پرداخت آوازهٔ شهرت پند و نصایح پیغمبران فلسطین که از خدای یکتا و پسرش سخن میراندند در کنگرهٔ جهان عکس انداز بود. محض برای تحقیق این مسئله سیتیانوس بطرف قدس شریف عزیمت کرد و در آنجا با پیشوایان موسوی در خصوص مذهب حضرت موسی مناقشه و مجادله کرده و دنبالهٔ سخن‌را به تعلیمات و نظریات خود کشاند ولی هیچ یك از پیشوایان موسوی تعلیمات وی را تصدیق نکرد. پس از این آزمایش و شکستن بال و پر امیددید که تعلیماتش نمی تواند در افکار مردمان تولید حس تازه‌ای بکند. لهذا به فسونگری و سحر

---

[۲] در ایران کمتر کسی پیدا میشود که این مسئلهٔ سرب بگلو ریختن را نشنیده باشد و در بعضی افسانه هامیگویند فلان پادشاه عادل بهوزیر خود گفت وزیر در این کار باید چارهٔ بیندیشی و اگر در این خصوص تخلف بکنی میدهم بگلویت سرب میریزند! پس معلوم میشود که این قبیل یاد افره و تعبیرات در زمان پیشینیان وجود داشته است.

[۳] اسامی‌کتابها بدینقرار است: [۱]Gehirn, das, was zum Kopfegehört [۲] Geheimnis [۳] Gute Botschaft [٤] Schätze.

بازی و معجز نمائی که در ایام سیاحت خود در هندوستان و مصر یادگرفته بود به پرداخت. ولی افسونگری در قدم نخست بر خود وی افسون خوانده و بردام اجل انداخت. یعنی روزی میخواسته که معجز نشان بدهد و رفته بود بالای بام و از آنجا افتاده و دنیارا وداع گفت. لیکن همه زحمات وی بی اثر نمانده شاگردی که پرورش کرده بود وارث تعلیمات و کتابهای او گردید. این شاگرد که "تیره بندیوس" نام داشت به استاد خود یك مقبر با شکوهی بر پا نمود. و از آنجائیکه از زن استاد خود خوشحال نبود کتابها و سایر باقی مانده های وی را بر داشته به ایران عزیمت کرد. در ایران خودش را بودا معرفی نموده وتعلیماتیرا که از استاد خود یادگرفته بود انتشار میداد و با پیشوایان مذهب مثرا "مهر" مجادله ومناقشه می کرد ولی نتوانست که حقیقت و درستی تعلیمات و نظریات خودرا به مشرکین (٤) اثبات کند وقتیکه خودش را در پیش آنان مغلوب دید از شدت غم واندوه چون استاد خود به افسونگری و معجز نمائی و سحر بازی پر داخت. و بسیار پافشاری میکرد که چیزهای فوق الطبیعه و معجز ها نشان بدهد تا مردم بوی ایمان بیاورند ولی چندی نگذشت که مثل استاد خود در اثنای از مایش از بام افتاد و در گذشت.

پیره زنی که "تیره بند یوس" درخانهٔ او منزل داشت وارث وی گردید. وپس ازمدتی ابن پیره زن غلامی را که کوریکوس "قوربیقوس" و یا مانس نام داشت برای خرد به خانه آورد. در زمانیکه پیره زن دنیارا وداع گفت کتابهای سیتیانوس به کوریکوس (یعنی مانی) منتقل گردید.

مانی و یا کوریکوس این کتابهارا مطالعه کرده و اساس تعلیمات خودرا بروی احکام آنها استوار ساخت. ولی از روزیکه به انتشار تعلیمات خود می پر داخت ایرانیها از مخالفت وی خود داری نکردند و بجز یك جمعیت کوچکی کسی به وی ایمان نیاورد.

مانی منتظر فرصت بود که دائرهٔ نفوذ خودرا وسعت بدهد که در آن ایام پسر پادشاه ایران گرفتار ناخوشی سخت بوده و یك طبیب حاذق برایش می جستند. مانی به تصور اینکه به یاری کتابهای خود خواهد توانست پسر پادشاهرا شفا بخشد و بدین واسطه شاهنشاه ایرانرا مرید و پشتیبان خود گرداند در پیروی این خیال به پایتخت شاهنشاهی عزیمت نموده وخودش را طبیب معرفی کرد. اما مسئله بر خلاف تصور وی انجام گرفت! پسر پادشاه در اثنای تداوی مرد و مانی نیز کتف بسته به زندان روانه گردید.

پیش از این واقعه مانی از میان بیست و دو شاگرد خود سه نفررا انتخاب و بطرف قدس شریف روانه کرده بود که آنان مذهب عیسویت را تتبع و بعضی کتابهای لازمه‌را بجهت وی تهیه بکنند.

---

[٤] مقصود نویسندهٔ این روایت از کلمهٔ مشرکین مردمانی بوده که به اهریمن و یزدان ، نیك و بد و یا روشنائی و تاریکی معتقد بوده‌اند.

این شاگردان که توماس — هاواس — و آدا نام داشتند به محل مقصود رسیده و در اینجا مشغول جمع آوری کتابهای مذکور بودند پس از مدتی به ایران بر گشته و برخلاف انتظار مانی‌را در زندان یافتند. با زحمات زیاد توانستند کتابهائیرا که از قدس شریف آورده بودند در محبس به مانی برساتند. ومانی آنهارا در زندان با دقت تمام مطالعه کرد. در ثمرهٔ این تحصیل و تتبع بوده که مانی بسیار چیزهای مهم و مفید از آن کتابها که در

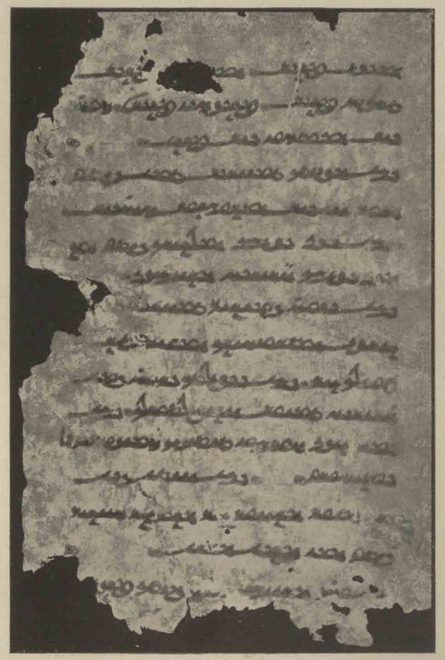

نمره ٦٦ — عکس یکصفحه از کتابی است بخط اویغوری (ترکی) که در تورفان کشف شده

احکام دین عیسویت نوشته شده بود اخذ و به تعلیمات خود افزوده است. سپس مانی از زندان فرار و بطرف عربستان عزیمت کرده در نزدیکی رودخانهٔ "استرانگا" (٥) رحل اقامت‌انداخت مانی در این جا از یك عیسوی دین دار اسم مارسلوس‌را شنید که مردمان وی را ستایش میکنند لذا باین خیال افتاد که پیش وی برود و شاید اورا مرید خود گرداند. این فکر تازه برایش امید می بخشید و این خیال‌را در دماغ خود می پخت که نه تنها در جزیرة العرب بلکه در هر

---

[٥] Strang

گوشهٔ جهان دارای نام نیك بشود. این بود که بواسطهٔ شاگرد خود تیربون نام یك مکتوب برای مارسلوس فرستاد و اورا به مباحثه و مناقشهٔ مذهبی دعوت کرد. و مارسلوس نیز دعوت وی‌را قبول نموده اساس تعلیمات ویرا از تیربون که دیگر پیش استاد خود خیال بر گشتن نداشت یادگرفت.

بدین جهت که مارسلوس تعلیمات مانی‌را میدانست ولی مانی تعلیمات اورا آگاه نبود پس از مدتی مذاکره و مباحثه مانی از طرف او بشدت مغلوب گردید و با بسیار مشقت خودرا از دست مریدان وی رهانید!

با این همه از متانت وی نکاسته بطرف شهر دیودوری عزیمت نموده و در آنجا نیز با پیشوایان مذاهب مشغول مباحثه گردید. و باز مغلوب شد آنوقت با حال بسیار بدوتنگ آور به عربستان برگشت و پس از اندکی بنا بفرمان پادشاه ایران وی‌را به ایران بر گردانده و در آنجا زندهٔ پوستش را کنده و باکاه پر کرده به تماشا گاهی آویختند"

تعلیمات مانی

چنانکه در بارهٔ زندگانی مانی بوثایق سرشار وکافی دست رس نمیشود در خصوص تعلیمات و تألیفات وی نیز دائرهٔ اسناد روشن و تاریخی بسیار تنگ است.

مانی بجز کتاب شاپورگان که برای شاپور اول برشتهٔ تحریر کشیده چند جلد کتاب مهم دیگر نیز تألیف کرده است مانند دیوان اسرار — کتاب دیوها — ارتنگ مانی — کتاب دستور "برای پیروان و مریدان خود" — کتاب گنجینهٔ زنده کردن (نویسندهٔ رومی‌او کستین این کتاب‌را "شاهکار مانی" نامیده است) و بسیار لوایح مذهبی.

در خصوص کتاب ارتنك مانی، بعضی از آگاهان‌را عقیده بر آن است که محتویات آن اخبار و توقیعات کشور ایران است. و برخی می گویند که جامع تعلیمات و قوانین و ضمناً مصور هم بوده و شهرت نقاشی مانی نیز بدین جهت است. و بعید نیست تا آن زمان در ایران هیچ مینیاتور وجود نداشته است. در مصور بودن این کتاب بعضی شواهد تاریخی و ادبی نیز موجود است چنانکه شیخ سعدی میگوید:

گر التفات خداوندیش بیاراید نگارخانهٔ چینی و نقش ارژنگیست

ولی افسوس که این آثار گرانمایه و همچنین تألیفات پیروان وی مانند کتابیکه یزدان بخت نامی برضد عیسویت تألیف کرده است وکتابی که اکستین برضد معروفترین پیروان و مریدان مانی مانند آدیمان توس وفاووستوس نوشته دستخوش روزگار گردیده است و آنچه دست طبیعت آنهارا از زیر لگد جنگجویان و حوادث روزگار برچیده و بر سینهٔ کتمان

خود سپرده و قرنها بر آن گذشته و حالا پس از کنجکاوی و زحمات بی پایان بدست مدققین فرنگ افتاده باندازه‌ای پژمرده و بی سروبن هستند که از آنها بقدر کافی استفاده کردن بسیار سخت است.

مهمترین و بهترین تدقیقیکه در بارهٔ تعلیمات و مذهب مانی بعمل آمده است کشفیات جدید شهر تورفان می باشد که قبلاً چگونگی آنرا شرح دادیم در این حفریات مقدار زیادی نوشته‌های خطی بدست آمده که اغلب آنها در زبان پهلوی — ترکی — چینی — سغدی و چند زبان دیگری که تا امروز معروف نبوده نوشته شده، از آنجا که بسیار پراگنده و ناقص و بی سروته هستند تا بحال نتوانسته اند بخوانند و آن اندازه که از این نسخه‌ها خوانده شده میتوان استنباط کرد که دستور و تعلیمات مانی بسیار خیالی و اساطیری بوده است.

ولی با وجود این، باز این روایات در هم بر هم و شکسته و بسته دلیل قطعی نمیتواند بشود که تعلیمات وی اساس محکمی نداشته است. و بدین جهت از آنها چشم پوشیدن و اغماض کردن نیز جایز نیست. و نمی توان باور کرد که هیئت جامعه و سامعین و پیروان وی از افکار و خیالات او آگاهی نیافته‌اند و بسیار ممکن است که آنان روح تعلیمات وی را تنها در سینهٔ خود جایداده و از بیرون دادن آن ها خود داری کرده باشند.

نبا بروایات و مقالات پیروان مانی، وی در جهان شعر مقام بلندی داشته و در این فن شریف دارای استعداد فوق العاده بوده و بویژه در مسائل مذهبی غیب گوئی میکرده است.

مدققین و محققین اروپا در بارهٔ این حکیم چنین مینویسند که وی را با پیغمبر عربی مقایسه کردن سزاوار میباشد و در اینکه در قصه‌های دوره‌های اخیر بخصوص در ادبیات ایران وی‌را مرد سخنور و حکیم بی همتا و صانع بی مانند شمرده اند مبالغه نکرده‌اند زیرا این روایات از افکار و آثار معاصرین وی تراوش نموده است، چنانکه عقاید آنان بر آن بوده که مانی براستی دارای افکار عالی و بیانات راسخ و روح سرشار و صورت دلکش که سزاوار پیغمبری باشد بوده است.

در تعلیمات مانی جنبهٔ توحید و ایمان به یك خدای یکتا بخوبی نمایان نیست. عقیدهٔ او این بوده که از سر آغاز تا سر انجام خلقت دو عنصر اصلی که روشنائی و تاریکی باشد در عالم وجود داشته است. مانی دارای تعلیمات فیلسوفانه و قواعد منظم نبوده ولی یك پیغمبر روشن ضمیر و یك شاعر سخن پرور بوده و این محاسن در آثار باقی ماندهٔ وی نیز دیده میشود. از طرف ناقدین و مخالفین مانی چنانکه این مسئله برای تمام دین آوران و پیغمبران پیش آمده است تعلیمات وی مورد بسی تنقید و سرزنش واقع گردیده است بطوریکه درپیشرفت افکار وی بارها مانع و مایل تشکیل داده اند.

دستور مانی چنانکه در بالا ذکر شد بروی دو اساس یعنی دو عالم جداگانه که یکی از آنها روشنائی و دیگر تاریکی باشد استوار گردیده است. الوهیت که در تعلیمات مانی بنام

پادشاه فردوس روشنائی (۱) نامیده شده و همچنین هوای روشنائی و زمین روشنائی که با او بوجود آمده‌اند ازلی وابدی هستند. پادشاه فردوس روشنائی دارای دو نوع خواص پنجگانه میباشد که پنج از آنها روحانی و پنج دیگری جسمانی بوده و بدینقرار است: عشق — عقیده — صداقت — رشادت — ذکاوت — مهربانی — علم — ادراك — کتمان — وفراست. این ده قوا بعلاوهٔ دو قوای دیگر که هوای روشنائی و زمین روشنائی میباشند خدای روشنائی را احاطه کرده‌اند. هوای روشنائی نیز مرکب است از قوای: مهربانی — علم — ادراك — کتمان — و فراست. و قوای زمین روشنائی نیز عبارت از: تنفس و یا نسیم زندگی — باد — روشنائی — آب — و آتش میباشد. در برابر خدای روشنائی و قوای دوازده‌گانهٔ وی روح تاریکی با دوازده قوای خود قرار گرفته است. آنها نیز از قبیل: دود ضخیم — حریق — بادسام — زهر — و تیرگی و غیره هستند. روح تاریکی که هومامه (۲) نامیده شده زن است. این تشبیهات و مقابل گرفتن روح تاریکی را با زن، بعبارت دیگر روح تاریکی‌را مؤنث شمردن یکی از نظریات مهم و اساسی مانی می باشد. زیرا مانی چند چیزرا که در امور زندگانی اسباب فساد و شر و شور میداند یکی نیز مجالست و معاشرت با زنهاست.

جهان روشنائی و تاریکی همسایهٔ همدیگر بوده و هر دو بی پایان هستند و دیواریکه این دو کشور را از همدیگر جدا بکند نیست. با اینکه این دو کشور پهلو به پهلو واقع شده اند باز قطعاً در تماس نیستند. چنانکه از تفصیلات فوق دیده میشود مانی از بلندی و پهنی وبی پایانی این دو کشور سخن گفته ولی از عمق آنها چیزی ننوشته است. بدین جهت است که بعضی از چکامه سرایان و نویسندگان تألیفات مذهبی مانند تیتوس (۳) و سوروس (٤) تعلیمات مانی را در زیر انتقاد در آورده اند.

بنا بگفتهٔ مانی آفرینش زمین بقرار ذیل انجام یافته است؛ ذرات و مواد جهان تاریکی: ابتدا اهریمن در شکل اژ دها بوجود آمده است. این اژدها در کشور تاریکی بهر طرف پیچ و تاب خورده و با چشمان دژخیم خود بسمت کشور روشنائی نگریسته و هجوم میکند و این حیوان بد سرشت پر از کین و غضب بدون آرام در صدد بلع نمودن و از هم دریدن کشور روشنائی است.

خدای روشنائی خطر دهشتناك جهان تاریکی و اژدهای درنده را دیده مرد نخستین (۵) را با مادر طبیعت که نا هناهه (٦) نام داشت آفرید و مرد نخستین‌را با پنج قوای مقدس

[۱] در اوراقیکه از شهر تورفان پیدا کرده‌اند در میان آنها پادشاه فردوس روشنائی را بزبان پهلوی پدر روشن و زروان یعنی زمان نوشته‌اند.

[۲] روح تاریکی که در فهرست العلوم هومامه مسطور است در میان اوراق تورفان «سام نو» و یازام نو نوشته شده و نیز پروفسور لوکوك این اسم را با اهریمن یکی گرفته.

(۳) Titus von Bastra [٤] Severus von Antiachian.

(۵) مرد نخستین همان کیومرث است که وی را در ایران پادشاه نخست می نامند.

[٦] دکتر مللر در کتاب خود موسوم به «باقی مانده‌های نوشتجات خطی» که از زبان پهلوی و سغدی ترجمه کرده مادر طبیعت را «رام را توك» نوشته است.

زمین روشنائی مسلح نموده بجنگ اهرمن فرستاد. فقط اهرمن در جنگ مرد نخستین را مغلوب نموده روشنائی وی‌را بلع و خود اورا نیز بزندان انداخت، بدین جهت خدای روشنائی (۷) بخشم در آمده با فرشتگان مقدس دوازده گانهٔ خود پا به میدان جنگ و نبرد گذارده اهرمن را سرکوبیده و مرد نخستین را با روشنائی نجات داد. ولی روشنائی در این مدت که از طرف اهرمن بلعیده شده بود با مواد ذرات کشور تاریکی آمیخته شده بود. چنانکه مرد نخستین پس از نجات یافتن بزمین فرود آمده و خواست که ریشهٔ فساد جهان تاریکی را بکند که دیگر فساد تاریکی و سایر ذرات بد و مضر نتواند زنده بماند، ولی ذرات کشور روشنائی با مواد جهان تاریکی چنان بهم آمیخته بودند که تفریق و جدا کردن آنها ممکن نشد. بدین جهت خدای روشنائی از این ذرات مخلوط بواسطهٔ یك ملك روشن نژاد یك دنیای تماشاگاه که عبارت از کرهٔ ارض باشد با یك روح زندگی که دمیورك می نامند آفرید. آفرینش زمین این جور بوقوع پیوسته است. یعنی زمین حالیه در زمانیکه ذرات روشنائی از اسارت و بند اهرمن آزاد گردیده تشکل یافته است:

نظریات مانی در خصوص ترتیبات و تشکیلات عالم اینست که با فرمان پادشاه روشنائی جهان از ده آسمان و هشت زمین بوجود آمده است و هر یکی از اینها را یك ملك (۸) مخصوص حمل و نقل میکند. هر آسمان دارای دوازده در وازه و هر دروازه نیز دارای یك جلوخانهٔ بزرگ محتشم و مزین می باشد و در جلو هر در شش پله موجود و هر پله‌را سی راهرو و هر راهرو هم دارای دوازده نشیمن است.

از پوست اژدهای روح تاریکی که در اثنای جنگ با خدای روشنائی از تنش کنده شده آسمان بوجود آمده است و پیکر وی در همان ایام در آسمان بدار آویخته شده است. و ستاره ها نیز از آن روشنائی که اهرمن بلع کرده بود و بعدها از دست او پس گرفته شده خلق شده اند.

خدای روشنائی پس از رهائیدن کشور روشنائی یك اصل (موجود) آفرید این وجود در نظر ستارگان مذکر بشکل یك دختر قشنگ و در نظر ستارگان مؤنث در شکل یك مرد جوان جلوه می کند؛ لهذا ستارگان پروانه وار درراه عشق این موجود منور در سوز وگد از هستند و برای نوازش این موجود قسمتی از آن روشنائی خودرا که در اثنای اسارت مرد اول اخذ و اقتباس کرده بودند پس میدهند. و خدای روشنائی نیز روشنائی اسیر شده را از آغوش طبیعت میجوید تا بکلی از قید اسارت نجات بدهد.

از سرشت مخلوطیکه در اثنای اسارت کشور روشنائی از مواد وذرات روشنائی وتاریکی بهم پیوسته بود آفتاب و ماه آفریده شده و گشتی وار مدام در جهان فلکی در سیر و حرکتند.

(۷) پروفسور اشپیگل مینویسد که پادشاه روشنائی، روشنائی خود را بجنك اهرمن فرستاد لیکن خود وی نرفت.

(۸) این ملائکه را که حامل و ناقل زمین و آسمان هستند یونانیهای قدیم Omophor اوموفور می‌نامیدند.

جایگاه مادر زندگی در آفتاب است ولی مرد نخستین در ماه قرار گرفته است.

در تعلیمات مانی این قوا که یکی مادر زندگی و دیگری مرد نخستین می‌باشد وجود خارجی ندارند بعبارت دیگر آنها را نمیتوان یك انسان و ذیروح تصور کرد چنانکه مانی در حق اینه و قوا مینویسد: روشنائی اول از ماه به آفتاب و از آن نیز به مادر زندگی میرسد و او هم به پادشاه گشور روشنائی پس میدهد. [در میان اوراق و اسناد تورفان آنهائیکه در قرن هشتم ونهم میلادی نوشته شده اند از خدایان آفتاب و ماه سخن گفته اند و در زبان پهلوی نیز خدای آفتاب را مهر یزد نوشته اند.]

در بارهٔ شکل گرد ونه‌های سپهر یعنی ماه و آفتاب آثاریکه از تورفان بدست آمده تا یك اندازه این مسئله‌را روشن می کند در همان اوراق تورفان چنین مسطور است که مانی تصور کرده که این دستگاه هارا چندین دیوار احاطه کرده و با در های محتشم و اطاقهای مجلل و قلعه‌های با شکوه آراسته اند و هر در دارای پنج ملك که مشغول جمع آوری روشنائی هستند می باشند.

نقوش و اشکال فلکی نیز دارای تشکیلات و ترتیبات مخصوص هستند چنانکه بادوازده گردونه که بشکل دلو ترتیب شده روشنائی که از چنگال تاریکی استخلاص و تا یك اندازه از تاریکی پاك شده بواسطهٔ همان دلوها بعالم آفتاب و ماه حمل و نقل خواهد شد. آفتاب و ماه برای پاك و تمیز کردن روشنائی، مدام در گردش و حرکت اند ولی با این همه پافشاری و کوشش که از طرف آفتاب و ماه بعمل می آید باز ذرات تاریکی که در میان ذرات روشنائی پراگنده شده از همدیگر جدا نمیشوند.

نویسندهٔ رومی اگستین چنین می‌نویسد که در میان ما نوی‌های مغرب زمین آن روشنائی را که از ذرات تاریکی رهائی یافته است عیسای پاتی بیوس می نامند. و اوراق تورفان نیز نشان میدهد که خود مانی هم دارای این عقیده بوده است.

بنا بفرمان خدای روشنائی، عالم تماشاگاه‌را با دره‌ها و دیوارها احاطه کرده اند ومواد بیلزومیکه در اثنای آفرینش جهان در یك طرف جمع شده بواسطهٔ دره‌ها به جهان تاریکی ریخته خواهد شد. و محض اینکه عودت روح تاریکی، هو مامه به کشور تاریکی دشوار گردد در میان دره‌ها دیوارها ساخته اند و بخصوص در حدود جهان تماشاگاه وجهان‌تاریکی دو دیوار بزرگ وکافت ومحکم علا حده بنا کرده اند که بکلی از خطر آن آسودگی حاصل گردد. بنا بشرح یعقوبی مانی عالم فلکی را مثل جهان تماشاگاه یعنی چون کرهٔ ارض تصور کرده و چنین مینویسد: دنیا در گوهی قرار گرفته و طرف بالائی آن مدور است. محقق آلمان کسلر، این کوه‌را همان کوه البرز تصور میکند.

در پهلوی این تفصیلات در بارهٔ تعلیمات مانی چنانکه در بالا سخن رفت یعنی "جنگ مرد اول با اهرمن و آفرینش جهان با فرمان خدای روشنائی" تعلیمات دیگری که از افکار و خیالات خودمانی تراوش نموده موجود و در میان پیروان و معتقدان وی بیشتر از تعلیمات

اولی معروف گردیده است. اگرچه این مسئله بسیار غامض بنظر می آید که مانی دو نوع تعلیمات ترتیب داده باشد ولی اگر درست روایات و قصه‌هارا در پهلوی همدیگر گذارده و مطالعه بکنیم خواهیم دید که مانی تعلیمات اولی‌را برای یك دائرهٔ کوچکی بعبارت دیگر برای اشخاص با علم و با فضل و با فهم ترتیب داده است و تعلیمات ثانوی نسبت به اولی سهلتر و فهمش‌را آسانتر کرده لهذا دومی را برای دائرهٔ وسیعتر یعنی برای تمام اهالی وضع نموده است.

نمره ۶۷ عکس دو صفحه از یك کتاب بخط پهلوی راجع به مانی که در تورفان کشف شده

آثار این تعلیمات را در مشرق زمین به آسانی احساس می کنیم. و علایم این تعلیمات ثانوی در میان آثار تورفان که در زبان ترکی ترکستان مشرق بنام "پذیرفتن گناه" نوشته شده موجود است. و اثریکه بنام خروستوانفت در همین زبان ترکی تحریر شده از دو اصل و ریشه که یکی روشنائی و دیگری تاریکی و یا اینکه یکی خوبی و دیگری بدی باشد سخن گفته است.

با قلم شرقشناسان فرانسوی شاوان و پیو در مقالهٔ ایکه از زبان چینی ترجمه و در

مجلهٔ اسیائی در سال ۱۹۱۱ درج کرده اند نیز از این تعلیمات ثانوی مانی شرح مفصلی نوشته شده است. و نویسند گان عیسوی نیز مانند تیتوس و سوروس از این مسئله سخن را نده اند و چنانکه در میان اسناد کشیش آرشلای و در میان مسطورات اگستین که برضد مریدان و پیروان مانی از قبیل فورتونات و فاووستوس نوشته ازاین موضوع بحث شده است. بهر اندازه که تعلیمات ثانوی در میان آثار نویسندگان اهل مشرق معروف است. بیشتر از آن در نزد پیروان و مریدان مانی از اهل مغرب این عقیدهٔ تکوین معروف‌تر و شایعتر می باشد. از آنجمله محقق معروف کومون، در اثر خود بنام "تدقیقات در بارهٔ مانویت" شرح مخصوصی نوشته و بنا بنظریهٔ وی مانی این تفصیلات‌را یعنی آفرینش دنیا را در کتاب خود موسوم به کتاب دیوها شرح داده است.

ابن‌الندیم در کتاب فهرست العلوم از قول غضنفر تبریزی چنین روایت کرده‌که تعلیمات مانی بسیار افسانوی و مرکب از تعلیمات مذاهب مختلفه می باشد شهرستانی نیز درینباب مفصل سخن رانده است (۱).

دستور ثانوی مانی مثل اولی بسیار پراگنده و فهمش دشوار نیست تا یك اندازه در روی اساس مادی استوار گردیده است. بنابراین دستور و تعلیمات ثانوی نیز خالی از هرج و مرج نیست بویژه قسمتیکه برای پیروان ومریدان که در داخل یك حوزهٔ مخصوص بوده‌اند تحریر شده چندان سهل و آسان و منظم و منطقی نبوده بیشتر شاعرانه و مرموز است زیرا مانی برای فهم و ادراك هر طبقهٔ مردم قانونی وضع میکرد. بدین جهت تعلیمات وی از نقطهٔ نظر فلسفه و منطق قابل تنقید و تحلیل نیست.

مانی در تعلیمات ثانوی خود دو اصل و عنصر یعنی روشنائی و تاریکی — و خوبی و بدی — و یا اینکه آفریننده و طبیعت‌را در مد نظر گرفته و با عبارات بسیار ساده وروشن آنهارا توصیف کرده و این دو اصل‌را در شکل دو درخت تناور تصور نموده و یکی از آنها درخت زندگی و دیگری‌را درخت مرگ نامیده است.

این دو درخت نسبت بر جنس خود بار می آورند لهذا مردم از میوهٔ درخت خوب نیکبخت و از ثمرهٔ درخت بد در زحمت و مشقت میباشند.

چنانکه در تعلیمات نخستین مانی ذرات و مواد روشنائی و تاریکی متقابلاً و متناظراً قرار گرفته بودند و هر کدام از آنها دارای پنج خواص از قبیل ادراك و عقل — دود و آتش و غیره بودند در اینجا نیز هر روشنائی دارای پنج درخت میباشد. درخت زندگی در جهات شمال و مشرق و غرب استوار شده و درخت مرگ تنها در جنوب بر قرار است این درختهائیکه اول و آخر ندارند از همدیگر جدا میباشند بعبارت دیگر شاخ و برگ آنها با

[۹] چنانکه در بالا سخن رفت این ماخذ روایات و مقالات که امروز در دست موجود است بجز آثار تورفان همهٔ آنها با قلم مخالفین مانی نوشته شده است بی شبهه موافقین وی نیز کتب و رسائل و مقالات در آنخصوص نوشته اند ولی همهٔ آنها دستخوش مخالفین گردیده است.

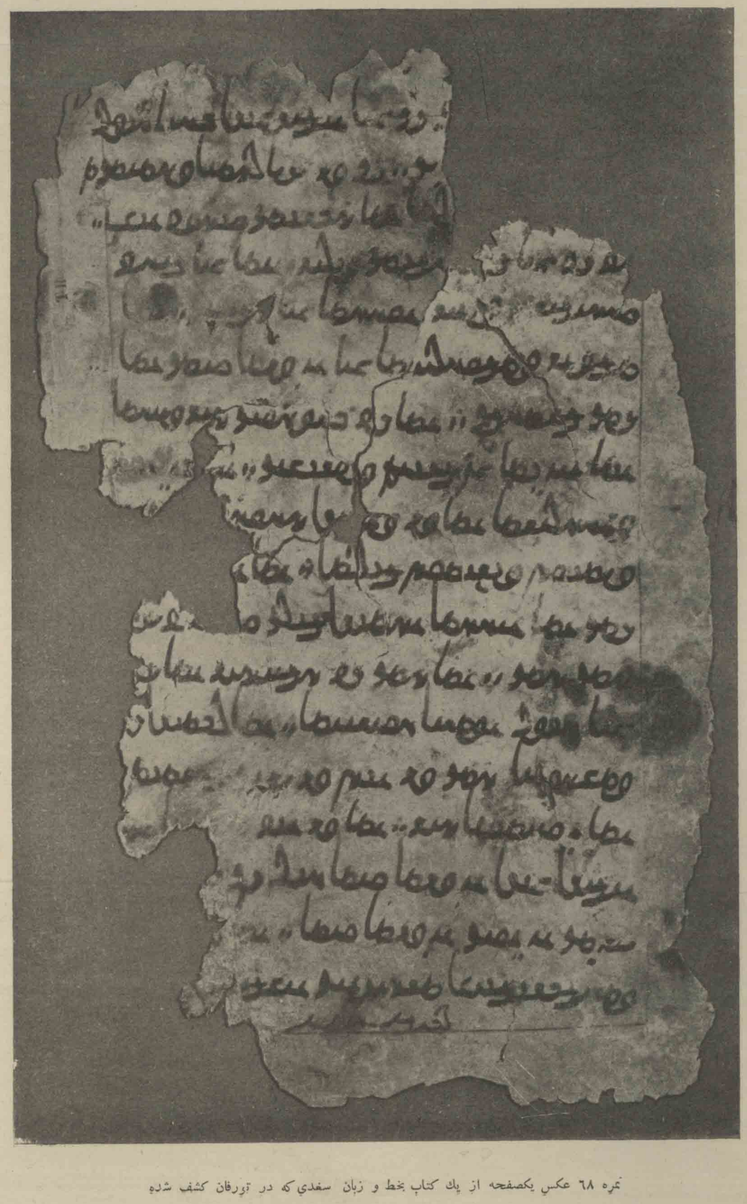

نمره ٦٨ عکس یکصفحه از یك کتاب بخط و زبان سغدی که در تورفان کشف شده

یکدیگر ابداً در تماس نیست. سوه‌روس در شرح این درختان چنین مینگارد:

درخت نیکی در کشور خود در یك قصر شاهانه پایدار است ولی درخت بدی چون خوك در توی لجن و گل دور میزند و بنا بمقتضای آفرینش خود که بجز فساد و تاریکی نیست با مواد پوسیده شاد مانی میکند. و یا اینکه چون مار در سوراخ خود میخزد! درخت زندگی و یا نیکی از وجود درخت بدی آگاه بود و خویشتن را با یکدیوار روشنائی که مخصوص بخود وی بوده از درخت بدی پنهان میداشت تا از این بدگهرایمن بماند. شاخه‌ها و میوه‌های درخت بدی از وجود درخت نیکی بی خبر بودند. و چنانکه بدگهر همواره بخودی خود در رنج و تعب میباشد اینها نیز بنا به طبیعت بدو فاسد وکج خود با همدیگربجنگ در افتادند و این جنگاوران نکوهیده و این شاخه‌های درخت بدگهر که در حین جنگ وجدال بهم پیوسته کشان کشان به حدود کشور درخت نیکی رسیدند؛ در خشندگی کشور درخت نیکی دریای آز و حسد آنها را بجوشاند، و آتش طمع آنان شعله و رگشته؛ بر شاخه‌های درخت نیکی هجوم آوردند! شاخه‌های درخت بدی با آتش مسلح شده و لشکریان تاریکی را نیز به امداد خود طلبیدند.

ولی از آنجائیکه در سیرت نیکی درخت زندگی فساد و جنگجوئی نبود بنابراین هیچ اسلحهٔ جنگ نداشت لهذا مقداری از روشنائی خودرا بدرخت مرگ یعنی بدی بخشیده و باوی طرح صلح و آشتی گذاشت. و این روشنائی بخشایش که با ذرات تاریکی آمیخته شد کرهٔ ارض از آن بوجود آمد. و مقصود از آفرینش دنیا این بود که دو باره آن روشنائی اسیر شده آزاد گردد و ذرات روشنائی و تاریکی از همدیگر جدا بشوند".

در بارهٔ این درختها محررین فرانسوی شاوان و پیو مکرر در مقاله‌های خود که از زبان چینی نقل و ترجمه کرده‌اند چنین می نویسند که قوای نکوهش پنجگانهٔ درخت مرگ بذرات و مواد درخت زندگی مثل پشه به عسل — و مرغ به سریشم و یا ماهی به چنگال ماهیگیر محکم چسبیده اند.

چنانکه در شرح تعلیمات اول مانی در خصوص آفرینش جهان سخن رفت و از روی طرح و نقشهٔ پادشاه روشنائی می بایست که خلقت عالم رفته رفته محکمتر و پاینده تر گردد. اما اهرمن حیله‌ای می حسبت که این نقشه‌را بهم بزند چون وی قدرت آنرا نداشت که آن عالمرا که بفرمان خدای روشنائی بوجود آمده بود بهم بزند و از ریشه بکند؛ لهذا راهی می حسبت که بدان واسطه روشنائی را در زیر اسارت و رشتهٔ افسون خود در آورد؛ برای رسیدن بدین مقصود پادشاه اهرمن‌را آفرید که عیسویها وی‌را (آرخونت یعنی پرنس و یا شاهزاده) می نامند و در پهلوی او بواسطهٔ آز و شهوت و گناه نیز آدم را خلق کرد و حوا نیز ثمرهٔ پیوند روح ابتدائی تاریکی بایك جن پرنس مؤنث می باشد. آن روشنائی که اهرمن در اثنای جنگ با انسان ابتدا بلع کرده بود مقدار زیادی از آن در میان ذرات و مواد ترکیبی آدم موجود است. ولی در میان ذرات ترکیبی حوا قسمت مهمی از مواد تاریکی و یك خورده هم ذرات روشنائی سرشته شده است. خدای روشنائی ملکی را که از ذرات روشنائی آفریده

است پیش آدم فرستاد که وی را از فساد و حیلهٔ روح تاریکی آگاه گرداند. و پادشاه روشنائی عیسی (۱۰) را بهمراهی یك قوهٔ روحانی پیش آدم فرستاد که از خطر قدرت وحشتناك اهرمن ایمن بماند بنا بفرمودهٔ خدای روشنائی عیسی پیش آدم نازل شده و خلقت عالم‌را بروی حالی کرده و بخصوص پندش داد که از فساد اخلاق حوا بپندیشد و از مکر و حیله اش بپرهیزد. بدین واسطه آدم از فساد اخلاق اهرمن و مکر او آگاهی یافت. ولی اهرمن دید آن تخم فساد تازه ایکه کاشته بود نروئیده و آتش فتنه‌ای که افروخته بود شعله و رنگشت لهذا بخشم در آمده یك نقشهٔ تازه تر کشیده و آتشی افروخت که خاموش کردن آن بسیار مشکل بود. و آن آتش آتش عشق بود که در میان حوا و پسر خود قابل ظاهر گردید؛ و چندی نگذشت که از این عشق بازی آنان هابل و دو دختریکه یکی از آنها دختر دانش و دیگری دختر آز نامیده شد زائیدند. پس از مدتی قابل با دختر آز و هابل با دختر دانش زناشوئی کردند.

چون در سرشت دختر دانش بسیار مواد روشنائی اندر بود لهذا یك فرشته بوی نزدیك آمده و دو نفر دختری‌را که یکی از آنها "را فریاد" و دیگری "بار فریاد" نام داشتند بوی بخشید. هابل در این مسئله برادر خودرا خائن پنداشت که پدر این دخترها او است و باوی بجنگید وکشته شد. از طرف دیگر با قوهٔ افسون که از طرف اهرمن ابتدائی رسیده بود حوا توانست که آدم‌را گول بزند و باوی بنای عشق بازی بگذارد. و ازاین وصلت هم شیث تولد یافت. ولی قوای تاریکی از پدیداری این نوزاد مسرور نبود زیرا در وجود وی قسمت روشنائی از قسمت تاریکی بیشتر بود آدم این نا خوشنودی جهان تاریکی را احساس کرده و میخواست که پسر خود شیث‌را از شر خطر وی نگاه دارد و برای رسیدن به مقصود بهتر ازاین نبود که از حوا جدا بشود بدین جهت شیث و دختر دانش و دختر را فریاد و بار فریاد را بر داشته بدنیای تماشاگاه یعنی این دنیا که ما در او زندگی می کنیم آمد. و این چند نفر یعنی حضرت آدم و شیث و دختر دانش و را فریاد و بار فریاد نخستین عائلهٔ بشر و مؤسس بنیان مدنیت جهان "یعنی منبع این همه شر و شور" میباشند. و حوا با دختر آز بدنیای تاریکی بر گشت.

سبب کینه و عداوت اهرمن (۱۱) با بنی آدم بدین جهت است که همواره آنان‌را دنبال میکند و همه وقت پافشاری میکند که مواد و ذرات روشنائی و نیکی را که نسبتاً در وجود مردها از وجود زنها بیشتر است بزیر اسارت خود در آورده و فاسد بکند. و جهان تاریکی برای افزایش شهوترانی و ایجاد سهو و خطا و رونق و انتشار دین نا حق بسیار سعی و کوشش میکند (۱۲).

---

[۱۰] در اینجا عیسی همان حضرت عیسی که دین آورده باشد نیست بنا بعقیدهٔ مانی وی یك ملك و یا یك قوهٔ روحانی و مقدس است.

[۱۱] اهرمن و یا شیطان در تعلیمات مانی وجود خارجی ندارد مقصود وی از کلمهٔ شیطان مواد و ذرات بد و فاسد که در وجود انسان موجود است میباشد.

[۱۲] مانی موسویت و حضرت موسی را از این قبیل وسایط بشمار آورده است.

برای آزاد کردن بشریت از چنگال شیاطین ارواح مقدسه بتنهائی نمی توانند آنهارا بدون واسطه از راه های خطرناك و از کردار ناشایسته خلاص بکنند لهذا مجبور هستند که کردار پاك و گفتار راست و اوراد مقدسه را پشتیبان خود سازند و یگانه عناصر صالحه و پیامبران نیك نفس بتواند حقیقت شناسی و درستی را به مردم یاد بدهند و آنان‌را از شهوت رانی و هوس رانی باز دارند و بدین وسیله بجهان بشریت خدمتی بکنند. بدین جهت است که پادشاه روشنائی این پیمبران و دین آوران‌را بدنیا میفرستد. بنا بعقیدهٔ مانی آن پیغامبرانیکه شایسته بر هدایت و دلالت کردن مردم میباشند بدین قرار است: (۱) حضرت آدم — (۲) شیث — (۳) حضرت نوح — (٤) ابراهیم — (٥) زردشت — (٦) بودا — (۷) عیسی [۱۳] — (۸) پاولوس، و مانی حضرت عیسی‌را مسیحای یهودیها که حضرت موسی از آمدن آن خبر داده است میداند و میگوید که وی یعنی حضرت عیسی رشتهٔ امور دنیا را بهم می پیچاند و خود او هم واسطهٔ عناصر جهان تاریکی میباشد.

بنا به عقاید و افکار مانوی‌ها آخرین پیغامبر را ستکو و کاملترین و بر گزیده ترین دین آوران که خاتم المرسلین می نامند مانی می باشد که در بابل ظهور کرده است. عقیدهٔ پیشوایان دین مانی بر آنست که هرکس تعلیمات مانی را پیروی بکند و بر خلاف احکام آن رفتار نکند در وقتیکه روشنائی از اسارت جهان تاریکی آزاد خواهد شد بواسطهٔ همان روشنائی مریدان خودرا شفاعت خواهد کرد. درجات و مراتب مردمان در نظر مانوی ها از روی حساب کردار خود آنان بر سه درجه منقسم شده است:

اول آنانیکه دارای درجات عالیه ومقامات بلند هستند. بعبارت دیگر آنهائیکه ایمان محکم و عقیدهٔ کامل دارند. دویم آنهائیکه هنوز ایمانشان کامل نشده است؛ سیم مردمانیکه هنوز بدین مانی ایمان نیاورده اند.

اگر کسی از درجهٔ اول بمیرد مرد اول از جهان آفتاب یك فرشته نزدوی میفرستد که روح جدا شدهٔ اورا با یك طرز مخصوصی که بسیار عالی و با شکوه است نخست به جهان ماه سپس پیش خود مرد نخستین و مادر زندگی و آفتاب و بالاخره بر بهشت روشنائی دلالت نماید و بعد لاشهٔ اورا تجزیه کرده تمام ذرات روشنائی‌را از ذرات تاریکی جدا نموده و باقی مانده‌را که عبارت از مواد بد و تاریکی میباشد بدوزخ می اندازند.

و از درجهٔ دوم اگر کسی بمیرد باید لاشهٔ او مفصلتر و کاملتر از اولی تجزیه و تصفیه بشود زیرا وی در ایام زندگی خود هنوز نتوانسته که روح خودرا پاکیزه‌تر و از مواد تاریکی جداکند. در اثنای این تجزیه و تصفیه در پیش چشم روح مرده کابوسهای گوناگون و اشکال بسیار در هم بر هم بصورت شیطان و غیره ظاهر میگردد و پس از انجام دادن این عملیات او نیز شایسته بدخول گشور روشنائی میشود" اینگونه روایات در بارهٔ تعلیمات مانی در میان مقالات

(۱۳) در اینجا نیز عیسی همان حضرت عیسی نیست که انجیل آورده است. مانویان غربی وی را عیسای امیا تبلیس Impatiblis نامیده و می گویند که وی از رهبان نبوده و خودش زندهٔ جاوید است.

نویسندگان عیسوی به خصوص آرشه‌لای که برضد مانویت نوشته موجود است و نیز مقالات آنان مشعر است که مانی به تناسخ عقیده داشته ولی عقیدهٔ وی صرف معنوی بوده و شکل خارجی نداشته است اگر بعدها دائره مذهب مانی وسیعتر شده و بعضی چیزها در مشرق زمین بخصوص در هندوستان این مسئله‌را تغییر داده و یك لباس دیگری بر آن پوشانیده‌اند و به تناسخ شکل خارجی نیز علاوه کرده‌اند و هیچ ربطی بدین مانی ندارد این قبیل مقالات‌را بجز روایات و افسانه نمی توان نامید. عقاید مریدان مانی از انتقال ارواح عبارت از این بوده که پس از مردن کسی روح وی بقالب مخلوق دیگر داخل شده و باز بدین عالم عودت میکند. اگر اعمال وی خیر بوده باز بشکل انسان و اگر بد بوده مثلاً اگر دزد بوده بشکل موش و اگر چیز نفهم بوده بصورت خر و اگر دروغ گو بوده مثل مار و اگر پادشاه ظالم بوده بشکل حیوان معروف جعل بر میگردد. از آن اشخاصی که در این باب سخن گفته ومانی را معتقد بانتقال ارواح معرفی کرده ماجدی میباشد؛ ولی این نویسنده این اخبار را از کجا بدست آورده ننوشته است لهذا درجهٔ صحت و سقامت آن تا چه اندازه میباشد یك مسئله ایست بس دشوار و پر از شبهه و تردید".

درجهٔ سیم یعنی آنهائیکه بدین مانی هنوز ایمان نیاورده‌اند؛ در نظر مانویان این قبیل مردم گنه کار هستند لهذا آنهارا اول در مجازات خانه با عذابهای شدید و گوناگون به مجازات رسانیده و پس از آن به دنیای تاریکی گردانده و بالاخره بدوزخی که در اقصای جهان موجود است میریزند.

در میان مانویها، بر خلاف این عقیده ذرات روشنائی‌را در اثنای تجزیه و تصفیه از لاشهٔ مرده تماماً جدا نمی کنند لکن ارواح مجازات دیده نیز یك مقدار کوچکی از روشنائی تا بدوزخ همراه میبرد. بنا بشرح و بیان ابن الندیم در فهرست العلوم پیروان و مرید انیکه دارای این عقیده بوده‌اند مازی نام داشته اند.

در نیمهٔ آخر قرن نهم میلادی یکی از معروفترین پیروان و جانشین‌های مانی که ابو سعید رها (رحی؟) نام داشته است نظر به حساب وی خلقت جهان دوازده قرن بطول انجامیده است. و این مدت مدید برای این لازم بوده که جهان تماشاگاه یعنی دنیای ما بتواند آزاد بشود و آفتاب و ماه نیز پاکیزه‌تر و روشنتر پدیدار گردد. هایلاند که بعقیدهٔ مانویان اسم یك موجود روشن می‌باشد مقامش باندازهٔ منزلت و مقام پادشاه روشنائی و مرد اول است این وجود روشن با ملائکه ایکه حامل و ناقل آسمان و زمین بوده‌اند حضور بهم می رساند وپس از این ملاقات با همدیگر ملائکه ها بار خود شانرا که زمین و آسمان می باشد فرومیگذارند و از آن دقیقه زمین و آسمانها در جای خود قرار میگیرند (۱٤).

و نیز آتشی دهشت آور هست که ۱٤٦۸ سال است پی‌درپی توسع میکند این آتش آن

(۱٤) در اینجا مسئله ناقص بنظر می آید و بعید نیست که از کلمهٔ افتادن زمین و آسما مقصود مانی حرکت زمین و آسمان و سایر کرات بوده باشد.

وقت خاموش خواهد شد که ذرات مخلوط روشنائی از مواد تاریکی جدا و آزاد بشود هومامه روح تاریکی که مؤنث می باشد از جسارت افتاده و مغلوبیت خودرا حس و مشاهده خواهد کرد لذا با مخلوقات خود یعنی با ذرات و مواد تاریکی خود بدخمهٔ مخصوصی که برای وی حاضر بوده خواهد رفت و در آنجا پادشاه روشنائی اورا حبس ابدی خواهد کرد و کشور روشنائی از آنروز به موجودیت خرم و آزادهٔ خود آغاز خواهد کرد.

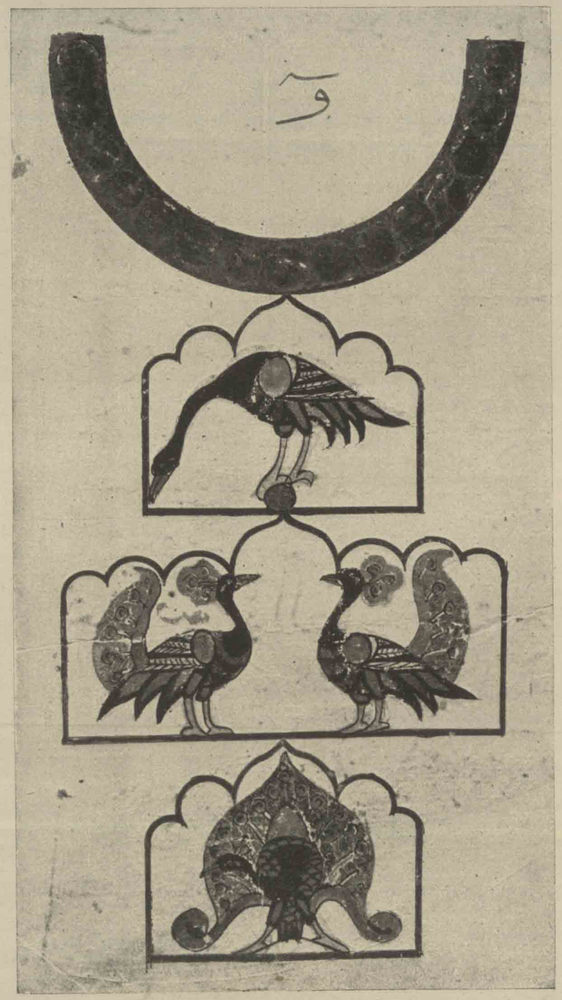

نمره ۶۹

فهرست و شرح نقشه‌های کتاب

۱ — از آثار دست معجز شیم استاد رفایل ایتالیائی

(1—۱) خواب یك سوار
(2—۲) سه شمایل مقدس — در موزهٔ ملی برلین
(3—۳) نامزدی حضرت مریم — در موزهٔ برن
(4—٤) خانم دونی — در فلورانس
(5—٥) آگنو لودونی — در فلورانس
(6—٦) حضرت مریم — در فلورانس
(7—۷) حضرت مریم — در موزهٔ برلین
(8—۸) نقش دیواری در بنای کلیسای سن‌ماری در روم
(9—۹) حضرت مریم باسم باغبان قشنگ — در موزهٔ لوور
(10—۱۰) خانوادهٔ مقدس مسیح — در موزهٔ مادرید
(11—۱۱) پاپ دوم یولیوس — در فلورانس
(12—۱۲) حضرت مریم در روی صندلی — در فلورانس
(13—۱۳) حضرت مریم در روی صندلی — در جزو کولکسیون واتیکان
(14—۱٤) حضرت مریم در روی صندلی — در موزهٔ ناسیونال گالری لندن
(15—۱٥) پیر مردیکه از حریق نجاتش داده اند — نقش دیواری در بنای شیکی
(16—۱٦) نقش دیواری — در بنای شیکی
(17—۱۷) کالاتا — در آکادمی شهر بولونی
(18—۱۸) تجلی حزقیل پیغمبر — در فلورانس
(19—۱۹) زن گمنام که دلدادهٔ رفائل بوده است — در فلورانس

[این سیمای جاذبه دار تا مدتی پیش ازین بنام تابلوی دختر نانوا مشهور بوده است ، اما کار دستی رفائل بودن آن هنوز قطع نشده بود.

مورخین معروف ، وازاری ، بورقنی و فرانسسکو از وجود داشتن یك تابلوی دختریکه رفائل دلباختهٔ او بوده سخن گفته اند ولی نوشته‌های این مورخین ، شبهه و تردید افکار مدققین صنعت را نمیتوانست بر طرف کند و این محققین در مطابق بودن نوشته‌های آن مورخین با آن تابلوی موجود در فلورانس شبهه داشتند بالاخره وصیت نامه‌ای پیدا شده که بدان واسطه اصلیت این تابلو روشن گردیده است این وصیتنامه با خط خود هرتزوك بزرگ کرزیمو که در تاریخ ۱٦۲۲ میلادی تحریر یافته موجود است. مومی الیه در این وصیتنامه در بارهٔ آثار عتیقه که در کولکسیون

خود داشته مینگارد: تابلوئی بزرگی ۶۰ — ۸۲ دختر جوان و زیبای نیم تنه با لباس . . . با دست خود استاد رفائل سانچیو آرایش یافته است". در حاشیهٔ آن نیز مینویسد که این تابلو در فلورانس محفوظ است.

پس از پیدا شدن این وصیتنامه نوشته‌های مورخین فوق ثابت گردیده که این تابلو اثر چیره دستی استاد رفائل بوده که ازروی دلداده و محبوب خود برداشته است.]

(20—۲۰) حضرت مریم — در موزهٔ درسدن

(21—۲۱) پاپ دهم لئون — در فلورانس

(22—۲۲) نقش دیواری — در لوژهای واتیکان

(23—۲۳) آفرینش حضرت حوا — نقش دیواری در لوژهای واتیکان

(24—۲۴) حضرت آدم و حوا — نقش دیواری در لوژهای واتیکان

(25—۲۵) عشق و گراسین — نقش در سقف بنای فارنسینا در روم

(26—۲۶) ژوپیتر و ونوس — نقش در سقف بنای فارنسینا در روم

(27—۲۷) مرکور و پزیکه — نقش سقف بنای فارنسینا در روم

(28—۲۸) میخائیل مقدس — در موزهٔ لوور

(29—۲۹) جنگ کونستانتین — نقش دیواری در واتیکان

(30—۳۰) تجلی عیسا — شاهکار آخری است که دست چیرهٔ استاد رفائل برای نسل آینده از خود بیادگار گذاشته است. — این اثر در موزهٔ واتیکان محفوظاست.

(31—۳۱) حضرت مریم و عیسا — جزو کولکسیون یك هرتزوك میباشد

(32—۳۲) ژوهان آرکونین — در موزهٔ لوور.

۲ — از کارهای خود مؤلف کتاب

(33—۳۳) نقشهٔ یك تئاتر و تالار کنفرانس پانصد نفری که به اسلوب ایرانی پس از اسلام کشیده شده است (رفورم شده)

[این نقشه و چند پارچه طرح و نقشه‌های دیگررا که بنای بعضی از آنها هم ساخته شده؛ چنانکه در فصل "بناهای مدارس را چگونه باید ساخت" گفتیم، محض اینکه شاید دلباختگان صنایع مستظرفه بخصوص معماران ایران و شاگردان مدارس استفاده کنند درینجا چاپ میکنیم.]

(34—۳۴) شالودهٔ نقشهٔ تئاتر

(35—۳۵) بریدهٔ نقشهٔ تئاتر

(36—۳۶) نقشهٔ یك مدرسهٔ صنایع مستظرفه که در اسلوب رنسانس ایتالیا کشیده شده (شالوده‌اش در زیر همان نقشه است)

(37—۳۷) نقشهٔ یك بنای عدلیه که در طرز معماری یونان و روم کشیده شده

(38—۳۸) شالودهٔ بنای عدلیه

(39—۳۹) نقشهٔ بنای یك مدرسه که در اسلامبول «رلوه» شده

[مقصود از کلمهٔ رلوه اینست که یك بنای خرابشده را در شکل اولی از نو بسازند و یا اینکه یك عمارت‌را خراب وعین آنرا در جای دیگر بسازند بشرطیکه بطرز و شکل اصلی خلل نرسد.]

(40—۴۰) شالودهٔ بنای مدرسه

(41—۴۱) بریدهٔ بنای مدرسه

(42—۴۲) نقشهٔ یك بنای بورس حبوبات که در طرز معماری یونان قدیم کشیده شده

(43—۴۳) بریدهٔ نقشهٔ یك بنای مسجد است

[در تاریخ ۱۹۲۰ میلادی، حکومت فرانسه در پاریس میخواست مسجدی بسازد و در میان معمارهای آن مملکت یك میدان مبارزهٔ قلمی و فکری باز شده بودآوازهٔ این مسابقهٔ فنی بگوش این نگارنده رسید و برغم دیر رسیدن خبر و تنگی وقت باز به امیدی قوی، این نقشه را هرچه زودتر حاضر کرده بطرف پاریس روانه گشته توسط آقای پرنس ممتاز السلطنه این نقشه‌را از نظر هیئت علمیهٔ آن مسجد گذارندم. با اینکه مدت مسابقه سرآمده بود و یك نقشه‌را از میان طرحهای معماران فرانسه قبول کرده بودند باز این نقشه نیز مورد توجه و تحسین واقع گردید و قرار شد که با آن معمار که طرح او قبول شده بود با هم آن مسجدرا بسازیم. از آنجا که سرمایهٔ کافی برای مصارف مسجد هنوز جمع نشده بود و چند ماه معطلی داشت، بنده ببرلین برگشتم بشرطیکه در اثنای شروع بکار، آن معمار محترم اطلاع دهد تا پاریس بروم. بعدها نمیدانم آن معمار محترم چه کرد که دیگر خبری بمن نرسید ومسجدرا ازروی نقشهٔ وی که بیشتر شباهت بیك کلیسا دارد ساختند.]

(44—۴۴) نقشه ایست که مطابق فن مناظر در طرز باروك ایتالیائی کشیده شده و این بنا در آتن موجود است.

[در فن معماری نقشه کشی را به سه نوع تفریق کرده‌اند ۱ — شکل هندسی ۲ — شکل مناظری ۳ — شکل معمولی. شکل هندسی آنست که ازروی اندازه بسازند یعنی پس از ساختن ازروی همین نقشه بتوان بلندی و پستی و در و پنجره و سایر اقسام آنرا اندازه گرفت ولی شکل مناظری‌را بجز در یك نقطه که نقطهٔ بصری مینامند نمیتوان اندازه کرد. شکل معمولی آنست که بدون مقایسه و اندازه کشیده شود چنانکه در نمرهٔ ۴۶ اگر بلندی یك مردی معمولی برای ما معلوم نبود ازروی این شکل نمیتوانستیم قامت این نادر شاه‌را معین کنیم.]

(45–٤٥) نقشهٔ یك بنای دار الفنون است که در اسلوب آلمانی در برلین کشیده شده

(46–٤٦) تمثال رشادت و جلادت مرد با شهامت نادر شاه افشار است که بقلم آقای میرزا حسینخان طاهرزاده معلم فن تذهیب در مدرسة الخطاطین اسلامبول ازروی یك مینیاتور قدیم آرایش یافته است.

۳ — از آثار قلم سحر آمیز استاد زبردست، نقاش بزرگ ایران کمال الدین بهزاد هراتی

(47–٤٧) خسرو شیرین — در موزهٔ بوستون در آمریکا (۱٤٦۳ میلادی)

(48–٤٨) سرلوحهٔ دیوان حافظ شیرازی — این کتاب خطی در جزو کتابهای خود مؤلف است

(49–٤٩) صورت سلطان حسین میرزاست — در کولکسیون مارتن

(50–٥٠) بعضی از آگاهان بر آنند که این مینیاتور تصویر هومان است و برخی عقیده دارند که صورت تیمور است. در پاریس در کولکسیون دوسه موجود است

(51–٥١ و 52–٥٢) صورت ساختمان یك مسجد است (۱٤٦۰ میلادی در بوستون موجود است

[عکس این پنج مینیاتور را به اجازهٔ آقای پروفسور دکتر زاره مدیر موزهٔ فریدریك (آثار ملل اسلامی) در برلین انداخته‌ایم. آقای پروفسور زاره در بارهٔ صنایع مستظرفه و مدنیت قدیمت ایران بسیار زحمت کشیده و با نوشتن چند جلد کتاب خدمات شایانی بمعارف ما کرده است. مشار الیه در سال ۱۹۱٤ بغداد و کرمانشاه سیاحت نموده و بعضی از آثار آن سامانرا شخصاً تحقیق و تدقیق کرده. بعضی مینیاتورها و زرنگاریها و کتابهای خطی که با خود آورده در موزهٔ مزبور بتماشاگاه عمومی گذاشته و بدین وسیله اهمیت و عظمت این آثار زندگی بخش را که زادهٔ طبع لطیف و ثمرهٔ احساسات رقیق نیاکان ماست به اهالی مغرب زمین معرفی میکند.

این قبیل خدمات و صنعت دوستی ایشان نسبت بمعارف ایران شایان همه گونه تشکر و قدر دانی است. آثار قلمی مشار الیه، خدمات ایشانرا بهتر از ما معرفی میکند. ما درینجا بنام هموطنان عزیز خود تشکرات قلبی خود مانرا خدمت ذیشرافت آقای پروفسور زاره تقدیم نموده و امیدواریم که با آثار قلمی خودشان بیشتر ازین مارا مدیون شکران فرمایند.]

(53–٥٣) روز ولادت مجنون و مجلس جشن آن از طرف پدر و مادر — این عکس از یك جلد کتاب خطی لیلی و مجنون برداشته شده است

(54–٥٤) تصویر یك پیر مرد که در فصل بهار در یك چمنزار بهشت آسا گردش میکند. این

عکس از یك نسخهٔ مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که تقلید مخزن‌الاسرار شاعر سخن پرور ایرانی نظامی میباشد برداشته شده

(55–٥٥) عکس این مینیاتور نیز از همان کتاب مطلع الانوار برداشته شده. استاد بزرگ درین تصویر، مجلس صوفیهارا که در محضر نظام‌الدین اولیا رقص میکنند، کشیده است

(56–٥٦) پذیرائی خسرو از شیرین. پس ازینکه خسرو، شیرین را در شکارگاه دیده و شناخته، ویرا در سرای خویش پذیرائی میکند

تصاویر از نمره ۵۳ تا ۵٦ از شاهکارهای استاد کمال الدین بهزاد است

(57–٥٧) غالب آمدن ایرانیان برتورانیان

(58–٥٨) کشته شدن تژاو بدست بهرام

(59–٥٩) اسکندر با لباس ایرانی. عکس‌های نمرهٔ ۵۷ — ۵۸ — ۵۹ از یك نسخهٔ خطی شاهنامه که در جزو کولکسیون خود مؤلف موجود است، برداشته شده

(60–٦٠) برای تبریك روز ولادت خانم دختر آلمانی "ملی مانگر" که در نیك نفسی و خوش اخلاقی یکی از نوادر خلقت میباشد بقلم خود مؤلف نگارش یافته

(61–٦١ و 62–٦٢) اصل این دو مینیاتور در موزهٔ آثار ملل در برلین موجود است.

٤ — از آثار استاد زبردست آقای میرزا حسینخان طاهرزاده مزین السلطان، معلم فن تذهیب در مدرسة الخطاطین اسلامبول

آقای طاهرزاده پس از تکمیل فن نقاشی در مدرسهٔ صنایع مستظرفهٔ استانبول، از طرف وزارت معارف عثمانی به عنوان معلمی فن تذهیب در مدرسة الخطاطین استانبول که یکی از مدارس عالیهٔ آنجاست معین گردیده است و تقریباً هفت سالست که در آنجا مشغول تدریس اصول مینیاتورسازی ایران قدیم و طلاکاری جدید میباشد. علاوه بر آن، موزهٔ اوقاف اسلامبول نیز از اطلاعات و نظریات ایشان در بارهٔ شناختن و حفظ کردن مینیاتورهای قدیم و نسخه‌های خطی استفاده میکند.

درین مدت عدد شاگردان ایشان که بکمال رسیده باشند بسیار است و بعضی از آنان نیز در مدارس استانبول مشغول تدریس و تعلیم این فن ظریف میباشند چقدر جای تأسف است که در خود ایران از وجود این قبیل هنر مندان و صانعان با فضل استفاده نمیشود و ازروی قدر شکنی و حق ناشناسی و بخل و حسد، این قبیل نوادر خلقت مجبور میشوند که وطن خودشانرا ترك گفته در ممالك خارجه رحل اقامت بیندازند.

با اینکه آثار دست قدرت نمون استاد معظم له، بعضی از کولکسیونهای فرنگیها و کتاب خانه‌های ملی و خصوصی عثمانیهارا زینت میدهد و با اینکه زرنگاریها و مینیاتورهای ایشان همیشه رونق بخش نمایشگاه استانبول میباشد و مخصوصاً در نمایش امساله دو تابلوی ابدزندهٔ

ایشان که چشمهای تماشا کنندگان‌را مفتون و مسحور لطافت و ظرافت خود ساخته و جراید استانبول، پر از تعریف و تمجید آن دو زادهٔ طبع لطیف و قلم معجز شیم استاد زبردست بوده و با اینهمه فراوانی شاهکارهای ایشان، بسیار جای دریغ است که ما نتوانستیم بجز این چند پارچه، از کارهای معظم‌له بدست آورده و زینت این اوراق پریشان قرار دهیم.

چنانکه این مسئله نصیب اکثر صانعان و هنروران جهانست ایشان نیز همه وقت بدیدار آثار خویش حسرت میکنند،، زیرا هر ورق کاغذیکه با قلم معجز شیم ایشان آرایش یابد مثل دستهٔ گل، نوازش و ستایش هر تماشا کننده‌را بطرف خود جاب میکند و ناظرین‌را دلباختهٔ خویش میگرداند ولی افسوس که ازین آثار برگزیده ما ایرانیان نمیتوانیم بطور کامل استفاده کنیم.

حضرت ایشان از بدو مشروطهٔ ایران خدمات شایانی بوطن خود کرده اند چنانکه قسمتی از مطبوعات ایران پر از شواهد اینگونه خدمات مشار الیه میباشد. از آنجمله تصویرهای روزنامهٔ "آذربایجان" (۱۳۲۵ هجری) و حشرات الارض (۱۳۲۷) منطبعهٔ تبریز از کارهای ایشانست. و نیز روزنامهٔ شیدا که با مدیریت مرد با صداقت و دوست محترم آقای حاج میرزا حسنخان که یکی از پیشقدمان آزادی طلب دورهٔ مشروطه میباشند در استانبول انتشار میافت با تصویرهای استاد بزرگ برونق و عظمت خود میافزود.

چند قطعه از کاریکاتورهای جراید فوق در ترجمهٔ انگلیسی کتاب "تاریخ مطبوعات ایران" تألیف آقای میرزا محمد علیخان تربیت که متأسفانه فارسی آن هنوز بچاپ نرسیده و فقط ترجمهٔ آن از طرف فاضل انگلیسی استاد پروفسور براون در ۱۹۱٤ میلادی طبع شده، نیز موجود میباشد اما درین ترجمهٔ انگلیسی اسم مصور بعضی از کاریکاتورها را ذکر نکرده اند.

نقشهٔ تصاویر سلاطین ایران نیز یکی از محصولات قوای دماغی و دستی ایشانست. ما چند پارچه از آثار جاویدان این استادرا درینجا چاپ کرده امیدواریم در آینده قلم معجز شیم ایشان، آثار نیاکان و شعایر ملی مارا از نوزنده و احساسات خواب آلودهٔ مارا به هیجان بیاورد.

(63-٦٣) ایران جاویدان — برای درك عظمت و اهمیت این تصویر به مقالهٔ "روح صنعت ایرانی در نمایشگاه صنایع در استانبول" که در شمارهٔ سوم از سال دوم مجلهٔ ایرانشهر نشر شده رجوع شود.

(64-٦٤) تصویر داستان خسرو شیرین

(65-٦٥) تمثال استاد کمال الدین بهزاد.

٥ — از آثار کشف شدهٔ تورفان راجع بمانویان

(66-٦٦) عکس یکصفحه از کتاب مانویان که بخط اویغوری نوشته شده — در موزهٔ آثار ملل برلین موجود است.

(67-٦٧) یکصفحه از کتاب مانویان بخط سغدی

(68-٦٨) یکصفحه یك کتاب مانویان بخط پهلوی (فارسی میانه)

(69-٦٩) این عکس از نسخهٔ خطی کتاب عجایب المخلوقات ذکریای قزوینی که در حدود ٧٦٤ هجری تألیف کرده بر داشته شده است. این نسخه در پاریس، جزو کولکسیون موسیو موتیو میباشد.

فهرست کتابهای راجع بمانویان در زبانهای فرنگی

1. Alfaric, R., Les écritures manichéennes I, II, Revue de l'histoire et de litt. relig., VI, 1920.
2. Baur, Ferd. Christ., Das manichäische Religionssystem, Tübingen, 1831.
3. Beausobre, de, Histoire critique de Manichée et du Manichéisme, Amsterdam, 1734, 2 Bände.
4. Blochet, E., Les origines de la peinture en Perse, Gazette des Beaux-Arts, 3 Pér 34, 1905.
5. Bousset, W., Hauptprobleme der Gnosis, Göttingen 1907.
6. Chavannes, Fd., Le nestorianisme et l'inscription de Kara-Balgassoun, Journal asiatique, janv.-fev. 1877.
7. Chavannes, Ed. et Pelliot, P., Un traité manichéen retrouvé en Chine, 2 Abteilungen, Journal asiatique, nov.-déc. 1911 u. 1913.
8. Crum, W. E., A „Manichaean" fragment from Egypt, J. R. A. S., London 1919, p. 207.
9. Cumont, Fr., Recherches sur le manichéisme. I. La cosmogonie manichéenne, Brüssel 1908 (vergl. auch Kugener).
10. —, Mânî et les origines de la miniature persane, Revue archéol., juill.-déc. 1913, Paris.
11. Devéria, G., Muselmans et manichéens chinois, Journal asiatique, nov.-déc. 1797.
12. Evans, A. S., Through Bosnia and the Herzegovina. [Historcal Sketch of Bosnia pp. XIX – LXIII] London, Longmans 1876.
13. Flügel, G., Mani, seine Lehre und seine Schriften, Leipzig, 1862.
14. Gauthiot, Rob., Quelques termes techniques bouddhiques et manichéens. Journal asiatique juill.-août 1911.
15. Geiger und Kuhn, Grundriss der iranischen Philologie, Strassburg 1904.
16. Germann, W., Die Kirche der Thomaschristen, Gütersloh 1877.
17. Gieseler, T. K. L., Historia des Petrus Siculus, Göttingen 1846.
18. Grünwedel, A., Bericht über archäologische Arbeiten in Idikutschari, Abhdlg. der Kgl. Bayer. Wiss., I. Kl. XXIV. Bd. I. Abt. München, G. Franz'scher Verlag 1906.
19. —, Altbuddhistische Kultstätten in Chines.-Turkistan, Berlin 1912.
20. Alt-Kutscha, Tafelwerk, Berlin, Elsner 1920.
21. Gressmann. Hugo. Das religionsgeschichtliche Problem des Ursprungs der hellenistischen Erlösungs-Religion. Zeitschrift für Kirchengeschichte XL. Band, neue Folge III und XLI. Band, neue Folge IV,
22. Haneda, Toru. Hashy-kyo zankyo ni tsuite, The new-found Fragments of the Persian Scriptures, in Toyogakuho, Tokyo, Bd. II, Mai 1912.
23. Harnack, Adolf, Manichaeism, Encyklop. Brit., 9th ed., vol. XX, New York, Scribner's 1883.
24. Hegemonius, Acta Archelai, herausgeg. v. Ch. H. Beeson, Leipzig 1906.

25. Kessler, G., Untersuchungen zur Genesis des manichäischen Religionssystems, Doktor-Dissertation, Marburg 1876.
26. —, Mani, Manichäer, in Herzeg-Plitt's R. E. IX, 223–59.
27. —, Mani, Forschungen über die manichäische Religion, Berlin 1889.
28. Kugener, M. A. et Cumont, Fr., Recherches sur le manichéisme II et III, Brüssel 1902 [vergl. Cumont].
29. v. Le Coq, A. Ein manichäisch-uigurisches Fragment aus Ipiqut-Schahri, Sitzber. Kgl. preuss. Akad. der Wiss., Berlin 1909.
30. —, Köktürkisches aus Turfan, ibid. 1909.
31. —, Ein christliches und ein manichäisches Manuskript-Fragment in türkischer Sprache aus Turfan, ibid. 1909.
32. —, Chuastuanift, ein Sündenbekenntnis der manichäischen Auditores, Anh. z. d. Abhandl. d. Kgl. preuss. Ak. d. Wiss., Berlin 1911.
33. —, Dr. Stein's Turkish Khuastuanift from Tun-huang, J. R. A. S., London, April 1911.
34. —, Ein manichäisches Buchfragment aus Chotscho, Festschrift Vilhelm Thomsen, Leipzig, 1912.
35. —, Türkische Manichaica aus Chotscho I. Anh. z. d. Abh. d. Kgl. preuss. Akad. d. Wiss. 1912.
36. —, Chotscho, [Tafelwerk], Dietrich Reimer, Berlin 1913.
37. —, Türkische Manichaica aus Chotscho II, Anh. z. d. Abh. 1916.
38. —, Türkische Manichaica aus Chotscho III, ibid. 1922.
39. Lidzbarski, M., Die Herkunft der manichäischen Schrift, Sitzber. der Kgl. preuss. Akademie der Wiss., Berlin 1916.
40. —, Ein manichäisches Gedicht [NGG. 1918].
41. —, Die Münzen der Characene mit manichäischen Legenden. Mani auf Münzen seiner Zeit [mit Tafel] in Zeitschrift f. Numismatik, Bd. XXXIII, Heft 1 und 2, Berlin, Weidmann 1921, S. 83.
42. Lombard, A., Pauliciens, Bulgares et Bons-Hommes en Orient et en Occident, Genf, 1879.
43. Lüders, Heinrich, Ueber die literarischen Funde von Ostturkistan, Sitzber. Kgl. Preuss. Akad. d. Wiss. VI, 1914.
44. Margoliouth, D. S., Notes on Syriac Papyrus fragments from Oxyrhynchus. Journal of Egypt. Archaeology. Bd. 2, London 1915.
45. Marquart, J., Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften. Wiener Zeitschrift f. d. Kunde des Morgenlandes XII. Bd.
46. Mitchell, C. W., St. Ephraims Prose Refutations of Mani, Marcion and Badaisan, 1912.
47. Montgomery, J. A., The original script of the Manichaeans, Museum Journal, University of Pennsylvanio, Philadelphia 1912.
48. —, Aramaic Incantation-Texts from Nippur, Philadelphia 1913.
49. Müller, F. W. K., Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift, aus Turfan, I, Sitzber. d. Kgl. preuss. Akademie d. Wiss., Berlin 1904.
50. —, Handschriften-Reste, II. Anh. zu d. Abh. d. Kgl. preuss. Ak. d. Wiss. Berlin 1904.
51. —, Eine Hermas-Stelle in manichäischer Version, Sitzber. d. Kgl. preuss. Ak. d. Wiss. 1905.
52. —, Der Hofstaat eines Uiguren-Königs, Festschrift Vilhelm Thomsen, Harrassowitz, Leipzig 1912.
53. —, Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch [Mahrnâmag]. Abh. d. Kgl. preuss. Akad. d. Wiss., Berlin 1913.
54. —, Manichäische Texte aus Turfan. [In Vorbereitung).
55. Nölke, Th., Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, Brill, Leyden 1879.
56. Oldenburg, S. von, Russkaja Turkestanskaja Ekspedicija, (Russisch), St. Petersburg, 1914.
57. Pelliot, P., Les Mo-ni et le Houa hou King, in Bull. Ecole franç. d'Extr. Orient, Bd. III, 1913; vergl. auch Chavannes und Pelliot.
58. —, Kao-Tch'ang, Qoco, Houo-Tcheou et Qarâ-Khodja (avec note additionelle de M. Robert Gauthiot), Journal asiatique.
59. Peyrat. Histoire des Albigeois, Paris, 2 Bde.
60. Pognon, H., Inscriptions mandaïtes des coupes de Khouabir, app. II, Extraits du livre des Scholies de Thèodore bar Khouni, Paris, Imp. nat.
61. Radloff, Wilhelm, Chuastuanit, das Bussgebet der Manichäer, St. Petersburg.
62. —, Nachträge zum Chuastuanit (Chuastuanvt), dem Bussgebet der Manichäer (Hörer) in Izvestiya Imperatorskoï Akademii Nauk, St. Petersburg.
63. Reitzenstein, R., Das mandäische Buch des Herrn der Grösse, Sitzber. der Heidelberger Ak. d. Wiss. Philos.-hist. Klasse.

64. —, Die hellenistischen Mysterienreligion, Leipzig.
65. —, Das iranische Erlösungsmysterium, Bonn.
66. —, Gedanken zur Entwicklung des Erlöserglaubens, Histor. Zeitschr. (Meinecke und Wiegener) Bd. 126, Heft 1.
67. Isidor Scheftelowitz, Die Entstehung der manich. Religion. Aus den Götting. gelehrten Anzeigen.
68. —, Mani und Zarathustra. Nachr. d. Ges. d. Wiss. Göttingen.
69. Sachau, Ed., Literatur-Bruchstücke aus Chines.-Turkistan, Sitzber. Kgl. preuss. Ak. d. Wiss.
70. Salemann, C., Ein Bruchstück manichäischen Schrifttums im Asiat. Museum, Zapiski Imperat. Ak. Nauk VIII. Serie, Bd. VI.
71. —, Manichäische Studien I, ibid., Bd. VIII.
72. —, Manichäische Studien III–IV, St. Petersburg.
73. Scheftelowitz, J., Die Entstehung der manichäischen Religion und des Erlösungsmysteriums, Giessen.
74. Schlegel, G., Die chinesische Inschrift auf dem uigurischen Denkmal in Kara Balgassun, Mém. de la Société Finno-ougrinnne, Helsingfors, Bd. IX.
75. Schmidt, K., Histoire et doctrine de la secte des Cathares ou Albigeois, Strassburg.
76. de Stoop, a. Em., Essai sur la diffusion du manichéisme dans l'empire romain, Rec. de travaux publiés par la fac. de philos. e. de lettres, Gent.
77. Thomson, Vilhelm, Ein Blatt in türkischer „Runenschrift" aus Turfan. Sitzber. Kgl. preuss. Akd. d. Wiss., XX.
78. von Wesendonk, O. G., Die Lehre des Mani. Leipzig, Harrassowitz.
79. Zaturpanskij, Dr. Choros, Reisewege und Ergebnisse der deutschen Turfan-Expeditionen, Orient. Archiv, Bd. III, Hiersemann, Leipzig.
80. Kobert, R., Ueber einige echte gefilzte Papiere des früheren Mittelalters, „Zeitschrift für angewandte Chemie", „Zentralbl. f. techn. Chemie", XXIII. Jahrgang.
81. —, Ueber das älteste in Deutschland befindliche echte Papier. In „Der Papier-Fabrikant", Festheft.
82. Rejtö, A., Untersuchungsresultate von Urkundenpapieren alter und neuer Zeit (aus Ostturkistan) „Turán" Budapest.
83. Wiesner, J. von, Mikroskopische Untersuchung alter Ostturkestanischer und anderer asiat. Papiere etc. Mit 18 Textfiguren. Denkschriften d. Kais. Ak. d. Wiss. math.-nat. Kl., Bd. 72.
84. —, Ueber die ältesten bis jetzt aufgefundenen Hadernpapiere. Sitzber. Kais. Ak. d. Wiss.

مجلهٔ ایرانشهر

ایرانشهر مجله ایست مصور، علمی و ادبی که بقلم فضلای شرق و فرنگ در برلین هر ماه در ٦٤ صفحه انتشار میابد.

ایرانشهر با یك احساسات پاك و صمیمی و با یك قلب سرشار از عشق مسلك، به اصلاح اخلاق اجتماعی ملت ایران و بنشر اسرار ترقی اروپا میکوشد.

هرکس بترویج و انتشار ایرانشهر همراهی کند به معارف و ترقی ایران و به سعادت نسل جدید آن همراهی کرده است.

اگر اهل فضل و علم هستید با آثار قلمی خودتان همراهی کنید و اگر طالب علم و ادب هستید با مطالعه کردن و رواج دادن آن خدمت نماید. اگر صاحب ثروت و همت هستید، با اشتراك و معاونت نقدی تقویت و قدر دانی کنید و اگر استطاعت و ثروت ندارید با تشویق دیگران بخواندن آن ابراز خدمت نمائید. همراهی و خدمت به ایرانشهر، خدمت بنژاد ایران و عالم فضل و عرفان است.

نگارخانهٔ بهزاد

دیر گاهیست ما خیال داریم که تصاویر رجال بزرگ و مردان تاریخی ایران را جمع آوری کرده و بچاپ برسانیم و اول قدمیکه در این راه بر داشته ایم بوجود آوردن صورتهای ایران بود که در سال ۱۹۱٤ میلادی در اسلامبول با قلم برادرم آقای میرزا حسین خان طاهر زاده به چاپ رسید. «خدمات دوست محترم آقای میرزا اضا خان تربیت در بارهٔ جمع آوردن بعضی از صورتها و شرکت در چاپ کردن آنها سزاوار تشکر و قدر دانی است».

چنانکه در مقالهٔ مینیاتورسازی گفتیم در سرشت و آفرینش بعض از ایرانیها حس تقلید بیشتر از حس ایجاد و اختراع است این بود که دو نفر ایرانی حاجی کاظم و حاجی مصطفی نام یك نسخه ازین صورتهارا از کارگران چاپخانه بدست آورده و با مختصری تغییر آن‌را بدون اجازهٔ ما بچاپ رساندند! این دزدهای ماهر تا وقتیکه این خبر بما بر سد مقدار کلی ازین صورتهای تقلیدی به ایران و به سایر جاها فرستاده بودند و بدین سبب احساسات بی آلایش ما دچار وقفه گردید!

از طرف دیگر ظهور جنگ جهانگیر رشتهٔ افکار و خیالات مارا از هم گسیخت. حالا که روشنائی آفتاب صلح و آشتی از میان ابرهای تیره و تار جنگ و نبرد می تابد و نوع بشر با تحقیقات علوم و فنون و کنجکاوی تاریخ ذوقیاب میشود ما هم پس از چند سال سکوت و تلخ کامی اینست که قدم دوم‌را بطرف هدف آمال خود بر داشته و تمثال جلادت و رشادت وطن پرستی نادرشاه افشاررا بچاپ رسانیدیم.

این تصویر دو مزیت دارد، یکی اینکه اصل این مینیاتور نمونه‌ای از صنعت قدیم ایران است، دیگری آنکه این صورت یك تاریخ منقش است که ایام با شکوه ایران را بما حکایات میکند.

پس ازین خیال داریم که ایران جاویدان‌را «این اسم‌را ادیب دانشمند آقای کاظم‌زاده ایرانشهر به آن تصویر داده اند» بارنگ و زروبه بزرگی اصل خود بچاپ برسانیم.

علاوه بر اینها در نظر داریم که در آینده به تدریج تابلوهای ذیل‌را بوجود آورده و بچاپ برسانیم:

۱ — شت و خشور اشو زر دشت
۲ — حکیم عالیقدر مانی همدانی
۳ — خواجهٔ عارفان حافظ شیرازی
٤ — هومر ایران فردوسی طوسی
٥ — خالق سخن عمر خیام نیشابوری
٦ — آموزگار حکمت سعدی شیرازی

۷ — تمثال صداقت سلمان پارس
۷ — منبع هوش و ذکاوت ابن مقفع
۹ — شاعر سخن پرور خاقانی
۱۰ — نمونهٔ مردی و رشادت رستم سیستانی
۱۱ — جنگ رستم با خاقان چین
۱۲ — سیاوش در آتش
۱۳ — کشته شدن او بدست افراسیاب
۱٤ — خون خواهی رستم از لشگر افراسیاب
۱٥ — کیخسرو و رستم
۱٦ — داریوش اول در یونان
۱۷ — نوشیروان
۱۸ — آتش زدن اسکندر استخر را
۱۹ — پذیرائی یزدگردسیم نمایندگان تا زیان‌را
۲۰ — فروش شهر بانو دختر یزدگردسیم در حضور عمر و مانع شدن حضرت علی ازین کردار زشت
۲۱ — پاره کردن اعراب فرش بهار کسرا را
۲۲ — یعقوب بن لیث
۲۳ — کریم خان زند
۲٤ شاه عباس بزرگ

اگر چه اکثر این تابلوها مأخذ اصلی ندارد و خیالی خواهد شد، اما باید این تابلوها را طوری کشید که به حقیقت نزدیك باشد.

مثلاً شکل رستم‌را نباید با لباس امروزی کشید و یا اینکه تمثال زردشت را نباید معمم ساخت. اگر چه تصاویر از اکثر این بزرگان باقی نمانده اما در کتب تواریخ از طرز تلبس و چگونگی حالات طبیعی و شکل آفرینش آنان سخن گفته اند لهذا باید از کتابهای فرنگی و شرقی در بارهٔ شمایل آنها تحقیقات بلیغ نمود.

اینست که ما نقاشان و مینیاتور سازان ایران را بمسابقهٔ قلمی و فکری دعوت میکنیم که هر یك ازین موضوع‌های فوق الذکر را انتخاب و نسبت بقوای اندیشه و تصور خود یك تابلو کشیده و برای ما ارسال دارند که در اینجا از طرف یك هیئت مخصوص برای هر یکرشته یکی از این تابلوهای ارسال شده بر گزیده و به اسم خود نقاش چاپ خواهد شد.

و هر کس درین مسابقه ابراز لیاقت کند بجز قیمت تابلو یك نسخه کتاب «سر آمدان هنر» نیز پاداش داده خواهد شد.

این تابلوها یا در طرز صورت چین «مینیاتور» و یا با رنگ روغنی کشیده خواهد شد. در بارهٔ بزرگی آنها خود استادان مختارند.

نگارخانهٔ بهزاد در نظر دارد در برلین یك نمایشگاه آثار صنعتی ایران بدهد و این تابلوها پس از ختام مسابقه در همان نمایشگاه بموقع فروش گذارده خواهد شد. و پس از انقضای مدت نمایشگاه نگارخانه هرکدام یکی که فروخته شد وجه آنرا و آنهائیکه بفروش نرسیده اند عین آنهارا بصاحبان خودش پس خواهد فرستاد.

ما امیدواریم صانعان ایران در این مسابقه هوش و لیاقت ایرانیت را از خودشان بروز کنند و بدین وسیله هم، نام و نشان مردان بزرگ ایران‌را تذکار و هم یك صنعت مهم متروك شده را از نوزنده کنند و هم اثری چند از خود به نسل جدید ایران یادگار گذارند.

هرکس از تجار محترم ایران و دلبسته گان صنایع مستظرفه و عاشقان چهره‌های‌بزرگان طالب خرید و یا مشارکت باشد به نگارخانهٔ بهزاد رجوع کند.

آتلیهٔ بهزاد — کریم طاهرزاده در برلین

آتلیهٔ بهزاد ساختن هر گونه خانه و عمارات مساجد و غیره را در طرح شرقی و فرنگی با طرز جدید و ارزان و تعمیر ابنیهٔ قدیمه و مساحت اراضی و سایر کارهای مهندسی و معماری را بعهدهٔ میگیرد. از ایران نیز سفارش قبول کرده نقشه‌های مطلوبه را موافق قواعد فن جدید معماری بر طبق سفارش کشیده میفرستد طالبین به آدرس ذیل رجوع کنند:

Berlin-Schöneberg, Kufsteiner Str. 6, Gth., II
Telephon: Stephan 482

بهزاد آتلیهٔ
در برلین ۱۳۳۱

6

5

4

3

9

7

10

8

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

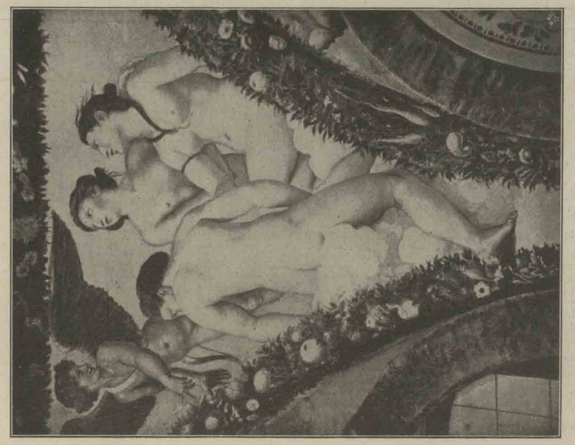

25

26

23

24

27

28

29

30

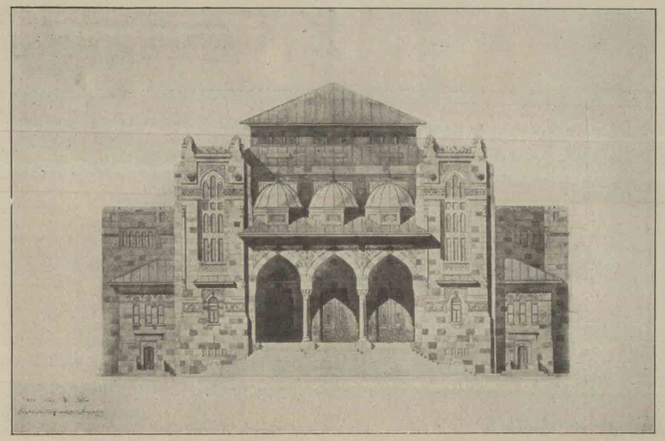

33

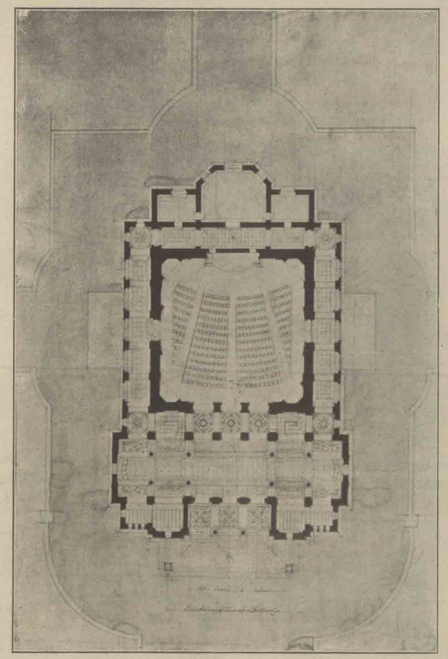

34

31

32

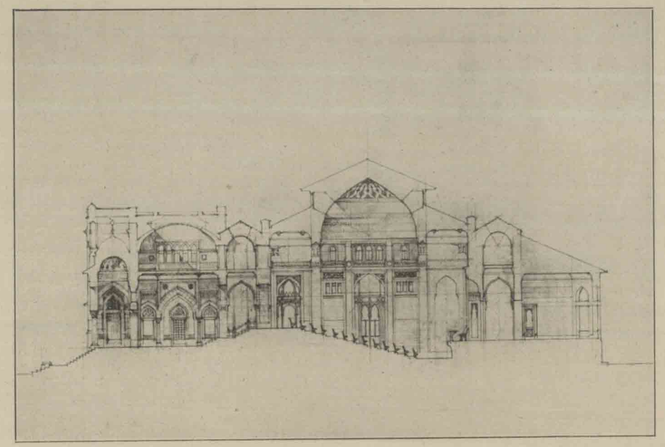

35

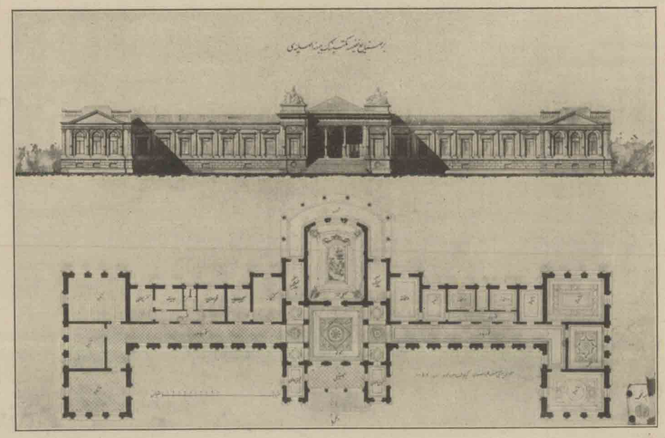

36

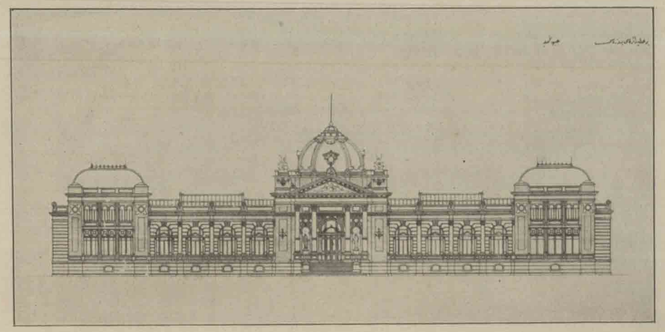

37

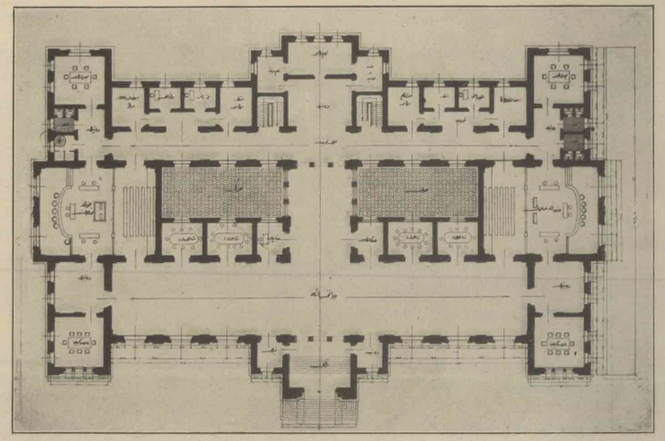

38

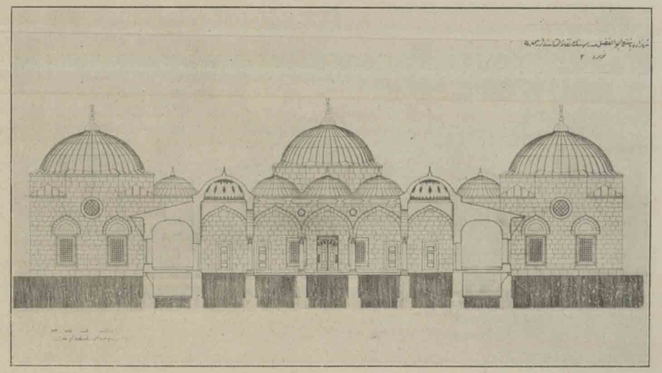

41

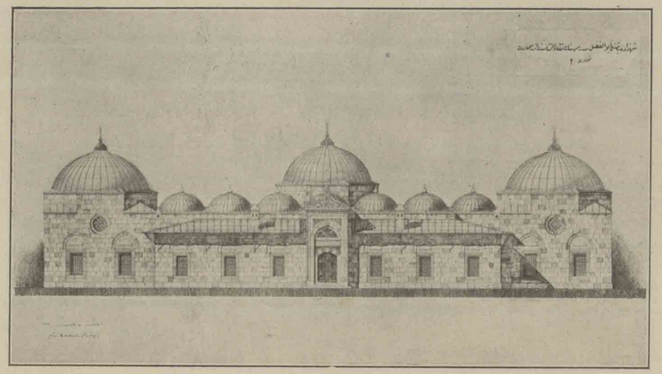

39

42

40

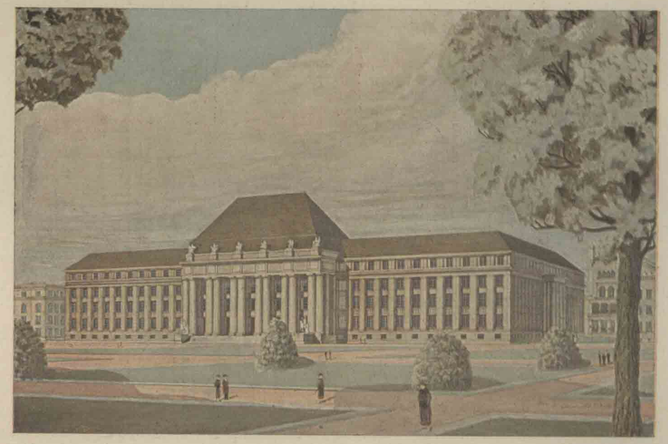

45

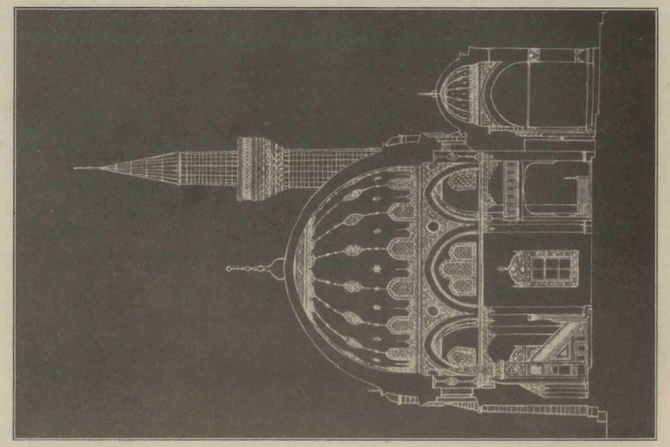

43

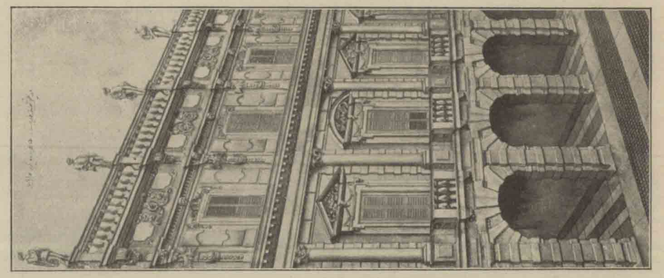

44

46

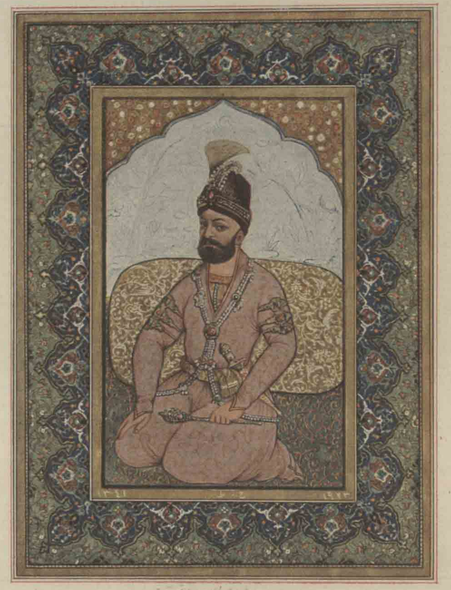

نقال خجسته نادرشاه افشار که بقلم استاد مهزور آقای میرزا حسینخان طاهرزاده معلم فن تذهیب
در مدرسة الخطاطین استانبول از روی یک مینیاتور قدیم کشیده شده است. حق طبع همه جا محفوظ است

47

48

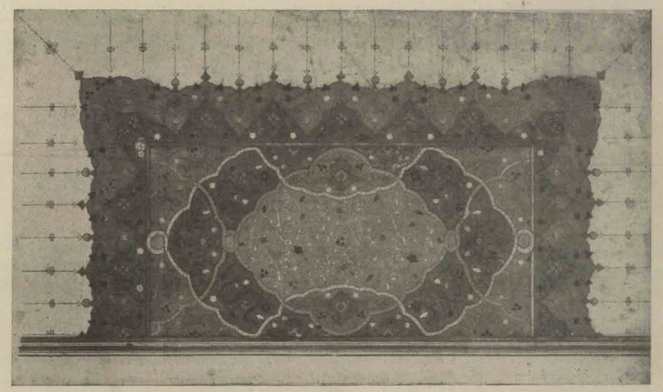

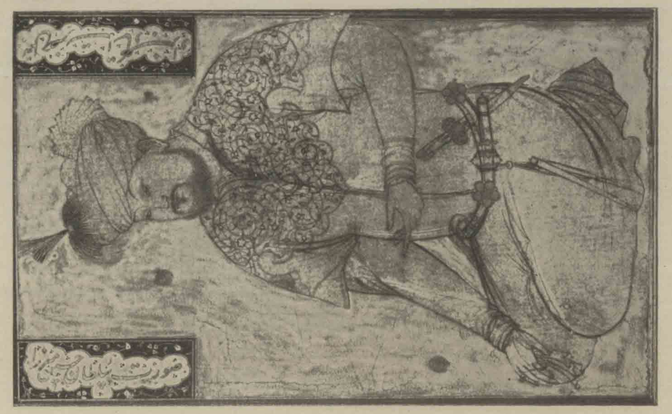

49

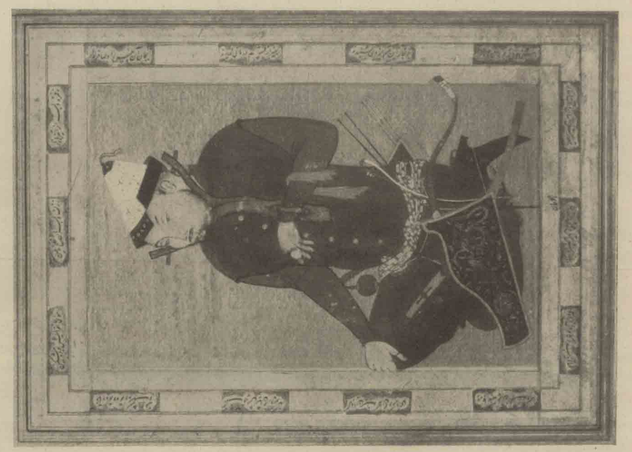

50

51

52

واندر پس پرده مادرش نیز
آراست ز صفت تا بدینیز
خوبان قبیله را طلب کرد
آفاق ز نغمه پر طرب کرد
میریخت بخوبتر شماری
اندازه هر یکی نثاری

53

۷۴
نوش لب از قهقهه شکرفشان
جعد چو زنجیر ببایش کشان
فتنه رخش نرگس بیمار هم
لنگره زلف بخروار هم
راه روی در چمن باغ بود
در دلش از گز گلهای داغ بود
می شد و در گل نظری می فکند
وز شغب مرغ سری می فکند
فرق فروهشته چو ابروی خویش
پشت نگون کرده چو پهلوی خویش
گرچه ز پیریش تنی بود کوژ
میل جوانانش جوان بد هنوز
سرو خرامنده چو بگذشت مست
مستی او توبه صوفی شکست
گفت درنگی که تماشا کنیم
سودا بد بر سر سودا کنیم
رخ بنمای ای سمن خنده ناک
پیش از خنده بغلطی بخاک
لاله که امروز بخندد بباغ
تا شب فرداش نتابد چراغ

54

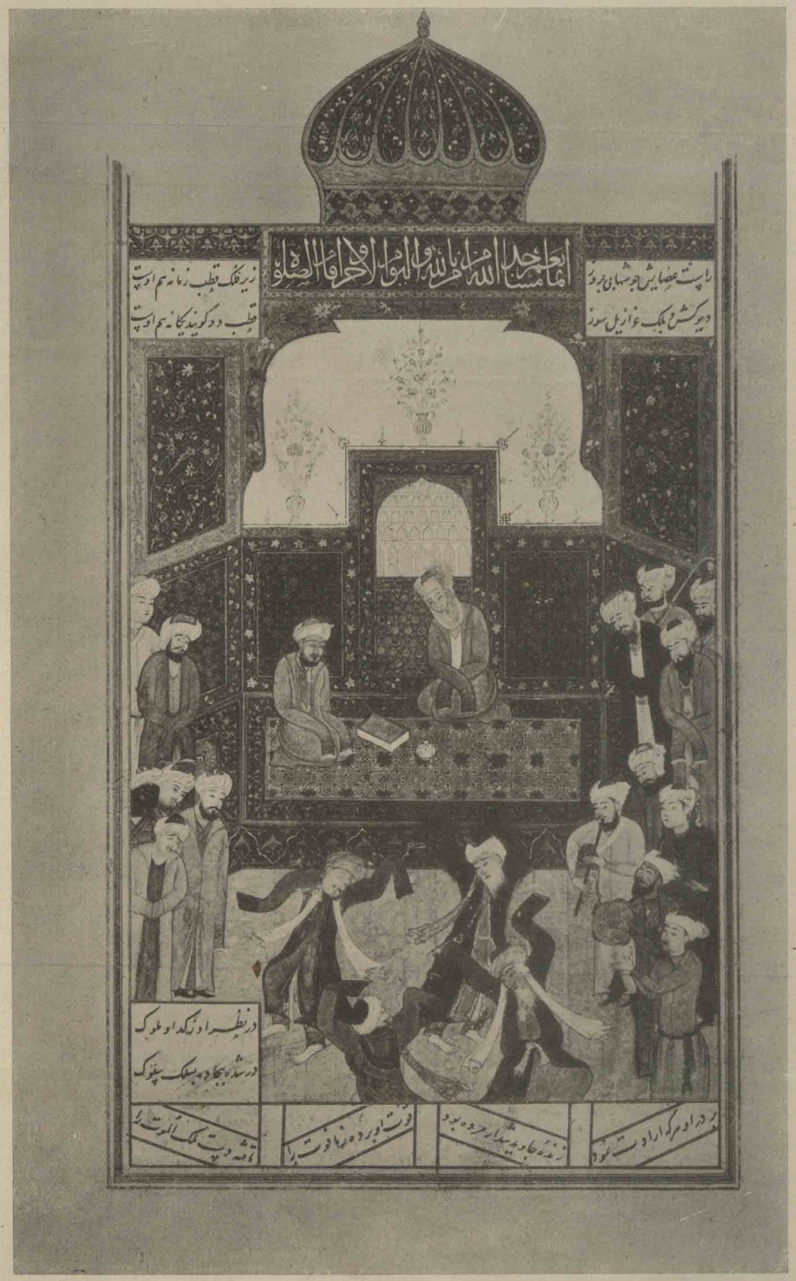
انما یعلم حد الله من امن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة
راست عصایش چو شهابی بروز
زیر فلک قطب زمانه هم اوست
دیو کش و پلک عزازیل سوز
قطب دو گویند یگانه هم اوست
در نظر او ز گدا و ملوک
در شده بیجاده بسلک سلوک
بر در او هر که ارادت نمود
زنده جاوید شد ار مرده بود
قوت او برده ز ما قوت را
تافته دست ملک الموت را

55

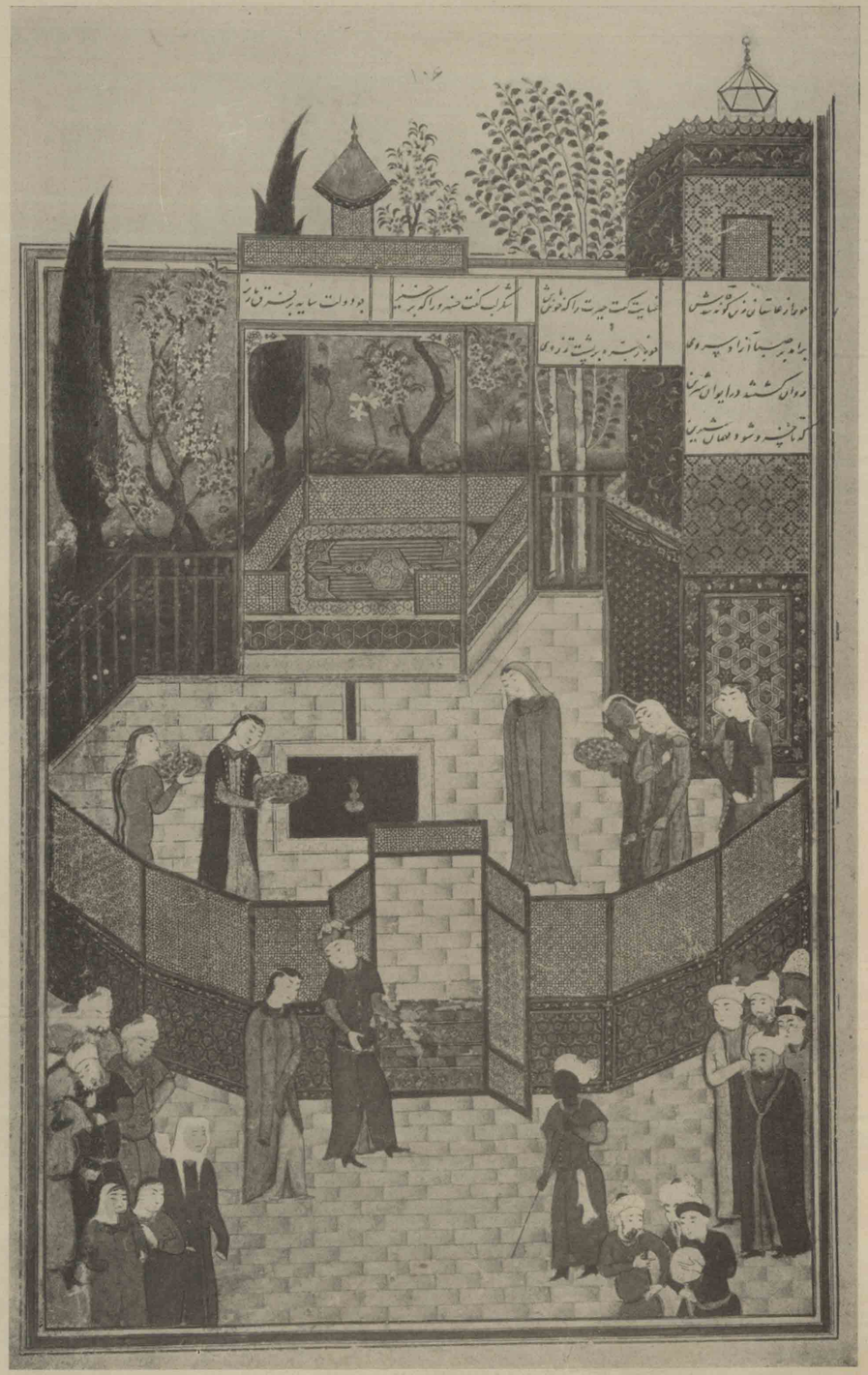

56

57

58

59

60

1180

PDF.tarikhema.org